

فهرست جلد اول

عنوان	
	۳
	۸
اتحاد شوروی سقوط می‌کند، سازمانهای مخفی همچنان پنهان	
می	۱۷
وزارت امنیت آلمان شرقی در شکار ارزشهای غربی	۳۲
معاملات اسلحه و نفوذ در طرف مقابل	۶۲
اسلحه، مواد مخدر، مزدوران جنگی و مبارزان راه آزادی	۸۲

به نام حکومت

«سیا»، «ب-ان-د» و عملیات جنایتکارانه
سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی

- جلد اول -

نوشته آندره آس فون بولو

:

Andreas von Bülow
Im Namen des Staates
CIA, BND und die kriminellen Machenschaften der
Geheimdienste
Pieper Verlag, München 2002

و مخفی آمریکا، اسرائیل و آلمان را افشا می‌کند، نظریه‌های متعددی در باره وقایع مرموزی که در دنیای غرب روی داده‌اند، ارائه می‌دهد و بعضی از آنها را به هم مرتبط می‌داند. فصلی از این کتاب به ماجرای که در آمریکا به عنوان «ایران گیت» معروف شد اختصاص دارد. این ماجرا بر اساس نظر نویسنده، به طور خلاصه از این قرار است که رونالد ریگان، رقیب انتخاباتی جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، با وساطت اسرائیلیها از رهبران ایران می‌خواهد که آزادی گروگانهای آمریکایی را تا پایان انتخابات به تعویق بیندازند، تا از این طریق، کارتر در انتخابات با شکست مواجه شود. در عوض، علیرغم ممنوعیتی که کنگره آمریکا برای صدور اسلحه به ایران برقرار کرده بود، به ایران قول ارسال جنگ‌افزار برای استفاده در جنگ علیه عراق را می‌دهد. اسرائیلی‌ها از این کار دو هدف را تعقیب می‌کردند، اول اینکه نمی‌خواستند صدام حسین با غلبه بر ایران، به قدرت بزرگی در منطقه تبدیل شود و دوم اینکه به حکومت کارتر که مورد علاقه آنها نبود، ضربه سختی وارد کنند. طبیعی است که منافع کلان چنین معاملاتی نیز از نظر آنها کم‌اهمیت نبوده است. این کتاب که اول بار در سال ۱۹۹۸ منتشر شد، با استقبال زیادی روبرو گردید، به طوری که تاکنون در آلمان به چاپ دهم رسیده و به زبانهای متعدد اروپایی ترجمه شده است.

نکته دیگری در مورد این کتاب قابل ذکر است: به علت تاریخ ویژه آلمان در دوران معاصر که به شدت از تقسیم این کشور به دو پاره، تشکیل یک کشور سوسیالیستی در بخش شرقی آن و در نهایت فروپاشی

در باره نویسنده

آندره/اس فون بولو متولد سال ۱۹۳۷ و دارای درجه دکتری حقوق از دانشگاه هایدلبرگ آلمان است. وی از سال ۱۹۶۰ عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان، از ۱۹۶۹ تا ۱۹۹۴ نماینده پارلمان فدرال و چندبار عضو کمیسیون نظارت پارلمانی بر سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی بوده است. او از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ معاون پارلمانی وزیر دفاع بود. بعد از انتخابات ۱۹۸۰، به سمت وزیر صنایع و تحقیقات در کابینه هلموت شمیت برگزیده شد و تا هنگام سقوط دولت ائتلافی سوسیال دموکراتها و لیبرالها در سال ۱۹۸۲، در این سمت باقی بود. از آن پس، تا سال ۱۹۹۴، نماینده پارلمان بود و در حزب خود به عنوان متخصص امور امنیتی عمل می‌کرد. به همین دلیل و به عنوان عضو کمیسیون نظارت پارلمانی بر سازمانهای اطلاعاتی، بعد از اتحاد دوباره آلمان، به سمت نماینده حزب سوسیال دموکرات در کمیسیون جنبی‌ای برگزیده شد که در سال ۱۹۹۲ برای بررسی فعالیتهای شعبه تجاری سازمان امنیت آلمان شرقی تشکیل شده بود. کار این کمیسیون تا سال ۱۹۹۳ ادامه داشت.

فون بولو بعد از پایان دوران نمایندگی پارلمان به فعالیتهای مطبوعاتی و نویسندگی، با تمرکز روی سازمانهای اطلاعاتی پرداخت. علاوه بر مقاله‌ها و مصاحبه‌های متعدد در مطبوعات و دیگر رسانه‌های آلمانی و انگلیسی‌زبان، تاکنون دو کتاب از وی منتشر شده است که کتاب حاضر نخستین آنهاست. او در این کتاب روشهای جنایتکارانه سازمانهای امنیتی

حاکمیت آلمان شرقی و اتحاد دوباره کشور متأثر است، تقریباً هر نویسنده‌ای که بخواهد نظری مخالف با نظریه‌های حاکم در رسانه‌های قدرتمند این کشور در مسایل سیاسی را بیان کند، خود را ناچار می‌بیند، برای در امان ماندن از انواع برجسبهای رایج، ابتدا از حمله به حکومت متلاشی شده آلمان شرقی آغاز کند و سپس به موضوع اصلی موردنظر خود بپردازد. نویسنده این کتاب هم همین شیوه را در پیش گرفته و در فصل دوم و سوم، مطالبی در مورد عملیات سازمانهای مخفی آلمان شرقی را بیان کرده که ممکن است درک آنها برای آن عده از خوانندگان ایرانی که کمتر با مسایل داخلی آلمان آشنایی دارند، در ابتدای کار، دشوار باشد. البته این فصلها کاملاً بدون ارتباط با موضوع کلی موردبحث در این کتاب نیستند و در موارد متعددی نیز که پای سازمانهای مخفی دنیای غرب به حوادث مطرح شده در آنها باز می‌شود، این ارتباط روشنتر است. از سوی دیگر، این امر را نیز باید تذکر داد که ذکر این نکته به هیچ وجه به معنی نادرست قلمداد کردن نکاتی نیست که در باره آلمان شرقی عنوان شده‌اند.

دومین کتاب *فون بولو* که «سازمان» و «سیا» و ۱۱ سپتامبر، تروریسم بین‌المللی و نقش سازمانهای مخفی»^۱ نام دارد و در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، موضوع مشابهی را مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده در این کتاب این نظریه را عنوان می‌کند که حادثه ۱۱ سپتامبر در واقعیت از سوی دولت آمریکا طراحی شده بوده، هواپیماها از راه دور هدایت می‌شدند و

^۱ *Die CIA und der 11. September. Internationaler Terror und die Rolle der Geheimdienste.* Piper, München 2003, ISBN 3-492-04545-6

ساختمانهای مرکز تجارت جهانی از داخل منفجر شده‌اند، سوء قصدکنندگان اصولاً در فهرست مسافران وجود نداشته‌اند و احتمالاً هنوز زنده‌اند. کتابهای مربوط به ۱۱ سپتامبر در آن دوران رونق زیادی داشتند و این کتاب نیز با استقبال خوبی روبرو شد. تا کنون به چاپ چهارم رسیده و علاوه بر چند زبان اروپایی، به عربی نیز ترجمه شده است. در همان دوران و نیز پس از آن، مطالب زیادی در باره این کتاب و یکی دو کتابی که نظریه‌های مشابهی را عنوان کرده بودند در رسانه‌های آلمان منتشر شد و با نویسندگان آنها مصاحبه‌های متعدد به عمل آمد. اما نسبت به واقعیت داشتن مطالب این کتابها و جدی بودن نظریه‌هایشان نیز تردید اصولی شد. *فون بولو* در این کتاب، از جمله این پرسش را مطرح می‌کند که "چه تعداد اسرائیلی در حادثه ۱۱ سپتامبر جان باختند؟"

نکته جالب در کار *فون بولو* این است که بیشتر نتیجه‌گیریها و نظریه‌های او، به مطالب مندرج در نشریات، کتابها و پژوهشهای قابل دسترس برای عموم متکی هستند، اما او آنها را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل کرده است. طبیعی است که این نویسنده به خاطر نظریه‌هایی که عنوان می‌کند، و اصولاً به دلیل مباحثی که به آنها می‌پردازد، مورد اختلاف شدید باشد. مدافعانش رسانه‌های عمومی را به توطئه علیه او متهم می‌کنند و معتقدند که آنها آگاهانه و با پیشداوری او را به خیالبافی و دروغ‌پردازی متهم می‌کنند تا مجبور نباشند با استدلالهای او روبرو شوند. منتقدان نیز او را متهم می‌کنند که همه وقایع را از دیدگاه «نظریه توطئه»

بررسی می‌کند و نیز اینکه در بیشتر موارد به منابع غیرقابل اعتماد استناد می‌کند و به ندرت خودش به تحقیق اقدام کرده است.

ترجمه‌ای که پیش رو دارید، حدود یک‌سوم از متن آلمانی کتاب «به نام حکومت» را در بر می‌گیرد. عنوانهای فصلهای بعدی به این شرح‌اند:

فصل پنجم: مواد مخدر: رشوه پردازی و ژئوپولیتیک

فصل ششم: تبهکاری سازمان‌یافته، ستون پنجم سازمانهای اطلاعاتی

فصل هفتم: مواد مخدر برای پرداخت دستمزد عملیات پنهانی

فصل هشتم: جنگ پنهانی با زیر پا گذاشتن حقوق بین‌الملل

فصل نهم: تروریسم، وسیله‌ای برای جنگ روانی

فصل دهم: منابع مالی واتیکان، مافیا، سازمانهای مخفی و مرگ ناگهانی پاپ

فصل یازدهم: هدایت جامعه‌های بعد از جنگ اروپا با ابزارهای روانی

فصل دوازدهم: همراه با نازیهای قدیمی به سوی جنگ

فصل سیزدهم: جنگ پنهانی: ادامه «سیا» است در دوران بعد از جنگ

فصل چهاردهم: بازی عروسکی برای قاره‌ها، نتیجه گیری

پیشگفتار

در سالهای بعد از اتحاد دوباره آلمان، کمیسیون تحقیقی برای بررسی فعالیت‌های شعبه تجاری سازمان امنیت آلمان شرقی (دایره هماهنگ‌کننده امور تجاری، معروف به «کوکو»)^۱، در پارلمان آلمان فدرال تشکیل شده بود. دولت فدرال تمام نیروی خود را برای محدود کردن فعالیت این کمیسیون به مواردی به کار گرفت که فقط می‌توانستند برای حیثیت شرق، و نه غرب مضر باشند. اگر من در جریان این امور قرار نمی‌گرفتم، ممکن بود هرگز با موضوع استفاده نظام‌مند سازمانهای امنیتی شرق و غرب از شبکه جهانی تبهکاری سازمان‌یافته، ارتباطی پیدا نکنم و به فکر تحقیق در باره آن نیفتم.

من به این ترتیب پس از اتحاد دوباره آلمان، به فکر بررسی فعالیتهای چند دهه گذشته سازمانهای مخفی هر دو طرف افتادم. اما فقط آنچه که می‌توانست به ضرر شرق باشد، مطلوب بود و هر جا که دست غرب در کار بود، کار تحقیق به مانع برمی‌خورد. زیرا سازمان امنیت آلمان غربی در موارد زیادی جاسوسان آلمان شرقی را به خدمت خود درآورده و به این ترتیب در عملیات آنها دست داشت.

از آنجا که عمده فعالیتهای مشکوک دایره «کوکو» در خدمت کسب درآمد ارزی برای سازمان امنیت و حزب کمونیست آلمان شرقی قرار

^۱ Kommerzielle Koordinierung

داشت، این جاسوسان دوجانبه و سرویسهای غربی که آنها را به خدمت گرفته بودند، همگی به فعالیتهای اقتصادی غیرقانونی آلوده بودند. به همین دلیل روشنگری بدون ملاحظه می‌توانست برای غرب بسیار دردناک باشد. به علاوه، ممکن بود در اثر این روشنگری، نکات دیگری نیز برملا شوند، از جمله اینکه، سود حاصل از کدام معاملات به چه کسی و در کجا اختصاص یافته است.

این مشکل نیز به مسایل پیشگفته اضافه می‌شد که اساس کار دایره «کوکو» بر این قرار داشت که با همه مؤسسات مشکوک این دنیا، با شعبه‌های شرکتها و بانکهای عجیب و غریب، مانند بنگاههای پنهان و علنی ثبت شده در لیختنشتاین، دفاتر اسناد رسمی سوئیس و وکیلها و شرکتهای امانتکار^۱ همکاری داشته و بی هیچ ملاحظه‌ای، در هر کار سودآوری مداخله کند.

چرا سازمان امنیت آلمان شرقی نمایندگان در جزایر آنتیل (متعلق به هلند)، در کوراجائو، در باهاماس، پاناما، هنگ کنگ، بیروت یا جزایر جرسی در دریای مانس داشته است؟ و چه معاملاتی، با چه کسانی از طریق این محل‌های تجمع سرمایه دور از انظار بین‌المللی انجام شده‌اند؟ به این پرسشها که در واقع مربوط به مسایل داخلی آلمان‌اند، پاسخی داده نخواهد شد، زیرا ممکن است پرتوی بر برخی زوایای تاریک روابط بین‌المللی بیفکند.

مهمترین پرونده‌های فعالیتهای دایره کوکو پیش از حکومت هانس

^۱ Treuhand

مودرو^۱ و در زمان نخست‌وزیری او نابود شدند. بعضی از مدیران دایره «کوکو» در زمان تحولات و پیوستن آلمان شرقی به غربی، در حین سوزاندن اسنادی که می‌توانست بر علیه آنها استفاده شود، به وسیله اعضای حزب کمونیست و برخی به وسیله پلیس جنایی برلین دستگیر شدند، اما اسناد باقیمانده در حدی نبودند که امکان روشن شدن جزئیات را بدهند.

پرونده‌های مربوط به فعالیتهای این دایره در آغاز کار به شکل بی‌خطری که رئیس دایره دیکته کرده بود، به دست غرب افتادند. در یک دستورالعمل داخلی ذکر شده بود که در بازجویی از وی باید کمال دقت به عمل آید که به موضوعاتی که جزء محرّمات هستند پرداخته نشود. حتی قرار نبود وضعیت پولهای مفقودشده نیز روشن شود.

تحقیق رسمی روی اسناد دایره «کوکو» تا مدت زیادی در انحصار همان دست‌درکاران سابق باقی ماند که می‌توانستند در جریان تبدیل پول آلمان شرقی به مارک آلمان غربی، از اطلاعات و رابطه‌های خود سود ببرند. بانک متعلق به دایره کوکو با شرایط ناروشنی به همان بانکی فروخته شد که قبل از وحدت آلمان هم نزدیکترین روابط مالی را با آن داشت و به این ترتیب، پرونده‌هایی را که می‌توانستند مسئله‌ساز باشند، با استناد به حقوق تجارت خصوصی و حق پنهانکاری عملیات بانکی، در

^۱ Hans Modrow دبیر کل حزب متحد سوسیالیستی و نخست وزیر جمهوری دموکراتیک آلمان، بعد از کنار گذاشته شدن اریش هونیکر. (مترجم)

آنجا به سرعت از بین بردند.

مسئولان سیاسی به هیچ وجه تمایل و توان کافی برای سازماندهی و تأمین نیروی متخصص لازم برای رسیدگی جزایی به این موضوع را از خود نشان ندادند. علاوه بر این، آخرین پارلمان آلمان دموکراتیک (که با انتخابات آزاد تشکیل شده بود)، مبانی قانونی مجازات حیف و میل اموال عمومی را به کلی لغو کرد. از آنجا که کادرهای دایره «کوکو» فقط با اموال عمومی سروکار داشتند، تعقیب جزایی آنان به دلیل این تغییر قانونی منتفی شد. هرگز معلوم نشد که کدام اداره دولتی طراح لغو این قوانین بوده و این طرح به وسیله چه کسی یا کدام نماینده به مجلس برده شده است.

آخرین تحقیقات در مورد ارتباطات بین‌المللی سازمان امنیت آلمان شرقی نشان داد که مأموران این سازمان نه تنها به تروریستها اسلحه می‌فروخته‌اند، بلکه این معاملات با نظارت سازمانهای امنیتی غرب انجام می‌شده است. سلاحهای دایره کوکو از جمله به پاناما و به دست رئیس دولت وقت آن کشور یعنی یکی از بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر جهان می‌رسیده، کسی که سازمان «سیا» زمانی با هزینه‌ای معادل دویست هزار دلار در سال، او را بر سر قدرت نگاه می‌داشت اما بعدها او را به آمریکا برده و محکوم کردند و اکنون در یکی از زندانهای آمریکا به سر می‌برد.

رد پای این سلاحها از آنجا به دلال اسلحه‌ای در فلوریدا منتهی می‌شود که دارای روابط عالی با کاخ سفید بود. آیا این به معنی دست

داشتن جمهوری دموکراتیک آلمان در ماجرای ایران-کنترا در آمریکاست؟

از این گذشته، این واقعیت که فروش کامپیوترهای مخصوص و دارای کارایی بالای آمریکایی به آلمان دموکراتیک، همیشه از طریق مأموران سازمانهای مخفی آمریکا و «ب-ان-د»^۱ (سازمان جاسوسی آلمان فدرال) انجام می‌شد، این حدس را تقویت می‌کند که وضعیت خاص سازمانهای امنیتی آلمان شرقی و غربی قابل تعمیم به کل روابط شرق و غرب است. البته در این عرصه، دست‌درکاران بین‌المللی که در مراکز سازمانهای مخفی غرب و شرق یا در مراکز سازمانهای تبهکاری بین‌المللی جای دارند، روند حوادث را تعیین می‌کنند. دست‌درکاران مقیم برلین شرقی در نهایت درست مثل همکارانشان در بن یا پولاخ (مرکز «ب-ان-د» م)، اجزای کوچکی از یک پدیده جهانی هستند.

یکی دیگر از محرکهای من برای نوشتن این کتاب، عکس‌العمل معاون اداره پلیس جنایی آلمان در برابر درخواست من برای تحقیق در زمینه ارتباط سیستماتیک میان تجارت مواد مخدر، تجارت اسلحه، شستشوی پول^۲ و تروریسم بود. او در پاسخ من گفت که اداره پلیس جنایی به دلیل قانون حفاظت از اطلاعات^۳ قادر نیست این عرصه‌ها را با یکدیگر مرتبط تلقی کند. نماینده اداره پلیس جنایی به پیشنهاد من دایر

^۱ Bundesnachrichtendienst

^۲ (English: Money laundering) Geldwäsche منظور، ترندهای تبهکاران برای صورت قانونی دادن به درآمدهای کسب شده از کارهای غیرقانونی است. (مترجم)

^۳ Datenschutz

بر این که آن اداره یک گزارش کتبی در مورد این مشکل بدهد، تا موانع قانونی را بتوان با استناد به آن برطرف نمود، اعتنایی نکرد اما در مقابل راهنمایی کرد که ارتباطات بیشتر در این مورد را باید در ایالات متحد آمریکا پی‌گیری نمود. این راهنمایی نیز زائد بود، زیرا من پیش از آن، چند مورد را در آنجا ردیابی کرده بودم. پایه کار من به‌طور عمده روی اطلاعات مربوط به این کشور بزرگ گذاشته شد که سازمانهای مخفی آن، حوادث جهان را پیوسته زیر کنترل خود دارند.

نتیجه کار من تصویر وحشتناکی از عملیات پنهانی سازمانهای مخفی با همکاری تبهکاران سازمان‌یافته جهانی، قاچاقچیان مواد مخدر و حتی با سازمانهای تروریستی است.

اطلاعات به‌دست‌آمده پرسشهایی را مطرح می‌سازند که طرح پاسخهایی در همه سطوح سیاسی و اداری را ایجاب می‌کنند.

کار تحقیق به‌طور عمده بر اساس منابع آمریکایی انجام شده است. تنها در آنجاست که فرهنگ روشنگری بدون ملاحظه و سرسختانه عملیات تبهکارانه سازمانهای مخفی به‌عنوان یکی از آرمانهای پایه‌ای قانون اساسی عمل می‌کند. محتوای عملیات سازمانهای مخفی معمولاً جمع‌آوری و ارزیابی اطلاعات - که در واقع باید کار اصلی آنها را تشکیل دهد - نیست، بلکه عبارت از عملیاتی پنهانی است که از مداخله در کار کشورها و جوامع خارجی تا فعالیتهای جنگی را شامل می‌شوند، عملیاتی که قواعد عمومی حقوق بین‌المللی را آشکارا زیر پا می‌گذارند.^۱

^۱ سازمان «سیا» تقریباً ۵۰ عملیات پنهانی را همزمان در کشورهای مختلف واقع در همه قاره‌ها اجرا می‌کند. ر ک:

پیدایش این اثر بدون مراجعه به تحقیقات دقیق و مستند پژوهشگران آمریکایی ممکن نمی‌بود. از آنجا که سازمانهای مخفی، چه اینجا و چه در آمریکا، ضرورتی در توجیه فعالیت‌های خود برای عموم نمی‌بینند و معمولاً گزارشی علنی وجود ندارد، جمع‌آوری مدارک بسیار دشوار است. با وجود این، به خاطر وجود مأموران سرخورده یا آنهایی که رازدار نیستند، به خاطر اشکالاتی که در عملیاتشان پیش می‌آید، به دلیل اختلافات داخلی سازمانهای مخفی یا اختلافات آنها با مأموران مبارزه با مواد مخدر و کارآگاهان پلیس، و نیز از طریق کشورهای که هدف عملیات آنها قرار گرفته‌اند، همیشه آنقدر اطلاعات در دسترس هست که بتوان تصویری از چگونگی، روشها و وسعت پنهانی‌ترین عملیات نیز ترسیم کرد. در اینجا باید از کار شجاعانه چند بازپرس مشهور ایتالیایی نیز نام برد که با وجود مقاومت سازمانهای مخفی و علیرغم اینکه بارها تهدید به مرگ شدند، تحقیقات خود را در باره ساختار پیچیده سازمانهای جاسوسی و تبهکاری ادامه داده و به دادستانهایی که قصد داشتند پرونده‌ها را به اقتضای سیاست روز تنظیم کنند، تسلیم نشدند.

این نکته را باید در نظر داشت که ممکن است، نقص اطلاعات و نیز اطلاعات انحرافی رسمی موجب نارساییهایی در این کتاب نیز شده باشد. اما شمار موارد بررسی شده آنقدر زیاد و صرفنظر از کشورهایی که در آنها واقع شده‌اند، آنچنان مشابه و قانع‌کننده‌اند که عملکرد جهانی سازمانهای مخفی و محرکهای آنها را بر ملا می‌سازد. البته قضاوت نهایی

بر عهده خواننده است.

هدف اصلی در مجموع عبارت از به دست آوردن درکی از ابعاد سیاسی عملیات جهانی سازمانهای مخفی، و از این طریق ایجاد امکان قضاوت و در نهایت تغییر این وضع است.

کسی که مطلع شود که تجارت مواد مخدر در کشورهای پیشرفته صنعتی تا اندازه زیادی به منظور پیشبرد عملیات پنهانی در مناطق بحرانی دنیا به کار گرفته می شود، بهتر خواهد فهمید که در امر مبارزه با مواد مخدر و تبهکاری سازمان یافته، دشمن در کجا کمین کرده است و آیا سیاستی که تا کنون به کلی ناموفق بوده، امکان موفقیتی دارد یا نه.

خواننده در مقاطعی از این کتاب بسته به حوادثی که مطرح می شوند، با زمانها و مکانهای متفاوتی سر و کار خواهد داشت. این امر ممکن است درک موضوع را گاه دشوار کند، اما هدف از این کار در درجه اول به دست آوردن درک روشنی از یک ساختار کلی، به کمک بررسی مجموعه ای از حوادث است. موضوع به ویژه بر سر ابزارها و روشهایی است که سازمانهای مخفی را قادر می سازد، کشورهای دوست و دشمن را به صورتی کاملاً پنهانی به عملکرد مطابق میل خود وادارند. هیچیک از مواردی که ذکر شده اند، از نظر اهمیتشان در جریان سیاست، اقتصاد و تاریخ، موضوع اصلی را تشکیل نمی دهند. به همین دلیل، نباید از فراوانی نامهای جغرافیایی و تاریخی دچار شگفتی شد. خواننده ای که بخواهد تصویر کاملی به دست آورد، باید زیرنویسها را نیز مطالعه و به آثار تکمیلی که نام برده شده اند مراجعه کند. خواننده باید خود را در جای

کارآگاهان امور جنایی قرار دهد و برای دستیابی به یک تصویر کلی، از روش تکمیل کردن یک پازل استفاده کند. طرح پرسشهای معروف کارآگاهان یعنی «این کار به سود کیست؟ به چه کسی زیان می رساند؟ امکانات از کجا تهیه می شوند؟» همیشه مفید است. سازمانهای مخفی به ندرت دلایل عملیات خود را برای افکار عمومی و حتی پارلمانها تشریح می کنند. این سازمانها سعی نمی کنند کارهای خود را قانونی جلوه دهند بلکه آنها را در هاله ای از اطلاعات غلط و گمراه کننده می پوشانند. در نتیجه، تلاش برای گفتگو با آنان سودی دربر ندارد.

شوروی اجازه داد خط مقدم جبهه‌اش سقوط کند. حکومت خودکامه و ساختگی آلمان دموکراتیک به‌اتکای نیروی خود فقط می‌توانست مدت کوتاهی با ترور خون‌آلود دوام بیاورد. اما رهبران وقت آن کشور حاضر به پذیرش این مسئولیت نشدند.

فروریزی دیوار برلین و اتحاد دو کشور آلمان شرقی و غربی پیامد طرح یک نظم نوین و نزدیک به وضعیت طبیعی جغرافیایی برای اروپا بود که تأثیر خود را بر همه مناطق موردنزاع دنیا گذاشت. اتحاد شوروی از زمانی که آندروپوف، رئیس سابق «کاگب» به دبیرکلی حزب کمونیست آن کشور منصوب شد، استراتژی متفاوتی را در پیش گرفت. این سیاست در دوران گورباچف با شدت بیشتری دنبال شد. اتحاد شوروی به اندازه‌ای در مسابقه اقتصادی و فنی عقب افتاده بود که تجدید نظری در کل نظام اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. ادامه مسابقه تسلیحاتی با غرب به دلیل ضعف اقتصادی - چه از نظر فنی و چه از لحاظ مالی - غیرممکن بود. کشورهای متحد غربی جمعیتی دو برابر بلوک شرق داشتند و قدرت اقتصادی‌شان چندین برابر آن بود. این مسابقه نه می‌توانست در عرصه‌های نظامی و نه غیرنظامی به سود شوروی پایان پذیرد.

اتحاد شوروی منطقه امنیتی مقدم خود را که ارتش سرخ در جریان جنگ دوم جهانی با دادن بیش از ۲۰ میلیون کشته در نبرد با آلمان به دست آورده بود، به سود سیاستی مبتنی بر دوستی و شراکت با اروپای غربی رها کرد. تصمیم به تغییر سیاست خارجی شوروی باید در میانه دهه ۱۹۸۰ گرفته شده باشد، یعنی هنگامی که گروه رهبری آن کشور،

فصل اول

اتحاد شوروی سقوط می‌کند،

سازمانهای مخفی همچنان پنهان می‌مانند

در سال ۱۹۸۹ انسانها از دوسو به دیوار حایل بین دو قسمت برلین که طی چند دهه به وسیله سربازان مسلح حفاظت می‌شد، هجوم بردند. پیش از آنکه ماشین‌آلات سنگین، مرز فاصل بین شرق و غرب برلین را از میان بردارند، هزاران نفر با قلم و چکش دست‌به‌کار تخریب دیوار شدند. آلمانیهای دو سوی شهر اشکریزان یکدیگر را در آغوش گرفتند. انبوه انسانها از دروازه‌های موجود در دیوار عبور کردند. مرزبانان برلین شرقی که تا آن زمان موظف به تیراندازی بودند، به آمارگران مهربانی تبدیل شدند. ماهواره‌های ژئواستراتژیکی با فرستنده‌های تلویزیونی خود این لحظه تاریخی را که نظم جهانی چند دهه پیشین را برهم می‌زد، به سراسر جهان مخابره کردند. مردم دنیا با حیرت شاهد این واقعه بودند.

شهروندان جمهوری دموکراتیک آلمان آزادیهای خود را که دهه‌ها از آنان گرفته شده بود، به‌دست آوردند. آنها تردید را کنار گذاشتند و بر مراقبانشان که رهبری خود را از دست داده بودند پیروز شدند. ابرقدرت

آیین برژنف مبنی بر حق اتحاد شوروی برای توسل به زور بر علیه هرگونه «عملیات ضدانقلابی» در کشورهای عضو اتحادیه ورشو را کنار گذاشت. همین تحول که از جانب سیاست غرب با بی‌توجهی روبرو شده یا به عنوان تبلیغات تلقی می‌گردید، باعث شد که سیاست نظارت، فشار و مداخله در امور کشورهای بلوک شرق پایان یابد و به‌جای آن روشنگری و آزادیهای سیاسی برقرار شده و امکان سفر به خارج ایجاد شود. در نتیجه، ابتدا مردم لهستان و سپس مجارستان توانستند خود را از قید قیمومت خارج کنند و در نهایت، جنبش آزادیخواهی در آلمان دموکراتیک پا گرفت.

پس از آن که در پی درپیش‌گرفتن سیاست «پرسترویکا»، آزادیهای مدنی در اتحاد شوروی تضمین شد، و پس از آن که بخشهایی از وزارت امنیت^۱ جمهوری دموکراتیک آلمان که زیر نظر «کاگب» قرار داشتند، وظیفه تأمین امنیت آن رژیم را کنار گذاشتند، رهبری آلمان شرقی دیگر اعتمادبه‌نفس لازم برای کاربرد زور علیه مردم را که در دکتترین کمونیستی برای چنین مواردی پیش‌بینی شده بود، در خود نمی‌دید. مردم با تظاهرات خود در خیابانها عملاً آزادی عقیده و سخن‌گفتن، آزادی اجتماعات، اتحادیه‌های صنفی مستقل و آزادی احزاب را به‌دست آورده بودند. حرکت جامعه به سوی دموکراسی، مقاومت‌ناپذیر شده بود.

رهبری شوروی روند آزادسازی را با کنار گذاشتن سیاست نظامی پیشین خود به‌پیش برد، به این ترتیب که بر خلاف همه پیش‌بینی‌های

^۱ Ministerium für Staatssicherheit (Stasi)

غرب و علیرغم مخالفت نظامیان شوروی، تولید موشکهای دارای برد متوسط را متوقف نمود.

تحولات اتحاد شوروی و کشورهای پیرامونیش برای غرب کاملاً غیرمنتظره بود. با وجود اینکه رهبران شوروی و اقمار آن، از سالها پیش با درد و رنج، به‌بن‌بست‌رسیدن نظام سوسیالیستی را تشخیص داده و بحث در باره خروج از آن را آغاز کرده بودند، سازمانهای مخفی غرب در باره این تحول تعیین‌کننده تقریباً هیچ گزارشی به رهبری سیاسی خود نمی‌دادند. این تحول می‌بایست لاقلاً در مورد مشاوران عالیرتبه اتحاد شوروی، برای بازدیدکنندگان غربی، پیشاپیش قابل مشاهده بوده باشد.

در جمهوری دموکراتیک آلمان، شالک گولوکوفسکی، معاون وزارت بازرگانی خارجی در سال ۱۹۸۳ در گزارش مشترکی با معاون وزارت دارایی، ورشکستگی تقریباً اجتناب‌ناپذیر آن کشور در دهه ۱۹۹۰ را پیشگویی کرده بود. او نوشته بود که در آن زمان، امکان بازپرداخت بدهیهای فزاینده خارجی کشور از محل درآمدهای ارزی حاصل از صادرات وجود نخواهد داشت.

مارکوس وُلف، مدیر سابق «اداره کل شناسایی»^۱ (یا سازمان جاسوسی)، وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری دموکراتیک آلمان نیز بنا به گفته خود، در سال ۱۹۸۳ پایان‌یافتن تجربه آلمان دموکراتیک را

^۱ Hauptverwaltung Aufklärung

پیش‌بینی کرده بود. این پیشگویی‌ها همزمانند با تصمیم شوروی دایر بر این که مواد اولیه خود را از سال ۱۹۹۰ به جای تعویض با محصولات نامرغوب صنعتی کشورهای اتحادیه «کومکون»^۱، تنها در برابر ارزهای محکم غربی بفروشد. این تصمیم می‌توانست شوروی را قادر سازد، کالاهای مرغوب را با ارزهای غربی و به قیمتهای مناسبتر در بازارهای بین‌المللی خریداری کند، اما در عین حال به فروپاشی نظام اعمار آن کشور منجر می‌شد.

مشاوران علمی رهبری شوروی از مدتها پیش تلاش داشتند در عرصه نظامی، راه حل تازه‌ای بجویند. آنها با توجه به مسابقه پایان‌ناپذیر فنی در زمینه تولید موشک و تسلیحات بی‌اندازه دوطرف، بر آن بودند که باید سرمایه‌گذاری متهورانه‌ای برای آینده اعتماد شرق و غرب کرد. شورویها از همان آغاز، هزینه سرسام‌آور برنامه جنگ در فضا را -که در آن زمان از سوی آمریکا تبلیغ می‌شد و هنوز هم می‌شود- نپذیرفتند. آنها حاضر بودند در زمینه سلاحهای متعارف، از استراتژی پیشین خود که مبتنی بر تهاجم به منظور دفاع بود، صرفنظر کرده و ساختارهای دفاعی را برگزینند. در این مورد نیز پیشنهادهای آخرین نمایندگان حکومت شوروی بر مبنای اعتماد به اروپائیهها، از جمله به آلمانیها قرار داشت.

به‌نظر می‌رسد که سازمانهای مخفی غربی این تحولات را درک نکرده بودند یا در واقع نمی‌خواستند درک کنند. آنها این تلاش شوروی در جهت دستیابی به راههای نوینی برای از میان برداشتن درگیریها را به

^۱ COMECON بازار مشترک کشورهای سوسیالیستی سابق. (مترجم)

عنوان اطلاعات گمراه‌کننده منتشره از طرف «کاگب» تلقی کردند که با هدف خام کردن بعضی از سیاستمداران ساده‌لوح غربی و پیروزی نهایی در درگیری همیشگی شرق و غرب و رویارویی دو نظام پخش می‌شوند. به همین دلیل، گورباچف از طرف ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا و هلموت کوهل، صدراعظم آلمان به‌عنوان «عرضه‌کننده بهتر انقلاب جهانی» قلمداد شد. حتی دبیرکل ناتو نیز همین عبارت را در مورد او به‌کار برد.^۱

این برداشت نادرست، نتیجه دهها سال سوءاستفاده از سازمانهای مخفی برای تبلیغات سیاسی در خارج و در درجه اول در داخل بود. نام کامل سازمان «سیا» عبارتست از: سازمان مرکزی آگاهی‌دهنده.^۲ با توجه به این نامگذاری می‌توان گفت که هدف اصلی از تشکیل آن سازمان، تحلیل هوشمندانه وضعیت سیاسی و اجتماعی کشورهای خارجی و در درجه اول اعضای سابق پیمان ورشو، با استفاده از منابع قابل‌دسترس و پنهانی، و نیز نتایج کشف‌رمز مخابراتی بوده است. اطلاعات به‌دست‌آمده از جنبشهای بالقوه تروریستی مخالف، از طریق ماهواره‌های جاسوسی نظامی و تحلیل عکسهای هوایی نیز به این منابع اضافه می‌شوند.

اما سازمانهای امنیتی فرزند جنگ سرد بودند و در آن دوران وظیفه داشتند، چنان تحلیلهایی برای استفاده سیاست داخلی ارائه دهند که به کمک آنها بتوان طرفداران سیاستهای متعادل را در طیفی از ساده‌لوح تا

^۱ Vgl. David C. Morrison, *The Nation*, 11.6.1990; und Michael Massing: *Gorbanophobes in the U.S. Media*, *The Nation*, 26.12.1988.

^۲ Central Intelligence Agency (CIA)

خائن طبقه بندی کرد و با آنها مبارزه نمود.

تحلیلهای موردانتظار ارائه می‌شدند و در ایالات متحد آمریکا و اروپای غربی به وسیله رسانه‌های وابسته، مانند چماقی علیه مخالفان داخلی به کار می‌رفتند. تمایل به تشنج‌زدایی، صلح و خلع سلاح به سرعت به نقاط ضعفی در مبارزات انتخاباتی تبدیل شد.^۱

بر این اساس بود که جان کندی، در دورانی که از طرف حزب دموکرات نامزد ریاست جمهوری بود، با بهره‌برداری از اشارات محافل مربوط به صنایع نظامی و سازمانهای امنیتی، ادعا کرد که خطر حمله غافلگیرکننده اتمی، آمریکا را تهدید می‌کند، زیرا شوروی در حال تدارک نیروی جنگی عظیمی، متشکل از موشکهای قاره‌پیماست. کندی به این وسیله توانست در میدان نبرد با کمونیسم، حربه را از دست نیکسون، رقیب جمهوریخواه خود خارج کند. اما این ادعای کندی، مانند بسیاری از تبلیغاتی که در باره نقایص تسلیحاتی غرب می‌شد، بی‌پایه بود. هواپیماهای جاسوسی U2 آمریکایی که پیوسته به حریم فضایی شوروی تجاوز می‌کردند، از همه مسیرهای راه‌آهن و مناطق حساس دیگر شوروی، از ارتفاع زیاد عکسبرداری کردند، اما هیچ‌گونه مدرکی برای این ادعا به دست نیاوردند.

از آغاز جنگ سرد، اتحاد شوروی و اقرار آن را در غرب همچون

غول نظامی و ارتشهای کشورهای پیمان ناتو را همچون کوتوله‌های نظامی برآورد کرده‌اند.^۱ این تخمینها در چندین مورد بر اساس تحلیلهای سازمان گِیلمن (سازمان اطلاعات خارجی آلمان غربی) انجام شدند. این سازمان که بعد از جنگ دوم از عده‌ای از کادرهای ارتش آلمان نازی (بخش شناسایی ارتشهای شرق) تشکیل شد و بعدها به «بان‌د» تغییر نام داد، در آن دوران در اختیار سازمان «سیا» قرار داشت. تواناییهای فوق‌العاده‌ای به «روسها» و تسلیحات شورویها نسبت داده می‌شد و ادعا می‌شد که غرب سلاح مؤثری در برابر آنها ندارد و برای رویارویی با شوروی باید تکنولوژی نظامی عقب‌مانده خود را با هزینه زیاد نوسازی کند و سلاحهای تازه‌ای تولید نماید. شرط موفقیت نیز این است که حکومتها و مجلسها این طرح را به‌موقع تصویب کنند و بودجه لازم را در اختیار قرار دهند. هر کس به این راهنمایی عمل نکند، کمونیسم را تقویت کرده است.

این در حالی بود که درگیریهای خاورمیانه پیوسته نقایص و آسیب‌پذیری سلاحهای بلوک شرق را نشان می‌دادند. با وجود این، صنایع تسلیحاتی غرب در عمل در مسابقه‌ای با تولیداتی خیالی که مخلوق سازمانهای مخفی بود، درگیر شده بودند.^۲ منظور این نیست که

^۱ David Corn: *Bush's C.I.A.; The Same Old Dirty Tricks*, The Nation, 27.8.1988.

^۲ از این جمله است ادعای پنتاگون دائر بر این که اتحاد شوروی موشکهای دفاعی نوینی تولید کرده که قدرت تهاجمی هسته‌ای ایالات متحد را به صفر تقلیل می‌دهند. با وجود این که این ادعا هیچ پایه‌ای نداشت، پنتاگون نه تنها بودجه لازم برای تولید موشکهای دفاعی مشابه، بلکه همچنین بودجه و امکانات برای تولید موشکهای تهاجمی اضافی برای نیروهای هوایی، زمینی و دریایی را نیز تأمین کرد. رک: Marchetti, C.I.A., S. 376.

^۱ هربرت اسکویل، معاون سابق سازمان «سیا» در امور تحقیقاتی، در سال ۱۹۷۲ این طور به کمیسیون سیاست خارجی سنا شکایت کرد: «تاریخ بیست ساله گذشته پر از مثالهایی در این مورد است که چگونه سازمانهای امنیتی برای تحقق خواسته‌های دستگاههای دولتی یا سازمانهای مشخص، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. Zit. In: Marchetti, CIA, S.

ارتش اتحاد شوروی نیروی قابل توجهی نبوده است، اما آن کشور هرگز نمی‌توانست معجزاتی را که به آن نسبت داده می‌شد، چه در عرصه نظامی و چه در عرصه‌های غیرنظامی به ظهور برساند.

این امر در آمریکا البته با این واقعیت ارتباط داشت که سازمانهای مخفی و از جمله سیا، پیوسته از سوی جناح راست افراطی حزب جمهوریخواه به بزدلی و طرفداری از کمونیسم متهم می‌شد.^۱ عقل سلیم به‌ندرت راهنمای عمل سازمانهای امنیتی بود و به این ترتیب، جهان غرب و شرق، چندین دهه در یک مسابقه تسلیحاتی بسیار پرخرج درگیر شدند که از سوی مجتمعات صنعتی - نظامی با کمک به آن دسته از مؤسسات علمی که در حکم مغز متفکر «بازها» هستند، و نیز از طریق کمک به صندوقهای انتخاباتی احزاب دامن زده می‌شد.^۲ ترفندهایی که سازمانهای مخفی غربی و به ویژه آمریکایی در این زمینه به کار می‌بردند، در مبحث دیگری به تفصیل شرح داده شده اند.

صنایع تسلیحاتی که پیوسته از سوی تشنج‌زدایی در خطر بودند، همواره سیاست غرب، به ویژه ایالات متحد آمریکا را به جهت رویارویی سوق می‌دادند. تنها چنین سیاستی می‌توانست بازار محصولات آنها را که

¹ Godfrey Hodgson, Cord Meyer: Superspook, Sunday Times Magazine, 15.6.1975, abgedruckt in Agee, Dirty Works; *The CIA in Western Europe*.

هادسون به چندپارگی ایدئولوژیکی «سیا» اشاره می‌کند که از صاحبان صنایع محافظه‌کار، نظامیان، ضدکمونیستهای متعصب و همچنین از تعداد زیادی از لیبرالها، به‌ویژه آنها که از دوران تأسیس در آن سازمان بوده اند، تشکیل می‌شود.

² Einblick in die Szene bei Robert Scherill, Buchbesprechung von Stern, The best Congress Money Can Buy, The Nation, 27.8.1988.

به‌شکرانه بودجه‌های کلان تحقیقاتی دولتی، با جدیدترین تکنولوژیها تولید می‌شدند، برای دهه‌ها تضمین نماید. علاوه بر این، نظام قیمت‌گذاری کالاهای تسلیحاتی نیز که بر اساس فرمول هزینه تمام شده به‌اضافه درصد معینی سود قرار داشت، برای تولیدکنندگان وضعیتی رؤیایی فراهم می‌آورد.^۱

مسابقه نظامی - صنعتی مطمئناً در طول دهه‌ها به فروپاشی نظام کمونیستی یاری رساند، اما به جوامع غربی نیز زیانهای بارزی وارد آورد. افزایش هزینه‌های تسلیحاتی و نظامی آمریکا در آخرین سالهای ریاست جمهوری ریگان به ۳۰۰ میلیارد دلار، دلیلی بر این است که برخی از تحولات منفی آن کشور با تورم بخش تسلیحاتی مرتبط است.^۲ بدهی‌های عظیم دولت مرکزی، ویرانی شهرها، فروپاشی نظام خدمات اجتماعی، نسبت بالای بیسوادی، رقم بالای قتل و جنایت که برای اروپاییها تصورناکردنی است، خانواده‌های بسیاری که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، تعداد باور نکردنی انسانهایی که در زندانها به‌سر می‌برند، تصویری از این تحول منفی است.

کافی نیست فقط به پیروزی ایالات متحد و ناتو در جنگ سرد اشاره

¹ در باره تأثیر صنایع تسلیحاتی بر دوره‌های اقتصادی، از بحران بزرگ تا پایان جنگ دوم جهانی مراجعه کنید به:

James J. Treires, *Arms and Employment: Kicking, The Defense Habit, The Nation*, 23.2.1970

² ایالات متحد پس از انحلال اتحاد شوروی همچنان ۳۹۵ پایگاه نظامی در ۳۵ کشور با هزینه سالانه‌ای معادل ۲۱۰ میلیارد دلار (۱۹۹۱) نگاهداری می‌کند. رک:

Michio Kaku: *Nuklear Trets and the New World Order*, CAIB 41, S. 28

شود. نظام کمونیستی احتمالاً قدری زودتر از آن که ممکن بود در وضعیت رقابت صلح‌آمیز دو نظام اتفاق بیفتد، فروپاشید. بیکاری، افت سطح زندگی، هرج‌ومرج اداری و اقتصادی دوران گذار، تبهکاری، رشوه‌خواری و بازنشستگان دوران کمونیسم که در فقر شدید به حال خود رها شده‌اند، بهای وحشتناکی است که مردم کشورهای سوسیالیستی سابق برای این شکست می‌پردازند. آلمانیها به علت تزیق مالی به استانهای جدید خود که سالهای سال باید ادامه یابد، فقط تا حدی می‌توانند این وضعیت را احساس کنند.

اما موضوع مورد بحث ما در این کتاب خسارت‌های وارده به دو طرف به‌خاطر مسابقه تسلیحاتی نیست، بلکه عبارت از وظایف و روشهای سازمانهای مخفی است که در هر دو طرف، علیه یکدیگر فعالیت می‌کردند. در شرق، «کاگب» و سازمانهای کشورهای اعمار شوروی، به‌ویژه وزارت امنیت دولتی آلمان دموکراتیک و در غرب، دستگاههای امنیتی آمریکایی که تقریباً پانزده سازمان را تشکیل می‌دهند و در رأس آنها سازمان «سیا» قرار دارد، به‌اضافه سازمانهای امنیتی کشورهای هم‌پیمان، که «بان‌د» (متعلق به آلمان غربی) یکی از مهمترین آنهاست. البته «بان‌د» فقط تا اندازه محدودی با دستگاههای آمریکایی قابل مقایسه است، زیرا بودجه سالانه آنها دهها بار بیش از «بان‌د» است و این نسبت در بحرانی‌ترین دورانهای روابط شرق و غرب نیز به همین میزان بوده است. سازمانهای مخفی آمریکایی مستقر در خارج، شامل مؤسسات مخفی، سیستم مراقبت و ردیابی الکترونیکی و فضایی و سازمانهای

متعلق به نیروهای سه‌گانه آن کشور، سالانه ۳۰ میلیارد دلار بودجه دریافت می‌کنند، در حالی که بودجه «بان‌د» تقریباً یک میلیارد مارک در سال است. این سازمانها در آن دوران به ابرقدرتی خدمت می‌کردند که در برابر اتحاد شوروی یعنی حریفی قرار داشت که پیوسته ضعیفتر می‌شد و اکنون، پس از فروپاشی قدرت جهانی شوروی، سلطه ایالات متحد در مسابقه جهانی ملتها، از جمله در عرصه صنعتی را تضمین می‌کنند.^۱

هیچ کشوری نمی‌تواند در آینده از دستگاههای خبری و امنیتی خود صرف‌نظر کند و هیچ کشوری نیز این کار را نخواهد کرد، اما به دلایل متعدد باید در سازماندهی آنها تجدیدنظر اساسی شود.

برای اینکه بتوان روشهای آینده را برمبنای یک دید انتقادی نسبت به کارکردها و روشهای گذشته تدوین کرد، یک جمع‌بندی از وضعیت فعلی و عملکرد پیشین ضروری است. اما این بازبینی انتقادی عملکرد سازمانهای امنیتی، همواره به مانع پنهانکاری و سد نفوذ اطلاعات به

^۱ تقریباً ۱۵ درصد از بودجه کل سازمانهای امنیتی به سازمان «سیا» اختصاص می‌یابد. این سازمان نیز ۸۰ درصد از بودجه خود را برای عملیات پنهانی و تنها ۲۰ درصد از آن را برای وظیفه اصلی خود یعنی دسترسی به اخبار و تجزیه و تحلیل آنها صرف می‌کند. رک: Garwood, Undercover;: *Thirty-Five Years of CIA Deception*, S. 281

خارج (و حتی در داخل) برمی خورد.^۱ با وجود اینکه رقبای بزرگ یعنی «کاگب» و سازمان جاسوسی آلمان دموکراتیک منحل شده یا ساختار و روشهای خود را به کلی عوض کرده اند، سازمانهای جاسوسی غربی به دلایل قابل فهم در صدد نیستند و نمی توانند روشها و منابع خبری خود را برملا کنند. جاسوسان فقط وقتی حاضر به دادن اطلاعات هستند که هویت آنها پنهان نگاه داشته شود. هرگاه یک سازمان جاسوسی بر خلاف این قاعده عمل کند، اعتماد همکاران فعلی و آینده خود را از دست خواهد داد. سازمانی نیز که حاضر باشد، به وسیله عملیات نامطمئن، جاسوسان خود را به خطر اندازد، از این قاعده مستثنی نیست.

به منظور دشواری اقدامات متقابل سازمانهای رقیب، روشهای کار پنهان نگاه داشته می شوند. علاوه بر این، فعالیت سازمانهای جاسوسی در خاک بیگانه همیشه غیرقانونی است. کارکنان سازمانهای امنیتی حتی در داخل کشور نیز، در بیشتر موارد، نظام قانونی ملی و بین المللی لازم الاجرا برای شهروندان عادی را رعایت نمی کنند. بحث عمومی در این مورد برای آنها ناخوشایند است. اما چنانچه حاضر باشند، اطلاعاتی در باره اهداف، راهها و روشهای خود به افکار عمومی و پارلمانها بدهند، چنین

^۱ در ایالات متحد آمریکا، تنها مدت کوتاهی در دهه ۱۹۷۰ از طریق کمیسیونهای تحقیقاتی کنگره به نام «چرچ» و «پایک» رخنه‌ای در این سد ایجاد شد. کمیسیون پایک از جمله در باره قتل رؤسا و مقامات دولتهای خارجی به سفارش «سیا» تحقیق کرد، اما موارد پیشگوییهای نادرست یا اطلاعات غلط سازمانهای امنیتی، در گذشته را نیز برشمرد. از جمله این موارد یورش تیت در ویتنام، ورود نیروهای پیمان ورشو به چکوسلوواکی سابق، جنگ یوم کیپور (حمله غافلگیرانه مصر و سوریه به اسرائیل)، کودتا در پرتغال، نخستین انفجار هسته‌ای هند و کودتا در قبرس بوده است. رک:

بحثهایی اجتناب‌ناپذیر خواهند بود.

مسئولان سیاسی به طور معمول فقط اطلاعات به دقت دستچین شده‌ای را دریافت می کنند که از صافی اطلاعاتی رد شده و برای آنها لازم باشد و بتوانند آنها را به مسایل عمومی تر ارتباط دهند. بنیانگذار «سیا» که سالها رئیس آن سازمان بود، به صراحت گفت که در صورت لزوم حاضر است در برابر هر نوع کمیسیون تحقیقی در کنگره آمریکا دروغ بگوید تا روشها و منابع سازمان «سیا» برملا نشوند.^۱ به تازگی یک مأمور «سیا» به این اتهام که اطلاعات محرمانه‌ای را در اختیار کمیسیون تحقیق کنگره گذاشته است، تحت تعقیب قرار گرفت و به پرداخت جریمه سنگینی محکوم شد. این اطلاعات محرمانه، عبارت از اسنادی در مورد این واقعیت بود که «سیا» بارها در برابر کمیسیون تحقیق کنگره در باره دست داشتن در قتل دو آمریکایی در گواتمالا دروغ گفته بود.^۲

در آلمان فدرال، بارها اعضای کمیسیونهای تخصصی پارلمان که برای تحقیق در کار سازمانهای امنیتی تشکیل شده بودند، به عنوان اعتراض استعفا دادند، زیرا نمی توانستند اطلاعات لازم برای قضاوت در مورد

^۱ کارکنان سازمانهای مخفی که این قاعده را رعایت نکنند تحت تعقیب قرار می گیرند. آخرین مورد شناخته شده مربوط به قتل یک آمریکایی و همسر یک بانوی آمریکایی به دست یک افسر امنیتی گواتمالایی است که در خدمت «سیا» قرار داشت. رؤسای «سیا» در برابر کمیسیون تحقیق کنگره ادعا کردند که از این موضوع اطلاعی ندارند. اما مأمور مربوطه در «سیا»، اطلاعاتی در باره ارتباط «سیا» با قاتلان به کمیسیون تحقیق داد. یکی از اعضای کمیسیون این مطلب را به رسانه‌ها اطلاع داد و جنجالی برپا کرد. آن کارمند تحت تعقیب قرار گرفت و با پرداخت ۱۰۰۰۰۰ دلار هزینه وکیل از خدمت دولتی خارج شد. رئیس جمهور حاضر نشد پس از برملا شدن این وقایع با «سیا» مبارزه کند. رک:

David Corn: *The Spy Who Showed Me*, The Nation, 19.5.1997

^۲ William Pfaff, *Skoopy Question: Does the CIA Obey the Law?*, IHT, 21.11.1996.

عملیات پرسش‌برانگیز آن سازمانها را به‌دست آورند.^۱ پنهانکاری شدید در نهایت به سازمانهای اطلاعاتی این امکان را می‌دهد که نارساییها و عملکردهای نادرست خود را به‌خوبی ببوشانند.^۲

فصل دوم

وزارت امنیت آلمان شرقی در شکار ارزشهای غربی

هیچیک از سازمانهای مخفی غرب و شرق اطلاعاتی در باره دستورالعملها و روشهای کاری خود به‌دست نمی‌دهند. هیچکس نباید بداند که یک سازمان مخفی کجا به کار مشغول است و چگونه به اهداف خود دسترسی می‌یابد. اما فروپاشی بلوک شرق این امکان را ایجاد کرد که پرتوی - گرچه کوتاه مدت - بر کارگاه مخفی دستگامهای اطلاعاتی آن سامان افکنده شود. در این بین، طرز کار «شعبه هماهنگ‌کننده امور تجاری»، معروف به «کوکو» (بخش تجاری وزارت امنیت آلمان دموکراتیک) که بر کار جاسوسان دوجانبه و سه‌جانبه غربی و شرقی مبتنی بود، نقطه مناسبی برای آغاز گشت‌وگذار در دنیای اسرارآمیز سازمانهای مخفی شرق و غرب است.

وزارت امنیت دولتی آلمان دموکراتیک (شتازی) به وسیله خبرچینی از مردم و مراقبت از مقامات تعیین‌کننده دولتی، امنیت دیکتاتوری حزب

^۱ بنا به تشخیص مارچتی، وضع در ایالات متحد نیز به‌همین منوال است. کنگره که طبق قانون اساسی، حق و وظیفه نظارت بر «سیا» و دیگر سازمانهای اطلاعاتی آمریکا را داراست، تقریباً هیچ امکانی برای اعمال یک کنترل مؤثر ندارد. ر ک: Marchetti, CIA, S. 441.

^۲ از جمله این موارد، اظهارات یکی از کارمندان سابق «سیا» به‌نام ملوین گودمن است. ر ک: Lois Wolf, *Congressional Oversight in Action: The Conformation of Robert M. Gates*, CAIB 39, S. 64.

کمونیست را در داخل کشور تأمین می‌کرد. بعضی از کارکنان این بخشها تا رأس هرم قدرت بالا رفته و به مقاماتی رسیده بودند که مستقیماً زیر نظر «کاگب» قرار داشتند. وظیفه عمده این وزارتخانه در خارج از کشور عبارت بود از کسب اطلاعات از تأسیسات سیاسی، اقتصادی و نظامی آلمان غربی و ارتشهای کشورهای متحد غربی مستقر در این کشور. از آنجا که اجرای این وظیفه بدون خرج کردن ارزهای غربی غیرممکن بود، تشکیلات ویژه‌ای برای به‌دست‌آوردن ارزهای غربی، خارج از بودجه دولتی، مستقیماً زیر نظر وزارت امنیت (شتازی) تأسیس شد. «شتازی» و سازمان اطلاعاتی ارتش آلمان شرقی می‌بایست با این پولها دستمزد جاسوسان خود و رشوه‌های مقامات غربی را پردازند، وسایل فنی برای عملیات شنود تا اعماق خاک آلمان غربی را خریداری، نصب و تعمیر و نگهداری کنند، سیستم جاسوسی اقتصادی مؤثری را اداره کنند، محصولات صنعتی پیشرفته غرب را بخرند و آنها را به رغم کنترلهای صادراتی آلمان غربی به کشور خود وارد نمایند. هزینه فعالیتهای خارجی حزب حاکم آلمان شرقی (حزب سوسیالیست متحد آلمان)^۱، روی پا نگاه‌داشتن حزب کمونیست آلمان غربی و کمک به احزاب کمونیست کشورهای اروپایی نیز به این هزینه‌ها اضافه می‌شد. علاوه بر این، با همین پولها می‌بایست کالاهای مصرفی روزمره و محصولات لوکس غربی برای محله مسکونی سران حزب کمونیست تهیه شود.

یکی از نتایج فرعی این سیستم این بود که سران «شتازی»

^۱ Sozialistische Einheitspartei Deutschlands (SED)

می‌توانستند از محل همین پولها با دادن رشوه به مقامات رهبری آلمان شرقی و شوروی، ارتباطات باارزشی برقرار کنند و بعضی از فعالیتهای خود را از کنترلهای ناخوشایند محفوظ نگاه دارند. برخی از این رشوه‌دادنها تا حد ساختن ویلاهای پیش‌ساخته غربی در نزدیکی مسکو برای سفیر شوروی در آلمان شرقی و سران «کاگب» پیش رفته بود.

» «:

وزارت امنیت آلمان شرقی (شتازی) برای اجرای این وظایف، یک شعبه مخفی به‌نام «همه‌نگ کننده امور تجاری» را برای فعالیتهای تجاری خارجی در آن وزارتخانه تأسیس کرد که به «کوکو» مشهور شد. مدیریت این شعبه به سرهنگ امنیتی، دکتر شالک گولوکوفسکی واگذار شد که به‌عنوان مأمور مخصوص، وظیفه معاونت وزارت بازرگانی خارجی را بر عهده گرفت. ارتقاء درجه نظامی شالک به سرتیپی ممکن بود توجه‌برانگیز شود. به همین دلیل، رده نظامی او به خاطر پنهانکاری در همان درجه سرهنگی باقی ماند، اما ارتقای او به درجه سرتیپی و پرداخت اضافه حقوق عقب افتاده مربوط به این ترفیع، پس از بازگشت به وزارت امنیت کتباً تأیید شد.

از آنجا که کالاهای تولیدی آلمان شرقی می‌توانستند در بازارهای جهانی فقط به قیمت‌های زیر هزینه تمام شده به فروش برسند، وزارت

امنیت باید راه‌حلی می‌جست. به این ترتیب، به فکر افتادند که بنگاههای بزرگ تولیدی آلمان شرقی را که بدون توجه به اصل سودآوری کار می‌کردند، با تواناییهای یک سازمان مخفی یعنی «شتازی» مجهز سازند، که می‌توانست فارغ از نظارت دستگاههای دولتی آلمان شرقی فعالیت کند و نظام حقوقی آلمان غربی و دیگر کشورهای اتحادیه اروپا را با تردستیهای خود زیر پا بگذارد.

۱۹۴۵

دایره «کوکو» برای اجرای طرحهای خود به شرکایی در غرب نیاز داشت. اینها می‌بایست به همکاری در عملیات مشترک غیرقانونی جذب یا به این کار وادار شوند. این سازمان نه تنها افراد لازم، بلکه روشهای کار را نیز در محافل قاچاقچیها و تجار بازاریسیاه دوران بلافاصله بعد از جنگ یافت، محافلی که با دستگاههای اطلاعاتی غربی، از جمله «بان‌د» نیز مرتبط بوده و به آنها خدماتی ارائه می‌دادند.

در بخشی از برلین که تحت اشغال اتحاد شوروی بود^۱، کالاهایی

^۱ قدرتهای فاتح پس از شکست آلمان نازی، خاک آلمان را به چهار منطقه تحت اشغال تقسیم کردند. در سال ۱۹۴۹، در منطقه تحت اشغال شوروی، جمهوری دموکراتیک آلمان و در بخشهای تحت اشغال قدرتهای غربی، جمهوری فدرال آلمان تأسیس شد. برلین نیز با وجود آن که در منطقه تحت اشغال شوروی قرار داشت، طبق مصوبات کنفرانس پتسدام، به چهار منطقه تحت اشغال تقسیم شده بود که بخش تحت اشغال شوروی، بعدها به پایتخت آلمان دموکراتیک تبدیل شد. بخشهای دیگر این شهر، تحت عنوان برلین غربی دارای حکومتی شد که طبق مصوبات کنفرانس پتسدام و قانون اساسی ۱۹۵۰ برلین، رسماً مستقل محسوب می‌شد، اما در عمل یکی از ایالات آلمان غربی بود که همچون جزیره‌ای در داخل خاک

مانند قهوه و سیگار به وسیله آن افراد و به منظور فروش در برلین غربی و آلمان غربی در برابر ارزهای خارجی، در انبارهای بزرگی گردآوری شد. همان محافل برای خرید تولیدات فنی پیشرفته غرب و وارد کردن آنها به منطقه تحت اشغال شوروی، علیرغم ممنوعیتهای موجود، به کار گرفته شدند. دو چهره مهم از آغاز در این فعالیتهای «کوکو» همکاری داشتند: میسائیل ویشنوفسکی با نام مستعار هرتمس لیبرمن و سیمون گولدنبرگ با نام مستعار بیلا، که در سال ۱۹۷۳ به طور قانونی از آلمان شرقی مهاجرت کرد و به دایره نزدیکان فرانتس یوزف اشتراوس، نخست وزیر وقت ایالت بایر در آلمان غربی پیوست.

هر دوی این اشخاص پس از شکست رژیم هیتلر، با سازمان اطلاعاتی شوروی (کاگ‌ب) در ارتباط قرار گرفتند. ویشنوفسکی بعدها با سازمان جاسوسی اسرائیل و فروشندگان اسلحه نیز ارتباط یافت. گولدنبرگ که ساکن برلین شرقی بود، با سازمان اطلاعات خارجی فرانسه در برلین غربی تماس مداوم داشت و پس از مهاجرت خود به بایر، در عملیات کاملاً سری سازمان «سیا» نیز دست داشته است.

ویشنوفسکی با همکاری گولدنبرگ که بر اساس گزارشهای پلیس برلین غربی، در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ با محافل تبهکاری کشورهای متعددی ارتباط داشته، در دهه ۱۹۵۰ به کمک «کاگ‌ب» و سازمان مخفی تازه‌تأسیس آلمان شرقی، شبکه‌ای برای معاملات مشروبات الکلی، قهوه، سیگار، مواد مخدر و بنزین و بسیاری کالاهای دیگر تشکیل داد. آنها

آلمان شرقی قرار داشت. آلمان شرقی برای جلوگیری از فرار اتباع خود به برلین غربی، در سال ۱۹۶۱ دیواری به دور برلین کشید که به دیوار برلین معروف شد. (مترجم).

تعداد زیادی انبار برای کالاهای مختلف در گوشه‌وکنار برلین شرقی در اختیار داشتند.

این شبکه تجاری موفق شد گروه ضربتی به نام «قدرتمندان»، برای پیشبرد اهداف خود تشکیل دهد که مسئول برقراری نظم به معنای مورد نظر آنان بود. بانکی به نام انجمن بانکهای متحد سوئسی، مورد اعتماد این گروه قرار داشت و عملیات بانکیش را اداره می‌کرد. گروه ضربت «قدرتمندان»، شعبه‌هایی در فرانکفورت، مونیخ، فرانسه و آدیس‌آبابا دائر کرده و از مراکز خود در برلین و فرانکفورت، با سوئیس و لیختنشتاین در ارتباط بود. مشخصات عمومی سازمانهای تبهکاری بین‌المللی که با تفاوت‌های کوچکی در مورد همه آنان صدق می‌کند، در این شبکه نیز تشخیص داده می‌شود.

ویشنوفسکی در هر دو قسمت برلین که در آن زمان شهر دویاره‌ای بود، اما هنوز دیواری دو قسمت آن را از هم جدا نمی‌ساخت، به راحتی فعالیت می‌کرد. او یک تعمیرگاه و موسسه اجاره خودرو در برلین غربی دائر کرده بود. خودروهای اجاری در خدمت مأموران وزارت امنیت آلمان شرقی بودند که در بخش غربی شهر به شکار افراد ناخوشایند می‌پرداختند و آنها را در صندوق عقب ماشین جا داده به برلین شرقی می‌بردند. وقتی ویشنوفسکی در برلین غربی دستگیر و محکوم شد، گولدنبرگ فرار او را از زندان غرب سازماندهی و با موفقیت اجرا کرد.

« »

فعالیت تاجران غیرقانونی و گروه حمله آنان پس از مدت کوتاهی نه تنها برای پلیس، بلکه برای رسانه‌های عمومی نیز شناخته شد. به این دلیل، می‌بایست برای حفظ حیثیت جمهوری دموکراتیک آلمان، ترتیب جدیدی در پیش گرفته شود. حکومت آلمان شرقی موفق به برقراری دادوستد و روابط اقتصادی با غرب نشد. در نتیجه، اغلب تنها راههایی که باقی می‌ماند، عبارت بود از قاچاق کالاهای آلمان شرقی به بازارهای جهانی و فروش آنها به قیمت‌های بسیار پایین، فشار سیاسی به غرب و معاملات غیر قانونی.

تغییر سازماندهی برای تدارک ارزهای غربی و تهیه تولیدات غربی که مسمول تحریم بودند، به یکی از اعضای پاک و جدی رهبری آلمان شرقی به نام هانس فروک واگذار شد که مسئول امور اطلاعاتی و حفظ امنیت نمایشگاه سالانه لایپزیک بود و نسبت به کمونیست‌های قدیمی نظر انتقادی و در برخی موارد عقاید کاملاً مستقلی داشت. او در عین حال معاون مارکوس ولف، رئیس سازمان جاسوسی وابسته به وزارت امنیت بود و رده بالای او در سلسله‌مراتب حزبی از این مقام ناشی می‌شد.

همین شخص بود که تصدی شالک گولوکوفسکی را برای ریاست بخش هماهنگی تجاری (کوکو) پیشنهاد کرد.

فلسفه وجودی این دستگاه به نامه‌ای باز می‌گردد که شالک

گولوکوفسکی در سال ۱۹۶۵ به مسئول امور امنیتی حزب حاکم آلمان شرقی (SED) نوشته بود. شالک در آن نامه پیشنهاد کرده بود برای کسب درآمد بیشتر، از جمله به حمل و نقل غیرقانونی کالا، کلاهبرداری از بیمه‌ها و بعضی اقدامات کاملاً سری دیگر به ضرر غرب دست زده شود. او اضافه کرده بود که برخی از این اقدامات چنان حساسند که حداکثر دو یا سه نفر باید در جریان اجرای آنها قرار گیرند.

شالک
به استاد بزرگ،

جاسوسی آلمان شرقی با امکاناتی که دایره «کوکو» از معاملات غیرقانونی به دست می‌آورد، توانست تعدادی از نمایندگان شرکتهای وابسته و شرکای تجاری خود در آلمان غربی را به جاسوسی برای آلمان شرقی وادارد، در حالی که کارکنان خودش در شرق، مأموریت یافتند، نقش جاسوس دوجانبه را بازی کنند. لشگرهایی از جاسوسان دو طرف در این رابطه رودرروی هم قرار داشتند و تلاش می‌کردند یکدیگر را گمراه کنند. اما شرق، به دلیل شرایط دیکتاتوری حاکم بر آنجا، در این زمینه موفقتر بود. با وجود این، برای اعاده حیثیت از اداره فدرال حفاظت از قانون اساسی^۱ (سازمان امنیت داخلی آلمان فدرال م) باید گفت که نیمی از کسانی که مأمور رساندن کمک مالی به حزب کمونیست آلمان غربی (KPD) بودند، در خدمت آن اداره قرار داشتند. البته ممکن است اینها نیز جاسوس دوجانبه بوده و مجبور بوده‌اند، سهمی از دستمزد جاسوسی خود را که از غرب دریافت می‌داشتند، به مرکز دایره «کوکو» در برلین شرقی بدهند.

برای درک اینکه چه ترکیبی از اقتصاد دولتی، تبهکاریهای رایج یقه‌سفیدهای غرب، عملیات گانگستری و روشهای سازمانهای مخفی در این رابطه عمل می‌کرده است، ضروری نیست که به رساله دکترای

پیشگفته مراجعه شود.^۱ این فعالیتها، نه تنها بر خلاف قوانین آلمان غربی و اتحادیه اروپا بودند، بلکه منافع اقتصاد ملی آلمان شرقی و مردم آن را نیز به نفع وزارت امنیت و سران حزب حاکم زیر پا می‌گذاشتند.

در دوران شکوفایی تقریباً دهساله دایره «کوکو» از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹، تجارت خارجی آلمان شرقی با کشورهای غربی به شدت سقوط کرد. آلمان شرقی در سال ۱۹۸۲، با فروش کالاهای خود، در برابر هر دو مارک هزینه تولید، یک مارک آلمان غربی به دست می‌آورد. این نسبت در سال ۱۹۸۹ تا سطح یک به چهار تنزل کرد. شالک و دستیارانش، به جای این که به کمک ماشین‌آلات و تکنولوژی غرب، کیفیت کالاهای آلمان شرقی را بالا برده و از این راه قابلیت رقابت آنها را در بازارهای جهانی تقویت کنند، آن کشور را در جهت فروش کالاهای خود به بهای زیر قیمت تمام‌شده سوق دادند.

آنها در مرحله اول برای واردات از غرب و صادرات محصولات شرق، نظام نمایندگی اجباری را برقرار کردند. واردات هر کالایی از غرب و صدور هر نوع کالای شرقی می‌بایست از طریق نمایندگیهای «کوکو» انجام شود. از آنجا که در برابر حقدلایهای دریافتی، هیچگونه خدماتی ارائه نمی‌شد، منبع درآمد ارزی عظیمی برای وزارت امنیت و حزب حاکم آلمان شرقی ایجاد گردید. قیمت‌های نسبتاً بالای کالاهای

^۱ عملیات تبهکارانه‌ای که در سند پیشگفته پیشنهاد شده‌اند، به نحو چشمگیری با آنچه که سینودا، بانکدار مافیایی اقرار می‌کند شباهت دارد. رک:

Tosches, Geschäfte mit dem Vatikan – Die Affäre Sinoda, insbes. S. 102ff.

^۱ Bundesamt für Verfassungsschutz

وارداتی و قیمت‌های پایین اجناس صادراتی به زیان رفاه شهروندان تمام می‌شدند.

یکی از عرصه‌های وسیع فعالیت دایره «کوکو» به‌علت نظام اقتصادی آلمان غربی و اتحادیه اروپا ایجاد شده بود. مثلاً مشروبات الکلی را در بازارهای جهانی به قیمت‌های بسیار پائینی می‌خریدند و بدون پرداخت مالیات‌ها و عوارض رایج در آلمان غربی می‌فروختند.

کامیونی که در ایتالیا تصادف کرده بود، می‌بایست طبق برنامه‌اش، در آلمان شرقی نوپان بار زده باشد، اما در واقع یک‌سوم از بار آن را سیگارهایی تشکیل می‌داد که تحت امتیاز کنسرنهای غربی در آلمان شرقی تولید شده بودند و قرار بود بدون پرداخت مالیات و عوارض مخصوص سیگار، در بازار سیاه ایتالیا به فروش برسند. پس از این تصادف و برملا شدن موضوع که انعکاس وسیعی در ایتالیا یافت، این معامله برای مدت کوتاهی کنار گذاشته شد، اما بعد از مدتی دوباره از مسیر دیگری از سر گرفته شد.

آلمان شرقی از بعضی از کشورهای جهان سوم منسوجاتی خارج از سهمیه تعیین‌شده بر اساس پیمان بین‌المللی منسوجات می‌خرید و آنها را با علامت «ساخت آلمان دموکراتیک» مجهز می‌کرد و طبق قراردادی که با آلمان غربی داشت بدون عوارض گمرکی در این کشور بفروش می‌رساند.

شرکت‌های وابسته به «کوکو» مازاد غلات اتحادیه اروپا را می‌خریدند و با آنها خوراک دام‌های آلمان شرقی را تهیه می‌کردند. گوشت‌های دارای کیفیت عالی که به این ترتیب تولید می‌شد، به آلمان غربی صادر می‌گردید و با استفاده از قرارداد پیشگفته بدون عوارض گمرکی به فروش می‌رسید. معاملات این گوشت‌ها در انحصار دو شرکت بایری به نام‌های «مرتس» و «موکزل» قرار داشت که اولی متعلق به یکی از سران حزب حاکم بایر (CSU) بود و دومی به حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) منسوب بود. بیش از ۵۰ مورد شکایت به‌خاطر نقض مقررات تجاری بین دو آلمان و مقررات اروپایی از طرف اداره مالیات مونیخ علیه این دو شرکت اقامه شده بود. بیشتر این پرونده‌ها به‌علت دخالت سیاستمداران خوابانده شدند. در بعضی از موارد نیز جریمه مختصری پرداخت گردید.

دایره «کوکو» معاملات کاملاً مشابهی روی کره صادراتی اتحادیه اروپا می‌کرد که از یارانه صادراتی برخوردار بود. به کشور صادرکننده اعلام می‌شد که قرار است آن کره‌ها به رومانی صادر شوند. اما در عمل، بسته‌بندی آنها را عوض کرده و به‌عنوان تولیدات آلمان شرقی، با استفاده از قرارداد تجاری بین دو آلمان، بدون عوارض گمرکی به آلمان غربی صادر می‌کردند.

یکی از عجیب‌ترین ترفندهای دایره «کوکو» تنزل دادن رسمی کیفیت بعضی از کالاهای صادراتی به وسیله مؤسسات کنترل کیفیت آلمان شرقی مانند «اینتراکنترل» بود. به عنوان مثال، نفت مرغوب روسی خریداری می‌شد، ظاهراً به وسیله مؤسسه «اینتراکنترل» بازمینی و کیفیت آن برخلاف واقع تنزل داده می‌شد. این نفت سپس با قیمت پایینی به یک شرکت ثبت شده در هامبورگ فروخته می‌شد. به هیچوجه نمی‌توان تصور کرد که شورویها با «کاگب» و دیگر دستگاههای مراقبتی خود متوجه تنزل دادن دروغین کیفیت نفت خود به عنوان نفت آلوده یا محتوی آب، گوگرد و امثال آن نشده باشند. درست به همین ترتیب نمی‌توان فرض کرد که واسطه هامبورگی و خریداران نفت غربی ساده لوحانه در باره کیفیت کالا دچار خطا شده باشند. تنها فرض ممکن این است که در تمام طول مسیر این نفت، رشوه و فریب نیز با آن همراه بوده است. مسئول مربوطه مؤسسه «اینتراکنترل» از این حيله آگاه بود، اما هیچ اقدامی نمی‌کرد. وی در عین حال برای سازمان اطلاعاتی آلمان غربی (بان‌د) نیز جاسوسی می‌کرد، اما به احتمال زیاد با اطلاع و اجازه وزارت امنیت آلمان شرقی. این شخص در آلمان شرقی به دریافت مدال قهرمان کار نایل شد، در حالی که رئیس مستقیم او که گزارشی در باره تنزل دروغین کیفیت نفت پیشگفته به مدیر مؤسسه داد، تنزل مقام داده شد. بنابراین می‌توان تصور کرد که آن نفت به وسیله شرکت هامبورگی به قیمت نفت مرغوب فروخته و تفاوت قیمت آن، بین شرق و غرب تقسیم شده و پس از عبور از راههای پیچ‌درپیچ، در نهایت سر از بانکهای سوئیس در آورده است.

معاملات مشابهی نیز روی منسوجات انجام شده‌اند. کنسروهای سبزیجات مجارستان با قیمت نازل به آلمان شرقی وارد می‌شدند و پس از تعویض برچسب، به عنوان کالای ساخت آلمان شرقی بدون عوارض گمرکی، در چارچوب قرارداد موجود، به آلمان غربی صادر می‌شدند. اما یکی از محموله‌ها که به اشتباه با برچسب اصلی صادر شده بود، در گمرک آلمان غربی کشف و مصادره شد. بر اساس پیمان بین‌المللی قهوه، برای جلوگیری از سقوط قیمت، سهمیه‌ای برای هر یک از کشورهای تولید کننده این کالا معین شده است. اما در عمل در بازار جهانی دو نوع قهوه خام وجود داشت: صادرات طبق سهمیه، که بهای ثابت و نسبتاً بالایی داشت و قهوه مازاد بر سهمیه که از راههای غیر رسمی در بازار سیاه فروخته می‌شد. دایره «کوکو» این نوع اخیر را به قیمت ارزان می‌خرید و به تجار غربی می‌فروخت و آنها آن را به عنوان قهوه مطابق سهمیه به مصرف کننده نهایی می‌فروختند. در این مورد نیز باید پذیرفت که مدیران شرکتهای واردکننده غربی از چندوچون کار مطلع بوده و سود حاصله را با شرکت صادرکننده شرقی تقسیم می‌کرده‌اند.^۱

در دورانی که اعطای هر گونه اعتبار از طرف کشورهای غربی به

^۱ در این مورد نیز ارتباطی با ماجرای بانک BCCI وجود دارد. رک:

آلمان شرقی ممنوع بود، صنایع آهن و فولاد آلمان غربی با فروش آهن‌آلات به دایره «کوکو»، در واقع به آن کشور اعتبار کلان دوساله‌ای می‌دادند. به این ترتیب که آلمان شرقی با وجود این که خود، صادرکننده آهن بود، مقادیر زیادی آهن با سررسید پرداخت دوساله از آن شرکتها می‌خرید. این آهن‌آلات در ظرف ۲۴ ساعت دوباره به آلمان غربی، و در بسیاری از موارد به همان تولیدکننده اصلی، در برابر پرداخت فوری فروخته می‌شدند.

اسنادی وجود دارند که نشان می‌دهند گوشتهای دارای کیفیت عالی از تولیدات آلمان شرقی به‌عنوان خوراک دام اعلام شده و به برلین غربی صادر می‌شدند. این گوشتها در فروشگاههای زنجیره‌ای برلین غربی به قیمت بالا به‌فروش می‌رسیدند. زمانی که یکی از این خریداران مشکلات مالی پیدا کرد، دایره «کوکو» برای جلوگیری از ورشکستگی و در نتیجه افتادن اسناد به دست نامحرم، کمک مالی به آن شرکت رساند. آن شرکت در نهایت به کنسرن توزیع گوشت بایری «موکزل» فروخته شد که با دایره «کوکو» روابط تجاری داشت.

دایره کوکو پیوسته اشیای عتیقه، تابلوهای نقاشی، تمبرهای باارزش و غیره را در آلمان غربی می‌فروخت. خرید این اشیا در آلمان شرقی در آغاز در دست اشخاص منفردی بود که با وزارت امنیت ارتباط داشتند. اما پس از آن که روشن شد که این کار منبع درآمد ارزی کلانی است،

تهیه آنها با روشهای تبهکارانه و به وسیله مأموران امنیتی انجام می‌شد. این مأموران پس از این‌که از طریق گزارشهای خبرچینان از وجود اشیای عتیقه نزد شهروندان آلمان شرقی مطلع می‌شدند، به‌همراه کارشناسان عتیقه به خانه‌های آنها رخنه کرده و اموال عتیقه را ارزیابی می‌کردند. دارنده عتیقه سپس اختاریه‌ای در باره مالیات متعلقه و جریمه‌ای جمعاً معادل ارزش عتیقه‌های خود از اداره مالیات دریافت می‌کرد و چون توان پرداخت آن را نداشت، آن اموال مصادره شده و به‌فروش می‌رسیدند. به گفته یکی از مأموران امنیتی آلمان شرقی، این عمل در دورانی طولانی به وسیله «مؤسسه اشیای عتیقه و هنری» که برای همین کار زیر نظر وزارت امنیت تأسیس شده بوده، تکرار می‌شده است.

بخش عمده‌ای از این اموال نیز مثل اقلام دیگر، در ایالت بایر آلمان غربی به‌فروش می‌رسید. برای این کار، شرکتی در آشفنبورگ و شرکتی در مونیخ تأسیس شد که مدیرعامل آن شوستر نام داشت. این شخص که ابتدا جاسوس «سیا» بود، بعدها همراه با همسرش به خدمت «بان‌د» درآمد.^۱

به‌احتمال زیاد، مناطق مرزی بین بایر، اتریش، چکوسلواکی و مجارستان در فعالیتهای دایره «کوکو» دارای اهمیت خاصی بوده‌اند، زیرا معاملات «کوکو» تنها به گوشت و اشیای عتیقه منحصر نمی‌شده و شامل طلا و اسلحه - در ابعادی که تا کنون مشخص نشده - نیز بوده است.

^۱ همسر شوستر بعد از اتحاد دوباره آلمان، در هنگام فرود با یک هواپیمای کوچک در یک فرودگاه فرعی مونیخ دچار سانحه شد و جان سپرد.

مأموران امنیتی که در قالب «مؤسسه اشپای عتیقه و هنری» به کار اشتغال داشتند، پیوسته طلا به بازار سیاه برلین غربی وارد می‌کردند و در مقابل ارزشهای غربی می‌فروختند. این طلاها احتمالاً از باقیمانده موجودیهای دستگاه امنیتی آلمان نازی و بانک مرکزی آلمان نازی بوده که بعد از جنگ به دست دولت آلمان شرقی افتاده بود. وزیر مالیه آخرین دولت آلمان شرقی گواهی داده است که در دوران بعد از جنگ، زمانی که در شهر ارفورت به عنوان کادر حزب کمونیست فعالیت می‌کرده، در یک خانه خالی، تعداد زیادی کیسه پر از طلا کشف شده بودند. این کیسه‌ها به نحو کاملاً سری به برلین شرقی حمل شدند. با طلاهای دزدیده شده از معدنهای آفریقا و آسیا نیز ممکن است درست به همین نحو عمل شده باشد که سرنخهای آن را می‌توان از پرونده‌های پلیس بین‌المللی به دست آورد.

پیش از این که دیدگاه خود را در باره عملیات سازمانهای مخفی در زمینه تبهکاری اقتصادی بین‌المللی گسترده‌تر کنیم، بد نیست نگاه کوتاهی به تواناییهای «دایره هماهنگ سازی امور تجاری» وزارت امنیت آلمان شرقی (کوکو) بیندازیم. «کوکو» می‌توانست به مثابه بخشی از یک سازمان امنیتی، همه ممنوعیتها و کنترلها و قواعد مملکتی را زیر پا گذارد و در خارج، با استفاده از امکانات فنی یک سازمان مخفی قوی، به هر

نوع خلافتکاری اقتصادی دست بزند. در همه مرزهای زمینی، هوایی و دریایی آلمان شرقی افسرانی با مأموریت مخصوص حضور داشتند، یعنی تحت نظر وزارت امنیت قرار داشتند و نه ادارات و سازمانهای دولتی محلی. این مأموران به دستور مقامات مافوق خود، رفت و آمد غیرقانونی افراد و حمل و نقل کالاها را سازماندهی و محموله‌های مربوطه را تا مقصد همراهی می‌کردند. مشتریان و شرکای غربی «کوکو» با تمام امکانات جاسوسی تحت مراقبت و شنود قرار می‌گرفتند و در نتیجه، مسئولان «کوکو» امکان اطلاع از همه ضعفهای طرفهای معامله خود را داشتند. در نمایشگاه لایپزیک، در هتلهای مخصوص غربیان در برلین شرقی، روستوک و لایپزیک و نیز در خارج، از جمله در وین، دوربینها و دستگاههای مفصل شنود نصب کرده بودند. علاوه بر این از خدمات عده‌ای از دست‌اندرکاران نخستین کسب جهان نیز برخوردار بودند.^۱

«کوکو» نیز مانند هر سازمان مخفی دیگری امکانات تهیه اسناد جعلی مثل شناسنامه، گذرنامه، گواهینامه رانندگی و گواهینامه‌های کیفیت و مبدأ کالا، انواع مهرها و دستکاری در مهر و مومها را در اختیار داشت و می‌توانست افراد مورد نظر خود را از هر مرزی عبور دهد.

«کوکو» حتی از زمان پیشکسوتان خود مانند ویشنوفسکی، خودروهای گرانقیمت غربی را که در آلمان غربی به عنوان مسروقه اعلام

^۱ همه سازمانهای اطلاعاتی و مخفی از این روش استفاده می‌کنند. ر ک: گزارش پیشگفته Pike، صفحه ۹۷ که در آن از به‌کارگرفتن زنان فاحشه توسط سازمانهای غربی و تولید فیلمهای پورنوگرافی به منظور تحت فشار قرار دادن افراد پرده برمی‌دارد.

شده بودند، با همدستی مالکان آنها از طریق یک شرکت تعمیرات خودرو در برلین شرقی به خریداران پولدار مثلاً در آمریکای لاتین می‌فروخت. صاحبان این خودروها بهای آن را از شرکت‌های بیمه دریافت می‌کردند، اما در عین حال امکان تحت فشار قرار دادن خود را نیز فراهم می‌آوردند. علاوه بر این، با همین خودروها، اجناسی از قبیل دستگاه‌های الکترونیک دقیق - که صدور آنها به آلمان شرقی ممنوع بود - قاچاق می‌شد.

یکی دیگر از روش‌های «کوکو»، بازکردن و تغییر مهروموم کامیونها و کانتینرها و مهروموم دوباره آنها بود. به این وسیله، کامیون‌های متعددی با بارهای متعلق به «کوکو» در تمام کشورهای اروپایی تا ایران و خاورمیانه رفت‌وآمد می‌کردند. امکانات بنگاه‌های دولتی حمل و نقل زمینی، دریایی و هوایی آلمان شرقی نیز به این توانایی اضافه می‌شد. «کوکو» یک شرکت حمل‌ونقل به نام «ایهله» در هامبورگ تأسیس کرده بود اما برای منحرف کردن توجه سازمان‌های امنیتی غربی، بیشتر حمل و نقل‌های خود را تحت نام یک شرکت سرمایه‌گذاری سویسی انجام می‌داد که سهام شرکت «ایهله» را داشت. در اوج فعالیت‌های شرکت «ایهله»، مدیر عامل آن به قتل رسید و جسد تکه‌تکه شده او در اسکله هامبورگ یافت شد. قتل به یک کلمبیایی نسبت داده شد. در آن زمان گفته می‌شد که او اختلافاتی بر سر معاملات اسلحه با کارفرمایان خود در آلمان شرقی داشته. اما در محافل سازمان امنیت آلمان شرقی شایع بود که برای «بان‌د» کار می‌کرده است.

«کوکو» با معافیت از هر گونه کنترل، با داشتن امکانات وسیع جعل و عملیات منحرف‌کننده، با انبارها و امکانات حمل‌ونقل خود و با برخورداریش از روش‌های اطلاعاتی، طرف معامله ایده‌آلی برای همه تبهکاران اقتصادی بود. «کوکو» می‌توانست فارغ از همه کنترل‌های کشورهای غربی هر عملیاتی را به اجرا درآورد. با وجود این، سازمان‌های اطلاعاتی غرب مسلماً قادر بودند این عملیات را کشف کنند. «سیا»، «بان‌د»، سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه و انگلستان تقریباً همه نمایندگان تجاری آلمان شرقی را که به غرب سفر می‌کردند، با پیگیری زیر نظر داشتند و در قالب طرف‌های تجاری غربی با آنها تماس می‌گرفتند و آنها را به همکاری دعوت می‌کردند. این نمایندگان که از طرف غرب به‌عنوان جاسوس احتمالی تلقی می‌شدند، ماجرا را به مافوق‌های خود گزارش می‌دادند و دستور می‌یافتند که ارتباط خود را با سازمان‌های غربی ادامه دهند. اینان اطلاعاتی به غربیان می‌دادند که طرف غربی در هر حال می‌دانست، اما شرق از طریق پرسش‌های طرف غربی می‌توانست میزان اطلاعات آنها را بسنجد و از نقاط رخنه احتمالی در دستگاه خودی آگاه شود. با این ترتیب، دستگاه‌های غربی با جاسوسان دوجانبه و چندجانبه‌ای سروکار داشتند که بخشی از دستمزد جاسوسی خود را به وزارت امنیت آلمان شرقی می‌دادند، در حالی که طرف شرقی با استفاده از آزادی‌های موجود در غرب، امکان برقراری تماس و رشوه دادن به بسیاری از مقامات کشوری و امنیتی غرب را داشت.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا «کوکو» از تمام امکانات

اطلاعاتی و امنیتی خود برای دسترسی به اهدافش استفاده کرده است یا نه. شالک گولوکوفسکی، در آغاز کار، در همان سندی که ما آن را رساله دکتری او نام دادیم، از همه روشهای تبهکاری اقتصادی که تا آن روز در غرب شناخته شده بود، برای دسترسی به ارزهای خارجی نام می‌برد و استفاده از آنها را مجاز می‌شمرد. مواردی نیز که تا کنون روشن شده‌اند، نشان می‌دهند که در این راه مضایقه‌ای به عمل نیامده است.

:

عملیات «کوکو» به وسیله سیستم بانکی مخصوص به آن تسهیل می‌شد که فارغ از هر نوع نظارت و مالیات، امکان نقل و انتقال پول را برای طرفهای تجاری ممکن می‌ساخت. برای این منظور، حسابهایی در بانکهای برلین شرقی افتتاح شده بودند که فقط با یک شماره مشخص می‌شدند. بانکهای متعلق به «کوکو» تحت عنوان بانکهای مخصوص حسابهای ارزی خارجی ثبت شده بودند که قوانین بین‌المللی نظارت بانکی و نقل و انتقالات پولی شامل حالشان نمی‌شود یا شمول محدودی بر آنها دارد. نقل و انتقالات کالاها و پول از مجرای معاملات تودرتوی شرکتهای متعلق به «کوکو» انجام می‌شد که اغلب به شرکتهای سرمایه‌گذاری سوئیسی تعلق داشتند؛ اینها نیز خود متعلق به بنیادهای ثبت‌شده در لیختنشتاین و تابع قوانین حاکم بر آنجا بودند.

برای جلوگیری از امکان پیگیری و ردیابیهای احتمالی، علاوه بر این که معاملات کالایی از طریق سلسله‌ای از خرید و فروشهای پیچیده، در ابهام فرو برده می‌شد، انتقال پول هم طوری انجام می‌شد که هر گونه نظارتی بر آنها غیرممکن باشد. معاملات غیرقانونی متعددی با پول نقد انجام می‌شدند. به عنوان مثال، در معامله‌ای برای وارد کردن تولیدات صنعتی دقیق، که صدور آنها غیرقانونی بود، ۱۳۸ میلیون دلار پول نقد در شعبه «فولکس بانک» در شهر لوگانو پرداخت شد. مأموران امنیتی آلمان شرقی باید با کامیونی پر از پول نقد به آنجا رفته باشند.

ایران بهای یکی از خریدهای اسلحه خود از آلمان شرقی را به حسابی در بانک ملی ایران در تهران واریز کرد. این پول از آنجا به بانکهایی در سوئیس انتقال داده شد و سپس از طریق اتریش، لوکزامبورگ و آلمان غربی به برلین غربی و سپس به برلین شرقی رسید. انتخاب چنین راه پرپیچ‌وخمی برای کشوری مانند آلمان شرقی که از کمبود ارز رنج می‌برد، هیچ دلیلی نداشت. از جانب ایران نیز دلیلی برای این نوع انتقال پول وجود نداشت زیرا این کشور در حال جنگ با عراق بود و طبیعی بود که از هر مجرای ممکن غربی یا شرقی سلاح وارد کند. تنها علت می‌توانست این باشد که دایره «کوکو» قصد داشته امکان ردیابی آن معامله را از بین ببرد و در عین حال توان مالی خود را در بانکهای بین‌المللی متعددی به نمایش بگذارد.

احتمال بسیار داده می‌شود که «کوکو» در معاملات مواد مخدر نیز دست داشته است. پولهایی که از فروش مواد مخدر در گوشه‌وکنار

خیابانها به دست می‌آیند، معمولاً از کشوری به کشور دیگر به صورت پول نقد حمل می‌شوند: از نیویورک به میامی، از آنجا به پاناما، از پاناما با هواپیما یا کشتی به یک کشور سوم. این پول که در ظاهر از یک معامله ساختگی تحصیل شده، در آنجا تحت عنوان پرداخت بدهی به حسابی در شعبه یک بانک بین‌المللی واریز می‌شود. این ارقام که سالانه به صدها میلیون دلار می‌رسند، از مجراهای گوناگون، در نهایت به بانکهای سوئیس منتقل می‌شوند، در آنجا صورت قانونی یافته و برای رؤسای دسته‌های تبهکاران بین‌المللی قابل برداشت می‌شوند. با وجود تمام این تمهیدات، این گونه نقل و انتقالها همیشه مورد سوءظن واقع می‌شوند. اما اگر حمل‌کننده پول نقد، نماینده یک دولت قانونی و پذیرفته‌شده باشد، موردی برای تردید در باره مبدأ آن برای بانکها وجود نخواهد داشت.

در مورد دخالت دایره «کوکو» در معاملات مواد مخدر تا کنون چه بر اساس مدارک کتبی و پرونده‌ها و چه بر مبنای بازجوییهای انجام شده هیچ مدرکی به دست نیامده، اما این امر به معنای براءت قطعی آن نیست، زیرا دست‌اندرکاران اصلی و کسانی که می‌توانستند از این موضوع اطلاع داشته باشند، در برابر پرسشهایی که در این زمینه می‌شد، با اشاره به ترس از انتقام، از حق قانونی سکوت در بازجویی استفاده کردند.

علاوه بر این، گزارشهایی از سازمانهای امنیتی کشورهای دوست مبنی بر انجام معاملات مواد مخدر بین آلمان شرقی و یکی از کشورهای خاورمیانه به «بان‌د» رسیده بود. طبق این گزارش، پرونده مربوط به این

معاملات قبل از اتحاد آلمان، به موقع از طریق رومانی به آن کشور فرستاده شده بود.

نشریات متعلق به کنسرن مطبوعاتی و انتشاراتی «شپرینگر» که با محافل امنیتی ارتباط دارد، بلافاصله پس از تحولات آلمان سلسله‌مقالاتی در باره حمل مواد مخدر از فرودگاه برلین شرقی به کشورهای اروپایی را به چاپ رساندند که متکی به اطلاعات امنیتی بودند. این گزارشها هرگز پیگیری نشدند. مدارک «بان‌د» همچنین از گزارش تأیید نشده‌ای در باره صدور مواد مخدر از ایران (قبل از انقلاب) به آلمان شرقی حکایت دارند.^۱

یکی از دلایل شرکت‌داشتن «کوکو» در عملیات شستشوی پول، اسنادی است که طی آنها، شالک گولوکوفسکی (رئیس «کوکو») بارها به مسئول امور مالی حزب کمونیست قول می‌دهد، برای تأمین قدرت پرداخت بدهیهای کشور، به سرعت مقادیر زیادی پول نقد با کامیون و

^۱ باید اضافه کرد که یک مأمور سازمان امنیت ایران (ساواک) به نام شاهرخ بختیار، فرزند بنیانگذار ساواک و پسرعموی آخرین نخست وزیر دوران شاه در آوریل ۱۹۸۰، در دادگاهی در ایالات متحد آمریکا به جرم قاچاق هروئین محاکمه شد. یکی از مأموران سابق «سیا» که بختیار را از زمان همکاری با ساواک می‌شناخت، یک هفته پیش از تشکیل دادگاه تهدید کرد که اگر محاکمه بختیار لغو نشود، او می‌تواند ۷۵۰۰ مأمور «سیا» را رسوا کند. در جریان این محاکمه مشخص شد که ایالات متحد آمریکا در دورانی طولانی قاچاق هروئین توسط ساواک به آمریکا را نادیده می‌گرفته است. ر ک:

کانتینرهای مهر و موم شده به سویس حمل کند و در آنجا به حسابهای طلبکاران بریزد. اگر این پولها از راههای قانونی و متعارف به دست آمده بودند، هیچ احتیاجی به حمل پول نقد با کامیون نمی بود و می توانست از طریق بانکی واریز شود.

وقتی بسیاری از تبهکاران برای صورت قانونی دادن به پولهایی که از راههای غیرقانونی به دست می آورند، این پولها را به عنوان درآمد رستورانها، هتلها، مراکز ورزشی، قمارخانهها، سینماها و غیره به بانکها واریز می کنند، برای دولتی مثل آلمان شرقی نیز این امکان وجود داشته است که کامیونهای پر از ارز خارجی را به عنوان درآمدهای حاصل از تعویض پول مسافران خارجی و درآمد فروشگاههای مخصوص خارجیان جلوه دهد.¹

احتمالاً هیچیک از فعالیتهای مهم دایرة «کوکو» بدون ارتباط با سازمانهای مخفی غربی انجام نمی شده است. سازمانهای مخفی غربی در دفاتر نمایندگی شرکتهای طرف معامله آلمان شرقی حضور داشتند.

¹ شستشوی پول در بانکهای بین المللی هرگز با مشکلی روبرو نبوده و در حال حاضر هم نیست. رک:

Michael Chossudovsky: *The Business of Crime and the Crime of Business: Globalisation and the Criminalisation of Economic Activity*, CAQ 58, S. 27f

که در آن نشان می دهد، هر ساله حدود ۱۰۰ میلیارد دلار به همین ترتیب از طریق چند بانک بزرگ آمریکایی شستشو داده می شود. عین همین مطلب در مورد مراکز مالی اروپایی و آسیایی نیز صادق است.

می توان فرض را بر این گذاشت که این نمایندگیها، به ویژه وقتی که دست به معاملات غیرقانونی می زدند، برای اینکه در صورت تحت تعقیب قرار گرفتن به وسیله دستگاههای دولتی، با کمک سازمانهای امنیتی از زیر ضرب خارج شوند، وظیفه کسب اطلاعات از طرف مقابل را پذیرا می شده اند. کسب اطلاعات از طرف مقابل همیشه برای سازمانهای امنیتی غرب اهمیت بیشتری داشت تا اجرای درست مقررات تجاری ملی و بین المللی. این نمایندگیها به نوبه خود، موضوع را به نمایندگان سیار آلمان شرقی اطلاع می دادند و به این ترتیب تمایل سازمانهای غربی به کسب اطلاعات، به اطلاع مقامات بالای وزارت امنیت می رسید. آنها نیز موافقت می کردند که مقداری [آلمان شرقی] نمایندگان سیار به

قسمت اجناس عتیقه و هنری دایره «کوکو» بود. این شخص قبلاً از طرف وزارت امنیت آلمان شرقی در لبنان فعالیت می‌کرد و به وسیله سازمان «سیا» به عنوان جاسوس دوجانبه جلب شده بود. «سیا» یک حساب بانکی در بن برای او باز کرده و دستمزد جاسوسی او را به آن واریز می‌کرد. اما وزارت امنیت آلمان شرقی این موضوع را کشف کرد و او را وادار نمود در محاکمه‌ای بر علیه یک جاسوس دیگر سازمان «سیا» شهادت دهد. شوستر پس از این محاکمه به ریاست قسمت اجناس عتیقه و هنری برگزیده شد، اما بعدها به کمک «بان‌د» از آلمان شرقی فرار کرد و در مونیخ مستقر گردید. «بان‌د» بر اساس اظهارات شوستر به تصویری از فعالیتها و مأموران فعال «کوکو»، در رابطه با وزارت امنیت دست یافت، اما پس از فروپاشی آلمان شرقی و دستیابی «بان‌د» به اسناد امنیتی، بیشتر این اطلاعات نادرست از آب درآمدند. احتمالاً این شخص هم یکی از کسانی بوده است که وزارت امنیت آلمان شرقی برای سنجش میزان اطلاعات سازمانهای غربی و کشف نفوذها در دستگاه خودی و همچنین برای درز دادن اطلاعات انحرافی از آنها استفاده می‌کرده است.

یکی از جالب‌توجه‌ترین موارد جاسوسی آلمان شرقی پرونده ده‌جلدی گزارشهای یک نماینده فروش آهن ساکن برلین غربی با نام مستعار گابریل است که بعد از اتحاد آلمان به دست «بان‌د» افتاد. این

شخص، جاسوس سازمان «سیا» و بعدها جاسوس «بان‌د» بوده ولی در حقیقت برای وزارت امنیت آلمان شرقی کار می‌کرده است. گابریل در دهه ۱۹۷۰ از طرف سازمان «سیا» در برلین، برای کشف راهها و ویژگیهای معاملات شرق به همکاری دعوت می‌شود. او پیش از هر ملاقات با مأمور سیا، از مقام مافوق خود کسب اطلاع و رهنمود می‌کرد و بعد از هر ملاقات، گزارش کامل و دقیقی از محل ملاقات (خانه‌های مخفی «سیا» در برلین غربی) و موضوعهای مورد بحث را به او می‌داد. او راهنمایی‌هایی در باره امکانات مراقبت و شنود این اماکن از خانه‌های همسایه می‌کرد و توضیح مفصلی در باره طرف صحبت آمریکایی خود و خصوصیات شخصی او می‌داد که به‌طور معمول، بعد از دو سال کار در برلین غربی، به مرکز «سیا» در واشینگتن منتقل می‌شدند و به همین دلیل نمی‌توانستند اطلاعات عمیقی از موضوع کار خود در برلین کسب کنند. مأموران غربی از مشکلات خصوصی و اداری خود نزد این جاسوس دوجانبه درد دل می‌کردند و به این ترتیب به او امکان می‌دادند تصویری از ساختار داخلی سازمانهایشان به دست آورد. آنها از کیسینجر که در آن زمان مشاور امنیت ملی آمریکا بود شکایت می‌کردند که با سیاست اراده‌گرایانه خود در باره جنگ ویتنام، آمریکا را به شکست می‌کشاند. یک مأمور «سیا» در موردی از خصوصیات جنسی همسرش و از سفر او به آسیا برای او صحبت کرده بود.

زمانی که «بان‌د» این جاسوس دوجانبه را دعوت به همکاری کرد، او از مأمور «سیا» در این باره کسب تکلیف نمود و سازمان «سیا» نیز به

او اجازه داد به‌خاطر میهن دوستی با سازمان اطلاعاتی کشور خود همکاری کند. اما رابط جوانی که از طرف «بان‌د» برای او تعیین شده بود نیز مسایل خصوصی خود را در مدت کوتاهی برای او بازگو کرد: زندگی زناشویی‌ش برهم خورده، همسرش او را ترک کرده بود و دیگر توان پرداخت اجاره آپارتمان گرانقیمت خود در مونیخ را نداشت.

مأموران «سیا» از آن جهت با این آهن فروش تماس گرفته بودند که او با بعضی از شرکتهای وابسته به «کوکو» و بنگاههای اقتصادی آلمان شرقی ارتباط تجاری داشت و به زعم آنها می‌توانست منشاء کسب اطلاعاتی شود. آنها از جمله با او بحث کردند که کجا و چگونه می‌توانند با شخصی به نام /وتوکار هرمان تماس برقرار کنند. هرمان یک افسر سابق «اس‌اس» بود که به‌وسیله دایره «کوکو» به‌عنوان نماینده مهم تجاری در لوگانوی سویس اسکان داده شده و یکی از عملیاتش سازماندهی حمل ۱۳۸ میلیون دلار پول نقد به سویس بود که در صفحه‌های پیشین شرح داده شد.

فصل سوم

معاملات اسلحه

نفوذ در طرف مقابل

دایره «کوکو» به شدت در تجارت بین‌المللی اسلحه فعال بود. البته فروش سلاح به دولتهای دوست و ارتشها در انحصار بنگاه رسمی تجارت خارجی به نام /یتا^۱ قرار داشت. اما نکته تازه در دهه ۱۹۸۰ در این زمینه، عبارت از تصمیم فروش اسلحه به کشورهایی بود که حتی ممکن بود از لحاظ ایدئولوژیکی در جبهه مخالف قرار داشته باشند. در پی این تصمیم، شرکتی به نام /یمس^۲ در برلین شرقی تأسیس شد که نمایندگان آن در بازار بین‌المللی اسلحه به رقابت می‌پرداختند. فروش اسلحه آلمان شرقی در مقایسه با صادرکنندگان بزرگ اسلحه، یعنی ایالات متحد آمریکا، اتحاد شوروی، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی رقم قابل توجهی را تشکیل نمی‌داد. یکی از علت‌های اصلی این امر این بود که

^۱ Ingenieurtechnischer Außenhandel (ITA)

^۲ IMES

آلمان شرقی به استثنای سلاحهای سبک دستی و مهمات، تولیدات داخلی دیگری در این زمینه نداشت. با این وجود، دلالهای شرکت /یمس می‌توانستند با کمک همقطاران خود در کشورهای سوسیالیستی دیگر (بلغارستان، لهستان و چکوسلواکی) سفارشهای مشتریان احتمالی را تهیه کنند. انبار بزرگی در نزدیکی اتوبان برلین- روستوک برای معاملات بزرگ ساخته شد که به‌خوبی به برلین، بندر روستوک و بندر شتتین در لهستان دسترسی داشت و به‌وسیلهٔ مأموران امنیتی به‌شدت مراقبت می‌شد.

معاملهٔ اسلحه از حیثه‌های فعالیت جنجال‌برانگیز و خطرناک برای سوداگران محسوب می‌شود، زیرا از دید همگان و به‌ویژه مأموران مالیاتی، سودهای کلانی در آن نهفته است، به‌خصوص، هنگامی که خریدار یکی از کشورهای باشد که بر اساس مصوبات سازمان ملل مشمول تحریم صدور اسلحه شده‌اند. در چنین مواردی، سلاحها به قیمت‌های نجومی و دهها برابر بیش از قیمت‌های متعارف فروخته می‌شوند. به‌دلیل همین سودهای کلان، تحریم صدور اسلحه همیشه موفقیت‌آمیز نیست. خریدار معمولاً موفق می‌شود از راه‌های غیرمستقیم، و در بیشتر موارد از طریق تبهکاران سازمان‌یافته‌ای که همیشه و در همه‌جای دنیا حضور دارند، با پرداخت قیمت‌های سرسام‌آور، به کالای موردنظر خود دسترسی یابد. سازمانهای اطلاعاتی آمریکایی، پیوسته به‌وسیلهٔ ماهواره‌های جاسوسی خود، ارتباطات تلفنی، فاکس و پست الکترونیکی همهٔ کرهٔ زمین را کنترل می‌کنند. سازمانهای اطلاعاتی کشورهای خریدار،

فروشنده و کشورهای بی‌دلالان اسلحه در آنها ساکنند نیز به انواع وسایل، از جمله با به‌خدمت گرفتن دلالان و حمل‌کنندگان اسلحه، این معاملات را زیر نظر دارند.

با توجه به این نظارت فشرده، نمی‌توان ادعای حکومتها مبنی بر ناتوانی از کنترل صدور اسلحه را باور کرد. درست به همین دلیل، صداقت مقامات آمریکایی در افشاگریهای نمایشی گهگاهی از برخی از معاملات اسلحه نیز محل تردید است. بعضی از فروشهای اسلحه می‌توانند این موضوع را روشنتر کنند:

شرکت /یمس (وابسته به دایرهٔ «کوکو») محموله‌ای شامل سلاحهای موسوم به ضدشورش از بنگاه دولتی انگلیسی «رویال اردنانس» خریداری کرد. دولت انگلستان به‌عنوان مالک این شرکت، طبعاً از کلیهٔ معاملات آن مطلع بود. این سلاحها برای شرکت «زیبادو» خریداری شد که محل آن در ساختمان مرکز تجارت بین‌الملل در برلین شرقی قرار داشت. اما این شرکت در واقع یکی از نمایندگیهای شرکت تجارتي و سرمایه‌گذاری «اس آ اس» در ورشو بود، که به گروه فلسطینی «الفتح» به رهبری /بر ندال تعلق داشت. این شرکت نیز خود به یک شرکت بزرگتر به نام شرکت تجارتي «الریم» متعلق بود که شعبه‌های متعددی به نامهای مختلف در کویت، سویس، قبرس، پاناما، لندن، پاریس، آتن، دمشق و

ورشو داشت. مسئول شرکت «زیبادو» در بهار سال ۱۹۸۵ قراردادی برای خرید سلاحهای ضدشورش با شرکت «ایمس» منعقد کرد. در واقع طرف قرارداد اصلی، شرکت «اس آ اس» در ورشو بود که ظاهراً به عنوان واسطه، آن سلاحها را برای وزارت پلیس سیرالئون خریداری کرد و ۵۰۰۰۰ دلار به عنوان سود این معامله در دفاتر خود ثبت نمود. سلاحها از باراندازی در ساحل رود تایمز به بندر زیروگه (بندر مخصوص حمل و نقل تولیدات جنگی از جمله برای ناتو) حمل و در آنجا به کشتی متعلق به آلمان شرقی منتقل شدند. این کشتی با عنوان کردن خرابی موتور به جای سیرالئون، به بندر روستوک در آلمان شرقی روانه شد و در آنجا محموله خود را تخلیه کرد.

در بازجوییهایی که بعدها به وسیله کمیسیون تحقیق پارلمان آلمان فدرال از مأموران دست‌اندرکار معاملات اسلحه دایره «کوکو» به عمل آمد، این نتیجه حاصل شد که سازمانهای اطلاعاتی کشورهای فروشنده، واسطه و حمل‌کننده محموله‌های سلاح به خوبی از چندوچون کار مطلع بوده‌اند. بر اساس اطلاعات موجود در پرونده‌های وزارت امنیت آلمان شرقی و بازجوییهای یادشده، می‌توان با قاطعیت ادعا کرد که دلالت اسلحه غرب و شرق بدون همکاری با سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی، لاقلاً سازمانهای کشور خود، قادر به هیچ معامله‌ای در این زمینه نیستند. آنها همیشه ترکیب و مقصد واقعی هر محموله و همراه با آن، اطلاعات کافی در باره دریافت‌کننده اصلی، هدفها و تواناییهای آن را در اختیار

سازمانهای اطلاعاتی قرار می‌دهند.^۱ صرف‌نظر از این که حرکت همه کشتیهای حامل اسلحه به دقت تعقیب می‌شود، بنگاههای حمل‌ونقلی نیز که در کار حمل اسلحه هستند، رفت‌وآمد دائمی با مأموران امنیتی دارند. سفیر ایالات متحد آمریکا در برلین شرقی در ماه مه ۱۹۸۵ اعتراض‌نامه‌ای را به وزارت خارجه آلمان شرقی تسلیم کرد، که در آن، دولت آلمان شرقی متهم شده بود، به اعضای یکی از پلیدترین سازمانهای تروریستی جهان پناه داده و امکان فعالیت در زمینه معاملات اسلحه را تحت نام بنگاه اقتصادی «زیبادو» برای آنان فراهم کرده است. مدت کوتاهی پس از این اعتراض، نمایندگی *ابوندال* در مرکز تجارت بین‌الملل، واقع در خیابان فریدریش در برلین شرقی بسته شد.

نکته جالب‌توجه در این مورد، ارتباط و همکاری شرکت اصلی گروه *ابوندال* در ورشو یعنی شرکت تجارتي و سرمایه‌گذاری «اس آ اس» با *مُنذر القصار* یکی از چهار برادران *القصار* است که در تجارت بین‌المللی اسلحه و مواد مخدر فعالند و مورد اتهام حمایت شدید از تروریسم بین‌المللی قرار دارند.^۲ *مُنذر القصار* شرکتی به نام «آلکاسترونیک» در وین تأسیس کرده بود. دو مأمور امنیتی کشور سوسیالیستی لهستان از شرکای

^۱ Siehe auch: Phillip Willan, Puppetsmatters – The political Use of Terrorism in Italy, S. 194.

^۲ Bericht des 1. Untersuchungsausschusses des 12. Deutschen Bundestages, der Bereich Kommerzielle Koordinierung, S. 208f.

این شرکت بودند. این شرکت با تخلف از مقررات صدور اسلحه اتریش، واسطه فروش موشکهای ضد تانک شرکت «نوریکوم» به ایران شده بود که در آن زمان در حال جنگ با عراق و به همین دلیل مشمول مقررات منع صدور جنگ افزار بود. مدتی بعد، وزیران وقت دفاع، کشور و اقتصاد اتریش (اعضای کابینه برونو کرایسکی) در اثر افشای صدور اسلحه غیرقانونی به ایران مجبور به استعفا شدند.

از سوی دیگر، همین مندر *التقصار*، سلاحهای ساخت لهستان و شوروی را از طریق شرکت متعلق به گروه *ابوندال* در ورشو می خرید و از بندر «شتتین» در آلمان شرقی به ایالات متحد آمریکا حمل می کرد. این سلاحها پس از عبور از اقیانوس اطلس، در بنادر شرقی آمریکا در انبارهای ارتش آمریکا تخلیه می شدند. در آنجا بخشی از آنها به مراکز تمرین و مانور منتقل می شدند تا ارتش آمریکا با آزمایش آنها، دید واقع بینانه ای از وضعیت تسلیحاتی دشمن پیدا کند. اما بخش دیگری از آنها سر از انبارهای *کنترها*، یعنی گروههای مخالف حکومت نیکاراگوا در می آوردند، تا در جنگهای پارتیزانی علیه حکومت آن کشور به کار برده شوند که از دید ایالات متحد، حکومتی کمونیستی بود.

التقصار با موفقیت به دلالتی جنگ افزار بین حکومتها می پرداخت. او سلاحهای ساخت شورویایی مثل اتریش و آلمان را که صدور آنها به کشورهای مناطق بحرانی مانند ایران و عراق ممنوع بود، ظاهراً برای کشوری صلح جو و از لحاظ بین المللی قابل قبول و خوشنام، مثلاً در آمریکای لاتین سفارش می داد. خوش سابقه بودن سران کشور مقصد از

لحاظ رشوه خواری و پابندی به مواد قرارداد، جزء شرایط اعطای اجازه نامه برای صدور جنگ افزار نیست. از این گذشته، اگر حکومت کشور مقصد، کالای مورد معامله را با مسئولیت و به حساب خود به دیگری بفروشد و از این راه سودی به دست آورد، امری است که به مندر *التقصار*، این دلال اسلحه ساکن مارابلا اسپانیا مربوط نیست و در عین حال برای مسئولان کشور فروشنده اصلی نیز بی تفاوت است.

سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی آمریکا به هیچ وجه نمی توانستند مسئولیت تحویل سلاحهای دستی و موشکهای ضد هوایی ساخت بلوک شرق به «کنترها» را به عهده بگیرند، به ویژه که کنگره آمریکا ادامه تحویل اسلحه به گروههای شورشی را ممنوع کرده بود. اما وجود یک واسطه می توانست دست درکار بودن آنها را به بهترین وجهی پنهان کند. همین ترند برای تحویل کالاشنیکوفهای ساخت بلغارستان به گروههای موسوم به رزمندگان راه آزادی افغانستان نیز به کار رفت. سلاحها از طریق یک واسطه برای یمن جنوبی خریداری و به آنجا حمل شدند و از آنجا بنا به سفارش سازمان «سیا» از طریق پاکستان به دست گروههای پیشگفته رسانده شدند تا در آنجا در جنگ علیه نیروهای شوروی استفاده شوند.^۱

^۱ سازمان «سیا» حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر را در افغانستان مسلح کرده بود. ر ک:

بنا به گزارش آری بن مناشه، مأمور سابق «موساد» در کتاب خود به نام منافع جنگ، هنگامی که سفیر آمریکا در برلین شرقی اعتراض دولت خود در باره فعالیت گروه ابوندال در آلمان شرقی را به وزارت خارجه آن کشور تسلیم می‌کرد، جاسوسان «موساد» در این گروه نفوذ کرده و در هنگام حمله به کشتی مسافرتی «آکیله لائورو»، آن را بدون اطلاع سران اصلی گروه، هدایت می‌کردند.^۱ بر اساس اطلاعات موجود، سازمان «سیا» در آغاز، در این گروه نفوذ کرده بود. اعضای مراکشی و تونس‌ی گروه به وسیله سازمان «سیا» و «موساد» تعلیم دیده بودند.^۲ القصار نیز از طرفی از طریق این گروه به اسلحه دست می‌یافت و از طرف دیگر به آن کمک مالی می‌کرد. گروه ابوندال به وضوح در قتل سیاستمداران فلسطینی و

ی‌گر

چندین سال زندان محکوم گردید.

برادران *القصار* در آلمان، در چارچوب شرکتی در شهر زیگن، تانکرهای تغییر داده شده‌ای را که دارای یک محفظه مخفی هستند، برای قاچاق مواد مخدر و اسلحه تهیه می‌کردند. پلیس آلمان گفتگوهای یکی از مدیران این شرکت را که در ویلایی انجام می‌شده ضبط کرده بود. در این گفتگوها، راننده یکی از تانکرها که قبلاً نیز به جرم حمل مواد مخدر محکوم شده بود، ابراز ترس از جان خود می‌کند. این راننده واقعاً مدتی بعد کشته می‌شود و جسد او در هامبورگ یافته می‌شود. یک روزنامه اسرائیلی می‌نویسد که *مُنذر القصار* مشکوک به این قتل است.

القصار از قصر افسانه‌ای خود در «مارابلا» اسپانیا معاملاتی با امریکای جنوبی انجام می‌دهد، اتوموبیل‌های لوکسی را که برای حمل مواد مخدر تغییراتی در آنها داده شده، از مونیخ به امریکای لاتین صادر می‌کند. یکنفر آلمانی از مارابلا ارتباط‌های لازم در آلمان را برای او ایجاد می‌کند. گفته می‌شود که *القصار* در یک کودتای نظامی در سیرالئون نیز دست داشته است. بیشتر سفرهای او به سوریه، فرانسه اسپانیا، یمن، آلمان، لهستان و اتریش با جت شخصی‌اش انجام می‌شود. او در دوران جنگ سرد از رویارویی دو بلوک به‌خوبی سود می‌برد، به این ترتیب که با داشتن روابط خوب با بعضی از کشورهای سوسیالیستی، آزادانه از مرزهای بین شرق و غرب (که به شدت از جانب «ناتو» کنترل می‌شدند) عبور می‌کرد و در آنجا پس از یک اقامت کوتاه، مسیر خود را تغییر داده، برای انجام معاملات، به کشورهای خاورمیانه و یمن سفر می‌کرد و به

این وسیله از تعقیب پلیس‌های جنایی کشورهای کوچک اروپا مصون می‌ماند.

مُنذر القصار در جریان یک عملیات مشترک پلیس مرزی اتریش و ایالت بایر آلمان، در آغاز به‌علت گذشتن تاریخ اعتبار گذرنامه‌اش در یک ایستگاه مرزی اتوبان مونیخ- وین دستگیر و به بازداشتگاه موقت برده شد. *القصار* فوراً تقاضا کرد که *ماکس اشتراوس*، پسر نخست‌وزیر وقت ایالت بایر وکالت او را بپذیرد، اما تماس تلفنی با *ماکس اشتراوس* برقرار نگردید و *القصار* مجبور شد به یک وکیل دعاوی محلی اکتفا کند. اداره پلیس جنایی فدرال آلمان تلاش کرد در تماس با دادگستری فرانسه، محکومیت غیابی *القصار* در دادگاه جنایی پاریس به هشت سال زندان را به یک حکم قابل اجرای بین‌المللی تبدیل کند تا به این ترتیب بتواند او را به فرانسه تحویل دهد. اما این امر به تحقق نپیوست.

دولت فرانسه به‌خاطر میانجیگری *القصار* برای استرداد گروگانهای فرانسوی در لبنان از او سپاسگذار بود. پاداش این خدمت می‌توانست این باشد که فرانسه از اجرای حکم دادگاه جنایی پاریس خودداری کند. روابط حسنه سیاسی و تجارتي *فرانتس یوزف اشتراوس*، نخست‌وزیر وقت بایر با خانواده رئیس‌جمهور و وزیر دفاع سوریه نیز که از مدافعان *القصار* بودند، می‌توانست در تحقق نیافتن تقاضای اداره پلیس جنایی

آلمان مؤثر بوده باشد. از این گذشته، *اشتراوس* اغلب با هواپیماهای دولتهای عربی یا بازرگانان عرب برای واسطه‌گری معاملات اسلحه و هواپیماهای نظامی به سوریه پرواز می‌کرد و گزارشی از این فعالیتها به دولت مرکزی داده نمی‌شد. چگونگی دستگیری *القصار* و دلایل آن روشن نیست، اما این نکته بااهمیت به نظر می‌رسد که راننده اتوموبیلی که قرار بود *القصار* را از مونیخ به وین ببرد، در استخدام یک سوری به نام *کوزباری* بود که خود در معاملات اسلحه با ایران دست داشت. این شخص که تابعیت اتریش را کسب کرده بود، می‌توانست با داشتن گذرنامه سیاسی اتریشی، بدون ترس از کنترل، معاملات اسلحه را به سامان برساند و علاوه بر این از مشتریان دائمی کافه «دومل» در وین بود که صاحب آن با کلیه محافل سیاسی در ارتباط قرار داشت و بر اساس اظهارات یک مأمور فراری وزارت امنیت آلمان شرقی، با آن سازمان نیز رابطه داشته و گویا پدر وی نیز برای «بان‌د» کار می‌کرده است.

یکی از عملیات معروف دایره «کوکو» مربوط به تولیدکنندگان اروپایی مواد منفجره است که به شکرانه مصرف عظیم مهمات در درگیریهای ارتشهای بزرگ و کاملاً مسلح مانند مورد جنگ ایران و عراق در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ بازار پررونقی یافته بودند. مهمات در چنین جنگهایی به سرعت مصرف می‌شوند و تدارک دوباره آنها کاسبی خوبی برای تولیدکنندگان مواد منفجره ایجاد می‌کند. اما مقررات مربوط به صدور

تولیدات جنگی، ممنوعیت صدور این کالاها به کشورهای در حال جنگ و کنترل ادارات مربوطه، فروش آنها را در بسیاری از کشورها مشکل می‌سازند. واضح است که فروشندگان در چنین موقعیتی کوشش می‌کنند به سرعت با هر دو طرف درگیر در جنگ ارتباط برقرار کنند، به‌ویژه با کشورهایمانند ایران و عراق که توانایی پرداخت کافی دارند. همه تولیدکنندگان مواد منفجره اروپایی و پیش از همه، کنسرن سوئدی «نوبل» زیر پوشش شرکتی به نام «بوفوس»، و همچنین تولیدکنندگان فرانسوی و بلژیکی در آن زمان چنین تلاشی را به عمل آوردند.^۱ تولیدکنندگان موسوم به کارتل مواد منفجره اروپایی تصمیم گرفتند معاملات غیرقانونی خود را زیر پوشش مؤسسه‌ای به نام «انجمن تحقیق در باره ایمنی کاربرد مواد منفجره» انجام دهند، اما اداره گمرک سوئد - احتمالاً بر اساس اشاره سازمانهای اطلاعاتی آمریکا که با دستگاههای شنود خود مکالمه‌های تلفنی همه دنیا را زیر نظر دارند- به فعالیهای غیرقانونی آنان پی برد و *اولاف پالمه*، نخست وزیر وقت سوئد دستوری برای بازبینی دقیق صادرات مواد منفجره صادر کرد. در اثر کشف این موضوع، کنسرن تولیدکننده مهمات به این فکر افتاد که برای صادرات به ایران و عراق از شرکت «ایمس» (متعلق به آلمان شرقی و از شرکتهای وابسته به «کوکو») به‌عنوان واسطه استفاده کند. شرکت «ایمس» نیز

^۱ ر ک: گزارش کمیسیون پارلمانی تحقیق در باره فعالیتهای دایره هماهنگی فعالیتهای تجارتي (کوکو) به مجلس دوازدهم آلمان فدرال. همچنین ر ک:

Jürgen Roth, *Die illegalen Waffengeschäfte und ihren internationalen Verflechtungen – Hundert Jahre Kriegskartell*, S. 62ff.

حاضر بود در قبال دریافت حق‌العمل، این وظیفه را انجام دهد، اما اداره گمرک سوئد این ترفند را نیز کشف کرد. مأموران تحقیق کشف کردند که دلال اسلحه‌ای به نام *کارل اریک شمیتس* از شهر *فرایبورگ* در سوئیس، با مشارکت تولیدکنندگان متحد اروپایی مقادیر بسیار زیادی مهمات با کشتی و قطار به ایران صادر کرده است. علاوه بر این، کشف شد که مواد منفجره سوئدی از طریق شرکت فنلاندی «سویکو اوی» و نمایندگی شرکت «دینامیت نوبل» در وین به جمهوری دموکراتیک آلمان حمل شده و از آنجا از طریق بنادر آلمان غربی به ایران فرستاده شده است. حمل این مواد از آلمان غربی برخلاف قانون کنترل تولیدات جنگی است. اسنادی که در بایگانی دایره «کوکو» باقیمانده اند، تردیدی در باره انجام این معامله باقی نمی‌گذارند. مدیران شرکت «ایمس» به کمک شرکای سوئدی و فنلاندی خود طرحی برای انجام این معامله تهیه کردند به طوری که تردید اولیه مأموران سوئدی به طور رسمی برطرف شده و پرونده در نهایت، به علت نقص مدارک خوابانده شود. در همان زمان، شایعاتی در باره ارتباط دستور نخست وزیر سوئد برای پیگیری بدون ملاحظه این موضوع با قتل او که علت آن تا امروز نیز در پرده مانده است، پخش شد. کسان دیگری گفته‌اند که رژیم سابق آفریقای جنوبی در قتل او دست داشته است، زیرا پالمه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی را در سخنرانیهای متعددی به شدت مورد حمله قرار داده بود. اما این نظریه چندان قانع‌کننده نیست، زیرا در شب واقعه، تعداد زیادی از کارمندان پلیس سوئد در اطراف محل حادثه حضور داشته‌اند

و ارتباط مداومی از طریق بی‌سیم بین آنها برقرار بوده است. این امر نیز که تولیدکنندگان متحد مواد منفجره اروپایی آدمکشی را برای قتل پالمه استخدام کرده باشند نیز غیرمحمتمل است، زیرا آنها توانستند مدت کوتاهی بعد از دستور او، از طریق دیگری به صدور کالاهای خود ادامه دهند. اما کسانی که از تأثیر سیاستهای صلح‌آمیز پالمه و تبلیغات او برای خلع سلاح در افکار عمومی جهان ناخوشنود بودند، محرک قویتری برای ترور او داشتند، به ویژه در زمانی که تیمهای *ریگان* و *بوش*، رؤسای جمهوری آمریکا به شدت به نواختن طبل مبارزه با پیمان ورشو اشتغال داشتند.

» «

یکی دیگر از معاملات اسلحه شرکت «ایمس» که برملا شد و در مطبوعات غرب انعکاس شدیدی یافت، تحت عنوان «پیاوستا» (نام کشتی حامل آن سلاحها) معروف شد. این کشتی محموله‌ای شامل خودروهای نظامی، موشکهای ضد هوایی و سلاحهای ضدتانک را در بندر روستوک بارگیری کرد. شرکت «ایمس» فروشنده این کالاها بود، اما سفارش‌دهنده اصلی آنها تاکنون آشکار نشده است. واسطه معامله یک شرکت ثبت شده در ژنو به نام **V.U.F.A** بود که به یک آلمانی تعلق داشت. کالاها را

ظاهراً شرکتی به نام «ستار پروداکشن»^۱ در ژنو سفارش داده بود که به طور رسمی به خرید و فروش فیلمهای کودکان اشتغال داشت، اما روشن بود که این فقط پوششی برای معاملات اسلحه است این شرکت به شخصی به نام شتارکمن متعلق بود. حقوق و مسئولیتهای مربوط به این محموله تا زمان تحویل، به شرکتی فرانسوی محول شده بود. طبق اسناد حمل، قرار بود کالا به شرکتی در اوروگوئه تحویل داده شود، اما در جای دیگری در همان اسناد نام شرکتی در پاراگوئه ذکر شده بود. نامه‌ای به امضای وابسته نیروی دریایی پرو در آمریکا به اسناد حمل ضمیمه شده بود که گواهی می‌کرد، این سلاحها برای ارتش پرو خریداری شده‌اند. اما پس از بررسی اسناد معلوم شد که نه تنها امضای او استنادانه جعل شده، بلکه این شخص مدت‌ها پیش از صدور آن گواهینامه مأموریت دیگری یافته و آمریکا را ترک کرده بوده است.

این محموله قرار بود در نهایت به نیروهای مسلح پرو تحویل داده شود، اما ارتش پرو طبق دستور فرمانده عالی ارتش از دریافت آن خودداری کرد. معنی این واقعه این است که طرف پرویی اشاراتی در این زمینه از ایالات متحد آمریکا دریافت کرده است.

کشتی «پیا وستا» که به اقیانوس آرام رسیده بود، بدون دلیل روشنی راه رفته را بازگشت و دوباره به کانال پاناما وارد شد؛ در آنجا به دستور

^۱ مدیر این شرکت به نام شتارکمن در دهه ۱۹۶۰ در فروش اسلحه به ارتش آزادیبخش الجزایر دست داشت و در این معاملات از همکاری یک افسر سابق نازی به نام گینود برخوردار بود که بعد از جنگ در سوئیس اقامت گزیده و بانکدار شده بود. رک: Laske, *Ein Leben zwischen Hitler und Carlos: Francois Genoud S.* 209.

نوریگا، رئیس جمهور سابق مورد بازبینی نیروی دریایی پاناما قرار گرفت و محموله آن با سروصدای زیاد در معرض دید رسانه‌ها قرار گرفت. خبرنگاران و فیلمبرداران بنگاه «سی‌ان‌ان» آمریکا نیز کاملاً بر حسب تصادف در آن هنگام در آنجا حضور داشتند و فیلمی تهیه کردند که در بهترین ساعت شب در تلویزیونها نشان داده شد. فوراً مشخص شد که کاپیتان کشتی اسناد متفاوتی برای آن محموله در اختیار داشته که در یکی از آنها فقط خودرو و در دیگری موشکهای ضد هوایی و سلاحهای ضد تانک نیز ذکر شده بودند. دولت پاناما کشتی را توقیف کرد و طبق یک اطلاعیه بین‌المللی از مالک محموله خواستار شد خود را معرفی کند و اسناد مالکیت خود را ارائه دهد. بالاخره دلال اسلحه‌ای به نام بیل دانکن از میامی (ایالات متحد آمریکا) خود را معرفی و ادعا کرد که مالک اسلحه‌ها است. دانکن در حضور خبرنگاران اعلام کرد که محموله کشتی پیا وستا بخش کوچکی از یک خرید بزرگ اسلحه است که در واقع قرار است به آفریقای جنوبی حمل شود؛ این کشور تمایل به خرید سلاحهای پیشرفته دفاع هوایی ساخت شوروی دارد. او اضافه کرد که مقامات شوروی به دلیل ممنوعیت فروش اسلحه به آفریقای جنوبی، از انجام این معامله سر باز زده و او را به دوستان آلمان شرقی خود ارجاع داده‌اند. معامله در نهایت با رضایت طرفین انجام پذیرفته و آفریقای جنوبی باید پیشاپیش ۲۲ میلیون دلار پول نقد برای کالاهای مورد نظر خود بپردازد. قرار بوده است آفریقای جنوبی هواپیمایی با پول نقد برای دریافت سلاحها به سوئیس بفرستد. اما در آن موقع خطر برملا شدن این معامله

افزایش یافت و به همین دلیل انجام آن منتفی شد؛ ولی قسمت اول از سلاحها یعنی محموله کشتی «پیا وستا» در این بین حمل شده بود و او مجبور شده است آن را به آمریکای لاتین حمل کند تا از آنجا به آفریقای جنوبی منتقل شود.

این امر که نوریگا این معامله اسلحه را به این ترتیب به رسانه‌های عمومی کشاند و جنجالی از آن ساخت، مطمئناً دلایلی داشته است که باید آنها را در اختلافات او با واشینگتن جستجو کرد. زیرا نوریگا مهره مهمی در پشتیبانی آمریکا از کتتراها علیه حکومت سان‌دینیستی نیکاراگوا بود و سازمان «سیا» سالها با هزینه‌ای معادل ۲۰۰۰۰۰ دلار در سال او را بر سر کار نگاه می‌داشت.^۱ او موقعیت مهم و بسیار سودآوری در تجارت جهانی مواد مخدر به دست آورد.^۲ نام دانکن، دلال اسلحه‌ای که مدعی مالکیت محموله کشتی «پیا وستا» شده بود نیز در یادداشت‌های آلپور نورث، سرهنگ نیروی دریایی و عضو پیشین هیئت مشاوران رئیس جمهور آمریکا در امور امنیت ملی، متصدی سازماندهی کارهای غیرقانونی و بعدها مهره اصلی در ماجرای ایران-کتترا به چشم می‌خورد.

^۱ طبق اظهار سفیر سابق آمریکا در پاناما در برابر کمیته مشترک کنگره و سنای آمریکا، نوریگا به دفعات برای ملاقات با بیل کیسی، رئیس سازمان «سیا» به واشینگتن پرواز می‌کرد. ر ک: Report U.S. Congress, Senate, Comitty on Foreign Relations, Subcommittee on Terrorism, Narcotics and International Communications, Hearing on Drugs, Law Erforcement and Policy, S. 169.

^۲ نوریگا برای انتقال پولهای حاصل از فروش مواد مخدر از آمریکا به پاناما از جت بوئینگ ۷۰۷ خود استفاده می‌کرد. ر ک:

Report Subcommittee on Terrorism, Narcotics and International Operations, S. 87.

در این یادداشتها آمده است که دانکن به دفتر جرج بوئس (پدر)، معاون رئیس جمهور راه پیدا کرده و مثل یک بمب‌افکن خطرناک است. در یکی از یادداشت‌های رابرت اون، رابط آلپور نورث با کتتراها، از ستارکمن، دلال اسلحه سوئیسی و شرکت او نام برده می‌شود. اما علیرغم تشکیل کمیسیونهای تحقیق متعدد در کشورهای مختلف، از جمله در آمریکا، پرو و آلمان فدرال، واقعیت ماجرای محموله کشتی «پیاوستا» تا کنون برملا نشده است، زیرا سازمانهای امنیتی کشورها مانع از دسترسی اعضای این کمیسیونها به اطلاعات لازم می‌شوند.

ماجرای «پیاوستا» ما را به رسوایی ایران-کتترا هدایت می‌کند که طی آن دست‌داشتن دولت ایالات متحد در فروش سلاح به ایران و مخالفان حکومت نیکاراگوا، علیرغم ممنوعیتی که از سوی کنگره در هر دو مورد برقرار شده بود، برملا گردید. هر دو ماجرا مشابهت‌هایی، از جمله از نظر انجام امور مالی و نحوه منحرف کردن افکار عمومی دارند. در هردوی این موارد دست پنهان کاخ سفید از طریق آلپور نورث، مشاور رئیس جمهور در کار بوده است. ماجرای «پیاوستا» هنگامی اتفاق افتاد که صدور اسلحه به دو کشور ایران و عراق به علت این که با یکدیگر در حال جنگ بودند ممنوع و در عین حال بسیار سودآور بود. انقلاب ایران، رانده شدن شاه و مهمتر از همه، واقعه گروگانگیری ۵۲ نفر از کارکنان سفارت آمریکا در ایران، روابط دو کشور را به نحو خطرناکی تیره کرده

بود. گزارشهایی که روزانه در باره محل اقامت گروگانها در تلویزیونهای آمریکا پخش می‌شد و ناتوانی دولت آمریکا برای رهایی آنان به وسیله واحد مخصوص^۱، به یکی از موضوعهای مهم مبارزات انتخاباتی و تهدیدی برای جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت تبدیل شده بود. آمریکاییها به همین دلیل صدام/حسین، دیکتاتور عراق را تشویق کردند که با استفاده از مرحله ضعف ایران انقلابی به مناطق نفتخیز جنوب ایران حمله کرده و آن مناطق را تصرف کند^۲. ارتش ایران در زمان حکومت شاه به طور عمده بر مبنای سلاحها و مهمات آمریکایی بنا شده بود. ایالات متحد آمریکا به همین دلیل، و با این حساب که دستگاه تسلیحاتی ایران به زودی در اثر کمبود اسلحه، لوازم یدکی و مهمات از هم خواهد پاشید، صدور هر نوع جنگ‌افزار به ایران را تحریم کرد. آمریکاییها در عین حال فرض را بر این گذاشته بودند که بخش عمده ارتشهای طرفدار غرب و وفادار به شاه از حکومت انقلابی و آیت‌الله‌ها پشتیبانی نخواهند کرد. با وجود این، آنها خواستار پیروزی کامل عراق نیز نبودند. قرار بود هر دو طرف در آن جنگ بازنده شوند. هنری کیسینجر و اسحاق رابین، وزیر دفاع

^۱ منظور حمله کوماندوهای آمریکایی با تعدادی هواپیما و هلیکوپتر به بیابان طبس و پایان افتضاح‌آمیز آن است. (مترجم)

^۲ آمریکا نه تنها عکسهای ماهواره‌ای را برای حمله به هدفهای ایران در اختیار ارتش عراق قرار می‌داد، بلکه هواپیماهای جنگی آن کشور را نیز به وسیله آواکسهای آمریکایی از آسمان عربستان سعودی پشتیبانی می‌کرد. در مورد این موضوع و تشویق صدام حسین به حمله به ایران رک:

Richard Falk, *Coup By Proxy: America's Pro-Iraqi Neutrality*, The Nation 25.10.1980.

پیشین اسرائیل در این باره هم عقیده بودند^۱. در راستای همین هدف، ابتکار صلح/اولاف پالمه، نخست وزیر فقید سوئد نیز با شکست مواجه شد.

^۱ Mansour Farhang, *Iran-Iraq Conflict: An unending War between two Dictators*, The Nation, 20.9.1986.

کیسی، رئیس بعدی سازمان «سیا» و جرج بوش، یعنی کسی که به عنوان معاون ریگان در نظر گرفته شده بود و بعدها به رئیس جمهوری رسید، از اعضای این گروه بوده‌اند.^۱ مدارکی که اعضای این گروه بعدها برای براءت خود در برابر کمیسیون تحقیق کنگره ارائه دادند، همگی جعلی از آب درآمدند. از جمله، گرگ، که در دوره ریگان مقام مشاور امنیتی رئیس‌جمهور را داشت، ادعا کرد که در آن زمان در جای دیگری بوده و عکسی را به عنوان مدرک ارائه داد. اما وضع هوا، آنطور که در عکس دیده می‌شد، بامحل ادعایی تناسبی نداشت.^۲ یک خلبان نیروی هوایی گواهی داد که آن گروه را با یک هواپیمای مخصوص به پاریس برده است. یک مأمور «سیا» به نام جی برنیکه، اسنادی حاکی از ملاقات گروه مورد بحث با نمایندگان ایران را به کمیسیون مجلس ارائه داد. این شخص در پی این اقدام به عنوان ترک رازداری در مورد اسرار «سیا»، شهادت دروغ و معاملات غیرمجاز اسلحه به دادگاه کشیده شد. اما او اسنادی در باره معاملات اسلحه و بعضی عملیات غیرقانونی دیگر سازمان «سیا» ارائه داد. دادگاه به اتفاق آرا او را از همه اتهامات تبرئه کرد. سخنگوی هیئت منصفه دادگاه اعلام کرد که هیچیک از اظهارات نمایندگان دولت در دادگاه را باور ندارد.

فصل چهارم اسلحه، مواد مخدر، مزدوران جنگی و مبارزان راه آزادی

تلاشها و خرابکاریهایی که در راه آزادی گروهانهای آمریکایی در ایران به عمل می‌آمد نیز بخشی از ماجرای ایران، معروف به ایران‌گیت بود. گری سیک، کارشناس ایران در دولت کارتر، پیش‌زمینه‌های این موضوع را بیان کرده. او در کتاب خود تحت عنوان «شگفتی در ماه اکتبر» شرح می‌دهد که چگونه اعضای گروه انتخاباتی رونالد ریگان کاندیدای جمهوری خواهان، بدون اطلاع رئیس‌جمهور وقت با نماینده ایران در پاریس تماس برقرار کردند.^۱ هدف از این مذاکرات این بود که آزادی گروهانهای آمریکایی که برای پیروزی کارتر در انتخابات تعیین‌کننده بود، تا اکتبر سال بعد به تعویق انداخته شود. نمایندگان ریگان و بوش به ایرانیان قول دادند که در عوض، هر نوع سلاحی را که آنها برای دفاع در برابر عراق نیاز داشته باشد به آنها تحویل دهند.^۲ گفته می‌شود که بیل

Times, 3.8.1987.

¹ Christopher Hitchen: *Minority Report: Smoking Gun in Oktober Surprise*, The Nation, 28.5.1990.

² Phillip Wilan, *Puppenmasters – The Political Use of Terrorism in Italy*, S. 80, sowie Dough, Vaghan: *Two Gods to be true: Special Prosecutor's "Final Report" an Iran-Contra CAQ 48*, S. 61.

¹ Gary Sick, *Oktober Surprise*, 1991.

² San Jose Mercury News, 12.4.1987, sowie Flora Lewis in New York

از سوی دیگر دولت اسرائیل نیز تمایلی به این نداشت که *صدام* حسین با حمایت آمریکا و با پولهای نفت به قدرتی نظامی در منطقه بدل شود و علاوه بر این هیچ علاقه‌ای نیز به انتخاب مجدد جیمی کارتر به ریاست جمهوری نداشت، زیرا او علیرغم خواست اسرائیل، قرارداد صلح کمپ دیوید را به‌پیش رانده بود. اسرائیل به‌همین دلیل فعالیت‌های سازمان‌های مخفی خود را که از زمان شاه ارتباطات خوبی با ایران داشتند، متوجه این کشور کرد. ایرانیها در همه جای دنیا در جستجوی لوازم یدکی و مهمات سلاح‌های ساخت آمریکا بودند. در نتیجه، اسرائیلیها تصمیم گرفتند، سلاح‌های مورد نیاز ایران را به قیمت‌های زیاد، از موجودیهای خود تأمین کنند.^۱ قیمت‌ها بین سه تا شش برابر قیمت‌های عادی بوده‌اند. اسرائیلیها در عین حال سازمان «سیا» را برای همکاری در این زمینه قانع کردند، به این ترتیب که اسرائیل سلاح‌های مورد نیاز ایران را از موجودی ارتش خود تأمین کند و آمریکا همان اقلام را در چارچوب کمک‌های نظامی به اسرائیل بدهد. در حالی که تحریم صدور اسلحه به ایران از نظر افکار عمومی به‌جای خود باقی بود، نمایندگان دولت ریگان این اقدام را به این نحو توجیه می‌کردند که به این وسیله، جناح اصلاح‌طلبی که حول هاشمی رفسنجانی تشکیل شده است، در درازمدت تقویت خواهد شد.

اساس نظر آمریکا در مورد تحویل اسلحه به ایران در همان دورانی که ماجرای گروگانها به یک مسئله سیاست داخلی تبدیل شده بود،

^۱ Vgl. Ari Ben Menasche, a.a.O., S. 45ff.

عوض شد.

همان‌طور که مسئله گروگانها در نهایت با انتخابات ریاست جمهوری ارتباط یافت، این مورد نیز با یک مسئله دیگر، یعنی تحویل سلاح به «کتر»های نیکاراگوا و آموزش نظامی آنان مرتبط شد. گروه‌های شورشی نیکاراگوا که به‌طور عمده از نظامیان دوران دیکتاتوری سوموزا تشکیل شده بودند، سالها به وسیله سازمان «سیا» برای مبارزه با حکومت جدید «ساندینیستها» - که از دید تیم ریگان خطر کمونیسم را برای قاره آمریکا دربر داشت - تعلیم داده شده بودند. کنگره آمریکا تحویل اسلحه به این گروه‌ها را به صراحت ممنوع کرده بود. این ممنوعیت، درست مانند ممنوعیت صدور اسلحه به ایران با ترفندهایی زیر پا گذاشته شد. طبق اطلاعات موجود، حداقل بخشی از سودهای کلانی که با همکاری اسرائیل از فروش اسلحه به ایران به دست می‌آمد، برای رساندن اسلحه و مهمات ساخت کشورهای اروپای شرقی و چین، به وسیله دلانان اسلحه بین‌المللی و سازمان‌های «خیریه» صرف شد.^۱ تا امروز هیچ گزارشی در باره چگونگی مالی این عملیات و ترکیب محموله‌ها داده نشده است. به سختی می‌توان پذیرفت که اسرائیلیها بخش قابل‌توجهی از سود فروش اسلحه خود به ایران را برای این منظور به «سیا» داده باشند. پولهای لازم

^۱ در مورد شبکه حیرت‌آور پنهانی و اغلب فاشیستی مجامع وابسته به اتحادیه جهانی ضد کمونیستی (WACL) که در تایوان به ثبت رسیده و در بیش از ۱۰۰ کشور نمایندگی داشت و از «مبارزان راه آزادی» در افغانستان، آنگولا، موزامبیک، اتیوپی و آسیای جنوب شرقی حمایت می‌کرد، ارتباط آن با فرقه ماهپرستان کره جنوبی، آدمکشان حرفه‌ای و باندهای موسوم به «سازمان‌های بشردوستانه برای رهایی نیکاراگوا» و همچنین در مورد ارتباط این شبکه با دولت ریگان، ر.ک:

برای کمک به «کنترا»های نیکاراگوا مسلماً به طور عمد از طریق نادیده گرفتن عملیات قاچاقچیان بین‌المللی مواد مخدر کسب شده بودند.^۱ در هر حال، این نقل و انتقالات فقط به وسیله دستگاههای دولتی انجام نمی‌شدند، بلکه بخش عمده‌ای از آنها از طریق مؤسسات خصوصی و حتی سازمانهای عام‌المنفعه‌ای صورت می‌پذیرفتند که با دولت ریگان روابط نزدیکی داشتند. به عنوان مثال، قسمتی از هزینه‌ها را سعودیها پرداختند و نیز نام بنیادهای سیاسی از همه جای دنیا در فهرست کمک‌دهندگان به کنتراها به چشم می‌خورد.^۲

در باره ماجرای ایران- کنترا که در زمان دولت ریگان اتفاق افتاد، تا کنون انبوهی از گزارشات و کتابها به وسیله خبرنگاران و محققان نوشته شده است. حتی کنگره آمریکا نیز کمیسیونهایی برای رسیدگی به این موضوع تشکیل داد و از عده‌ای از دست‌درکاران بازجویی کرد. مقامات دولتی در بازجوییها تا جای ممکن از بازگو کردن واقعیات خودداری کردند، پاسخهای گمراه‌کننده دادند و یا به سادگی دروغ گفتند. پرونده‌ها و اسناد مربوطه را تا حد ممکن از بین بردند.^۳

ارتباط آزادی‌گروگانهای آمریکایی در ایران با مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری نیز موضوع بررسی یک کمیسیون دیگر کنگره آمریکا

^۱ در توضیحات مفصلی که بن مناشه می‌دهد، روشن می‌شود که شبکه ایجادشده به وسیله شارون، حراری و نوریگا چگونه با فروش مواد مخدر هزینه تهیه سلاح برای کنتراها را تأمین کرد. این شبکه بیشتر به اهداف «سیا» خدمت می‌کرد تا به اسرائیل. ر ک:

Ari Ben-Menashe: *Profits of War*, S. 105.

^۲ West Germany: *And Quiet Flows the Aid*, The Nation, 30.6.1984.

^۳ Anthony L. Kimery: *What Vice President Bush Knew and Why He Knew It?* CIAB 42, S. 31ff.

بود که بیش از آنکه در این مورد روشنگری کند، به گمراه کردن افکار عمومی کمک کرد. علت این بود که رهبران کنگره صلاح ندانستند، مدت کوتاهی بعد از رسوایی «واترگیت» و برکنار شدن نیکسون از ریاست جمهوری، یک رئیس‌جمهور دیگر از حزب جمهوریخواه را برکنار کنند. اما این امر نه به معنای تبریئه رئیس‌جمهور و تیم او، بلکه سرپوش گذاشتن بر ماجرا بود. در عین حال، ممکن است هدایایی هم که از محل موجودیهای مربوط به ماجرای ایران-کنترا به اعضای کمیسیون تحقیق پرداخت شد، از علاقه آنان به حقیقت‌جویی کاسته باشد.^۱

نگاه کوتاهی به یکی از فاجعه‌های سیاسی آمریکا، یعنی رسوایی «واترگیت» که طی آن مأموران سابق «سیا» به دستور پرزیدنت نیکسون به مرکز انتخاباتی حزب دموکرات دستبرد زدند، برای بررسی نحوه کار سازمانهای اطلاعاتی مفید است. یک روزنامه‌نگار آمریکایی یونانی‌الاصل در مورد اسرار این موضوع تحقیق و آنها را افشا کرده است.^۲

بلافاصله پس از این که گروهی از نظامیان به کمک سازمان «سیا» و با یک کودتا در سال ۱۹۶۷ در یونان به قدرت رسیدند، آمریکا کمکهای بلاعوض نظامی خود را به آن کشور گسیل داشت. از طرف نظامیان

^۱ Ari Ben-Menashe: *Profits of War*, S.118; 193f; 343f.

^۲ Christopher Hitchens: *Watergate – The Greek Connection; A New Theory*, The Nation, 31.5.1986; Sowie Hitchens, *Minority Report*, The Nation, 30.6.1984.

حاکم بر یونان، بخشی از این کمکها مخفیانه به صندوق انتخاباتی نیکسون واریز می‌شد.^۱ به احتمال زیاد، جیمی کارتر کاندیدای حزب دموکرات، اسنادی در این باره در دست داشته است. دستبرد به مرکز انتخاباتی حزب دموکرات برای از بین بردن اسناد همین رشوه‌گیری بوده، که افشای آنها می‌توانست مانع از انتخاب دوباره نیکسون شود.^۲ گفته می‌شود که این سازمانهای اطلاعاتی بودند که با درز دادن اطلاعاتی در باره این دستبرد، تله‌ای برای نیکسون گذاشتند، زیرا او در نظر داشت در دور دوم ریاست جمهوری خود اصلاحاتی اساسی در سازمانهای اطلاعاتی به عمل آورد و به این ترتیب از قدرت آنها بکاهد. مرکز مبارزه با مواد مخدر^۳ در دوره نیکسون به یک سازمان امنیتی عظیم تبدیل شد و به گروههای مخصوصی مجهز گردید که قادر به هرگونه عملیات تا حد آدمکشی بودند. این مرکز برای انجام عملیات خود با گروههای مختلفی از مهاجران کوبایی و آدمکشهای حرفه‌ای آرژانتینی گرفته تا سازمانهای امنیتی کشورهای دیگر و قاچاقچیان بزرگ مواد مخدر ارتباط داشت و آنها را به خدمت می‌گرفت.^۴

^۱ بعدها معلوم شد که رابرت وسکو، بانکدار بین‌المللی که در معاملات جهانی هروئین دست داشت نیز یکی از بزرگترین پشتیبانان نیکسون بوده است. ر.ک:

Krüger, *The Great Heroin Coup*, S. 127.

^۲ چهارنفر از هفت نفری که در دستبرد شرکت داشتند، مأموران شاغل یا سابق «سیا» بودند. هر چهار نفر در عملیات خلیج خوکها که از طرف «سیا» هدایت می‌شد شرکت داشتند. سه نفر دیگر با مافیای مواد مخدر کوبا در ارتباط بودند. ر.ک:

Krüger, *The Great Heroin Coup; Drugs, Intelligence & International Facism*, S. 126 und 159ff.

^۳ Drug Enforcement Agency

^۴ بنا به گفته دیل اسکات، تصادفی نیست که چهره‌های اصلی ماجرای دستبرد واترگیت به محافل قاچاقچیان مواد مخدر تعلق داشتند، محافظی که به طور سنتی، تبهکاریهای سازمان

علاوه بر این، در جریان تحقیقات مربوط به «واترگیت» روشن شد که شاه ایران نیز بخش قابل توجهی از اعتباراتی را که برای توسعه کشور خود و یا به عنوان کمک نظامی از آمریکا دریافت می‌کرد، از طریق مکزیکو به صندوق انتخاباتی نیکسون واریز می‌کرده است.^۱

« »

در مورد عملیات دایره «کوکو» در برلین شرقی این پرسش مطرح می‌شود که چرا تعداد زیادی از معاملات شرکت «ایمس» با شکست مواجه شدند و افشای آنها انعکاس زیادی در رسانه‌های عمومی یافت. باید توجه داشت که این افشاگریها تنها به ضرر آلمان شرقی نبودند، بلکه کشورها و دولتمردان دیگری را نیز رسوا کرد که در نقل و انتقالات اسلحه شرکت داشتند. فروش اسلحه به گروه *ابوندال* افشا شد و سفیر آمریکا در برلین شرقی در مورد آن اعتراض کرد. چند معامله دلال لبنانی به نام *نیکلا بشارا* و نیز فروشهای برادران *القصار*، هر یک به نحوی

یافته را اداره می‌کنند و در زمینه مبارزه با انقلابها با سازمانهای مخفی امنیتی همکاری می‌کنند. نقل قول در:

Krüger, *The Great Heroin Coup*, S. 127.

در یک گزارش سنای آمریکا آمده است که «سیا» در اوایل دهه ۶۰، توانایی خود در عملیات قتل را بالا برد. این عملیات با نام رمزی Rifle ZF مشخص می‌شدند. «سیا» برای این عملیات، گروههای آماده‌ای در اختیار داشت و تکنیکهای مناسب قتل را تحقیق و تکمیل کرد. ر.ک:

Agee, *Dirty Works*, S. 272.

^۱ Robert Sherrill, *The Sounds of one Hand Clapping: The Memories of Richard Nixon*, The Nation, 8.7.1978, S. 56, und Fred J. Cook, *The Billion Dollar Mystery*, The Nation, 12.4.1965.

ناموفق ماندند. فروش مواد منفجره اتحادیه سازندگان مواد منفجره اروپایی، از طریق شرکت «دینامیت نوبل»، توسط گمرک سوئد- که اطلاعات دقیقی دریافت کرده بود- کشف شد.

در مورد محموله کشتی «پیاوستا» نیز نکات عجیبی وجود دارند که همگی از ارتباطات سیاسی و دست داشتن سازمانهای اطلاعاتی در آن ماجرا حکایت می‌کنند. همانطور که ذکر شد، نوریکا، دیکتاتور پاناما، که خود یکی از مأموران «سیا» بود و از چند دهه پیش با هزینه هنگفتی نگاهداری می‌شد، به نحوی نمایشی دستور توقیف و جستجوی کشتی مورد بحث را داد. نوریکا یکی از بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر بود و برای نقل و انتقال پولهای به دست آمده از فروش مواد مخدر، یک سیستم بانکی تأسیس کرده بود. سرمایه این سیستم بانکی از محل اعتبارات دولت آمریکا در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تأمین شده بود.^۱ یکی از نکات قابل توجه متعددی که در این مورد وجود دارد، دوستی جرج بوش (پدر) با نوریکا و رفت و آمدهای متعدد او به پاناما است. (بوش که در آن دوران رئیس سازمان «سیا» بود، سپس به معاونت ریاست جمهوری و بعدها به ریاست جمهوری آمریکا رسید). نکته حایز اهمیت دیگر، عبارت از پخش خبر و فیلم مربوط به کشف محموله سلاحهای پیشرفته آلمان شرقی در کشتی دانمارکی «پیاوستا» برای آفریقای جنوبی و دست داشتن دنکین، دلال اسلحه آمریکایی در این معامله، در تلویزیون «سی‌ان‌ان» و

^۱ Vgl.: U.S. Congress, House, Hearing before the Selected Committee on Narcotics Abuse and Control, U.S. Foreign Policy and International Narcotics Control, HR 100, 2, March 16, 1988, S. 18.

در بهترین ساعات شب است. این معما وقتی پیچیده تر می‌شود که به ارتباط دنکین با جرج بوش و نکاتی که آلپورت نورث در یادداشت‌های خود در باره او نوشته است توجه کنیم.

یکی از فرضیه‌های موجود در مورد افشای محموله کشتی پیشگفته، مربوط به اتحادیه دریانوردان دانمارک است که ادعا می‌شود در آن زمان زیر رهبری کمونیستها قرار داشته است. کشتی «پیاوستا» یکی از بیست کشتی متعلق به یک شرکت کشتیرانی بود که همگی برای حمل و نقل اسلحه غیرمجاز به ایران و آفریقای جنوبی استفاده می‌شدند. این شرکت برای حمل محموله‌های خطرناک خود دستمزد کمی به کارکنان کشتیها می‌داد و اتحادیه دریانوردان تهدید کرده بود که این معاملات را که با کمک سازمان «سیا» انجام می‌گرفتند افشا نماید. همچنین گفته شده است که یک مأمور سابق «سیا» به نام اد ویلسون در این معامله دست داشته است. این شخص از زمان حکومت ریگان تا کنون خریدهای اسلحه متعددی را برای لیبی سازمان داده و همچنان در این کار مشارکت دارد. او از جمله، ۱۰ تن ماده منفجره مخصوص آمریکایی C4 و تعداد زیادی آتشزنه زمانی برای ساختن بمبهای ساعتی را برای لیبی تهیه کرد و تعدادی از کوماندوهای مخصوص لیبیایی را برای این کار آموزش داد.^۱

^۱ Garwood, *Undercover: Thirty five Years of CIA Deception*, Anmerkung 12, S. 289, & *CIA Connection*, The Nation, 27.6.1981, S. 779.

ما بار دیگر، از جمله در مبحث نقل و انتقال پولهای حاصل از معاملات مواد مخدر به نام این شخص بر می‌خوریم.

با پیگیری ماجرای کشتی «پیاوستا»، به خودداری شرکت بیمه دریایی دانمارکی از پرداخت خسارت وارده به شرکت کشتیرانی مربوطه، در اثر توقیف کشتی و پرداخت دستمزد ملوانان در مدت توقف در پاناما برمی‌خوریم. دولت دانمارک بدون اینکه هیچگونه ارتباطی با این موضوع داشته باشد، برای پیشگیری از هرگونه بحث ناخوشایندی در این مورد، پرداخت خسارات را به‌عهده گرفت.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا درست در این مقطع از زمان، تعداد زیادی از معاملات اسلحه که معمولاً به بهترین نحو به‌وسیله سازمانهای اطلاعاتی پنهان نگاه داشته می‌شوند، افشا شدند و با شکست مواجه گردیدند؟ چه کسی در این امر دست داشته و چه هدفی را تعقیب می‌کرده است؟

برای ریشه‌یابی این‌گونه حوادث باید بسیار محتاط بود. آن دسته از فعالیتهای غیرقانونی که سازمانهای مخفی در انجام آنها دست دارند، معمولاً بر حسب تصادف برملا نمی‌شوند. مأموران سازمانهای مخفی که معاملات اسلحه یا انتقال غیرمجاز تکنولوژی را برای تقویت نیروی معینی در جهان به انجام می‌رسانند، به دلایل سیاسی در این موارد سکوت و پنهانکاری کامل را رعایت می‌کنند. آنها در بیشتر موارد با

رعایت اصل «دسترسی به اطلاعات در حد نیاز»، حتی جزئیات را از مقامات مافوق خود نیز پنهان می‌کنند و در موارد لزوم برای محافظت از شرکا و منابع خود، اطلاعات غیرواقعی در اختیار مطبوعات و نهادهای کنترل پارلمانها قرار می‌دهند. پنهان نگاه داشتن منابع و ارتباطها، قانون اساسی همه سازمانهای مخفی و اطلاعاتی است. در راستای رعایت همین قانون بود که بیشتر مقامات رهبری «شتازی» (وزارت اطلاعات آلمان شرقی) بعد از اتحاد دو آلمان، با به خطر انداختن خود، از افشای جاسوسان و منابع اطلاعاتی خود در آلمان غربی خودداری کردند. این محافظت شامل دلالتان اسلحه، قاچاقچیان مواد مخدر، حمل‌ونقل‌کنندگان پول و همه کسانی می‌شود که به مأموران مخفی اعتماد کرده و با آنها همکاری می‌کنند. مقامی که این قانون را رعایت نکند از دسترسی به اطلاعات محروم خواهد شد و چنانچه یک سازمان اطلاعاتی بر خلاف این قاعده عمل کند، از آن پس راه به محافل مربوطه نخواهد داشت. مقررات درون سازمانی شدیدی برای جلوگیری از درز اطلاعات وجود دارد. چنانچه مأموری مثلاً به‌علت سرخوردگی و ناراحتی وجدان، اطلاعات پشت‌پرده را در اختیار حکومت کشور خود یا رسانه‌ها قرار دهد، شغل و حقوق بازنشستگی خود را از دست می‌دهد و حتی ممکن است به محاکمه کشیده شده و مجازات شود.¹

ممکن است افشای معدودی از عملیات جنایتکارانه مانند استخدام

¹ این احتمال نیز وجود دارد که مانند دکتر کلی، مشاور نخست وزیر انگلستان، که اطلاعاتی در بارهٔ سند سازی سازمانهای اطلاعاتی انگلیسی، حاکی از وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق را به بنگاه خبری بی بی سی داده بود، خودکشی کند. (مترجم)

آدمکشان حرفه‌ای برای قتل سیاستمداران خارجی از طرف سازمان «سیا» یا تشکیل باندهای آدمکش برای حفظ انضباط گروههای شورشی مورد حمایت سیا، در اثر عذاب وجدان مأموران مخفی بوده باشد. انتقامجویی قاچاقچیان رانده شده اسلحه و مواد مخدر از بازار این معاملات و درگیری بین سازمانهای مخفی رقیب نیز محرک بعضی از افشاگرها بوده است. مورد اخیر هنگامی صورت می‌گیرد که آنها بخواهند با افشای مطالبی، وضعیت سیاسی خاصی را در کشور ایجاد کنند و یا سیاستمداران و احزاب سیاسی را به جهت معینی سوق دهند یا آنها را وادار به کنار گذاشتن بعضی از سیاستها یا کارها بکنند.

مورد نوریکا از این نظر جالب توجه است که دیکتاتور نظامی پاناما که رابطه نزدیک با سران سازمان «سیا» و از جمله جرج بوش (پدر)، رئیس پیشین «سیا» داشت، پس از مداخله نظامی آمریکا دستگیر و به آمریکا برده شد و در دادگاهی محاکمه گردید. نوریکا یکباره برای رسانه‌های آمریکا به مردی تبدیل شد که در ارتباط با کارتل مواد مخدر «مدلین» بوده و از این راه به ثروت کلانی دست یافته است. به طوری که در اثر تحقیقات کمیسیونهای کنگره آمریکا روشن شد، سالیان دراز، مقادیر زیادی مواد مخدر از طریق پاناما و زیر نظر نوریکا به ایالات متحد آمریکا وارد شده است. او به این ترتیب، علاوه بر دویست هزار دلاری که سالانه از سازمان «سیا» دریافت می‌کرده، به طور متوسط حدود هشتاد میلیون دلار از قاچاق مواد مخدر و شستشوی پول و حدود بیست میلیون دلار از طریق دادن پاسپورت پانامایی به کوباییهای فراری به دست

می‌آورده است. کوباییها می‌توانستند با این پاسپورتها، به آمریکا وارد شوند.^۱

در پی ترور وزیر دادگستری کلمبیا، سران کارتل مواد مخدر «مدلین» که در آن کشور تحت تعقیب قرار گرفته بودند، به پاناما فرار کردند و در مقابل پرداخت سهمی از سود خود به نوریکا، اجازه یافتند موقتاً در آنجا بمانند.

قاچاق بیشرمانه مواد مخدر در هنگامی به اوج خود رسید که دولت ایالات متحد آمریکا نبرد با مواد مخدر را اعلام کرده و جرج بوش، معاون رئیس‌جمهور و رئیس پیشین «سیا» به عنوان نماینده تام‌الاختیار رئیس‌جمهور برای مبارزه با مواد مخدر در ایالت فلوریدا مستقر شده بود.^۲ نکته حایز اهمیت این است که در همین دوران، همه کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر - و نه تنها آنها که با نوریکا ارتباط داشتند - مواد مخدر خود را درست از طریق همین ایالت به آمریکا وارد می‌کردند. بعضی از همین قاچاقچیان بودند که به دستور دولت ریگان اسلحه و مهمات برای گروههای ضد دولتی نیکاراگوا حمل می‌کردند.^۳ گفتنی است

^۱ U.S. Congress, Senate, Commtity on Foreign Relations, Subcommity on Terrorism and Narcitics and International Communications, Hearing on Drugs, S. 94.

^۲ نوریکا در این دوران از طریق نمایندگی سازمان «سیا» به موقع از زمان و مکان کنترل گروههای مخصوصی که زیر نظر کنگره فعالیت می‌کردند، مطلع می‌شد. نگاه کنید به: *Our Man in Panama*, The Nation, 20.2.1988.

^۳ U.S. Congress, Senate, The BCCI Affair, Hearing Part 1, a.a.O. S. 7. عکس‌العمل دولت ریگان در برابر افشاگریهایی که در مورد موضوع نوریکا و قاچاق مواد مخدر به عمل می‌آمد، متفاوت بود. آنها در آغاز کار تلاش کردند، شاهدان، از جمله همکاران

که حریف بعدی جرج بوش در دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری، و رئیس جمهور بعدی یعنی کلینتون نیز که در آن زمان فرماندار ایالت آرکانزاس بود، کشور خود را در معرض فعالیت قاچاق مواد مخدر قرار داد که به وسیله «کنترا»های نیکاراگوا و زیر نظر سازمان «سیا» اداره می شد.^۱

از آنجا که در افشاگریهای مربوط به قاچاق مواد مخدر فقط از باند قاچاقچیان موسوم به کارتل «مدلین» نام برده شده است، می توان تا اندازه زیادی با اطمینان نظر داد که در این افشاگریها دست باندهای رقیب، مثلاً کارتل «کالی» در کار بوده است.^۲ زیرا اگر آنها موفق می شدند کارتل «مدلین» را به این ترتیب متلاشی کنند، می توانستند بازار و در نتیجه سود حاصل از معاملات آن را تصاحب نمایند.^۳

اما پیش زمینه های دیگری نیز در مورد درز کردن اسرار ماجرای ایران-کنترا در آمریکا وجود دارند. از جمله آنها این واقعیت است که مایک حراری، مأمور «موساد»، مشاور نزدیک نوریگا بود. کار اصلی

نزدیک نوریگا، سفیر پاناما در آمریکا و متقاضیان پناهندگی پانامایی را با تهدید به سکوت وادارند، اما در نهایت بخشی از حقایق برملا شد.

¹ Alexander Cockburn, *The Nation*, 24.2.1992. *And Beat the Devil*, *The Nation*, 24.2.1992.

² Generalkonsul Blandon, U.S. Congress, Senate, Commity on Foreign Relations, Subcommittee on Terrorism, Narcitics and International Communications, Hearing on Drugs, S. 122.

³ در اثر این رقابتها، از جمله یک قاچاقچی به نام اسپادافورا کارلتون که معامله ای با کارتل کالی انجام داده بود کشته شد. یک هواپیمای حامل مواد مخدر که در مزرعه متعلق به یکی از همکاران سازمان «سیا» به نام هال فرود آمده بود به کلی مفقود شد. پس از این واقعه، دختر هال دزدیده شد. اسپادافورا کارلتون در سال ۱۹۸۰ شروع به جمع آوری مدارک علیه نوریگا کرده بود. ر. ک: بازجویی از بلاندون، سفیر پاناما در گزارش پیشگفته کنگره، صفحه ۱۱۴ به بعد.

حراری در واقع عبارت بود از معاملات اسلحه و مواد مخدر در پاناما و کشورهای اطراف آن و همچنین سازماندهی و آموزش مزدوران نظامی و دسته های آدمکشان حرفه ای^۱. حراری در عین حال رهبری گروه ترور «موساد» را بر عهده داشت که مستقیماً از سوی گلدامایر، نخست وزیر وقت اسرائیل برای انتقام گیری از عاملان قتل ورزشکاران اسرائیلی در المپیک ۱۹۷۲ در مونیخ مأموریت یافته بود.

یکی از نکات بسیار مهم در بحثهای مربوط به محموله ظاهراً بی صاحب کشتی «پیاوستا»، پیدا شدن سروکله سیاستمداران رده های بالایی واشینگتن، از جمله جرج بوش و ویلیام کیسی است. اینها درست همان کسانی هستند که در تعویق آزادی گروگانهای آمریکایی در ایران، به منظور شکست دادن کارتر در مبارزات انتخاباتی، دست داشتند. از این موضوع و از تعدد رسوایی هایی که در آن دوران بر پا شدند، می توان به این نتیجه رسید که این افشاگریها هدفمندانه برای بی آبرو کردن حزب دموکرات و گروه هواداران کارتر به کار گرفته شده اند.

¹ جک بلوم در یادداشت های خود خطاب به سناتور کنزی می نویسد که حراری به عنوان نماینده «موساد» در تمام منطقه است و معاملات اسلحه او در پاناما به عنوان وظیفه اداری او تلقی می شود. تعداد زیادی اسرائیلی در منطقه به معاملات اسلحه اشتغال دارند و همه با حراری همکاری می کنند. ر. ک:

U.S. Congress, Senate, The BCCI Affair, Hearings, Part 6, a.a.O, S. 746.

این شبکه که حراری و نوریگا در مرکز آن قرار داشتند در سال ۱۹۸۲/۸۳ ایجاد شد و تا سال ۱۹۸۶ دوام یافت. در مورد قاچاق مواد مخدر توسط این شبکه مراجعه شود به اظهارات مأموران مخفی آمریکایی به نام CHIP, GENE و TATUM در گزارش پیشگفته کنگره آمریکا در باره مواد مخدر. حراری توانست به موقع از عملیات نظامی آمریکا در پاناما مطلع شود و به اسرائیل برود. ر. ک:

Ostrovski, *Geheimakte Mossad*, S. 144.

تصور این که در این آشفته‌بازار سازمانهای مخفی رقیب و دشمن، با عملیات پیچیده متقابلشان، چگونگی چنین حوادثی را بتوان به‌روشنی دریافت، مسلماً دور از واقعیت است. با اطمینان می‌توان گفت که تنها دایره کوچکی از افراد، در سازمانهای مخفی کشورهای مختلف می‌توانند جزئیات هریک از عملیات را روشن سازند. ولی این افراد موظفند در باره فعالیت‌های سازمانهای خود سکوت کنند و معمولاً این قاعده را رعایت می‌کنند. حتی همکاری سازمانهای مخفی یک کشور با قاچاقچیان بین‌المللی مواد مخدر نیز به دلیل "منافع عالی کشور" نباید بر ملا شود. اما در مورد فروش سلاح به ایران، یعنی مجموعه عملیاتی که به عنوان ایران- کتترا شهرت یافته است، آری بن مناشه، مأمور مخفی با سابقه اسرائیل سکوت را شکست و اسراری را افشا کرد که روند حوادث را تا حدی روشن می‌کند.

-

آری بن مناشه در کتاب خود به نام منافع جنگ، خود را به عنوان یکی از اعضای گروهی معرفی می‌کند که علیرغم تحریم صدور اسلحه از جانب سازمان ملل متحد، سلاحها و قطعات یدکی لوازم جنگی آمریکایی را برای جمهوری اسلامی ایران تهیه می‌کرده است. هدف ایران در دفع حمله تجاوزکارانه صدام حسین و بیرون راندن عراقیها از خاک خود، نقطه مشترکی با هدف استراتژیک اسرائیل در مورد عراق داشت، زیرا اسرائیلیها تمایل نداشتند که عراق با پیروزی در این جنگ، به قدرت

بزرگی در منطقه بدل شده و خطر بالقوه‌ای را برای اسرائیل تشکیل دهد. به همین دلیل اسرائیلیها آماده بودند، کالاهای تسلیحاتی مورد نیاز ایران را تهیه و حمل کنند. سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل که از زمان رژیم دیکتاتوری شاه مناسبات نزدیکی با سازمان امنیت ایران داشتند، بهترین وسیله برای ایجاد ارتباط به این منظور بودند.

بن مناشه به عنوان سند، و برای اینکه نشان دهد، مهره بی‌اهمیتی در حاشیه حوادث نبوده و کتابی بر مبنای تخیلات ننوشته است، توضیح می‌دهد که او و همکارانش چگونه در دوران شاه موفق شده بودند در دایره بسیار محدود ردوبدل اطلاعات میان سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و ایران نفوذ کنند، کلید رمز اطلاعات مربوطه را کشف کنند و امکانی برای اطلاع‌یابی دائمی سازمانهای اسرائیلی ایجاد نمایند. او به این ترتیب به آمریکاییها اشاره می‌کند که اسرائیل و همینطور نویسنده کتاب، اطلاعاتی در مورد روابط آمریکا و ایران در دوران شاه دارند که پخش آنها برای آمریکا ناخوشایند خواهد بود.

بن مناشه در کتاب خود - که در رسانه‌های اروپایی با سلاح سکوت روبرو شد- توضیح می‌دهد که سازمانهای اسرائیلی اشخاصی را به خدمت گرفته بودند که بی‌واسطه با پرزیدنت ریگان ارتباط کاری داشتند و از یک یهودی به نام جان تان پولاورد، متخصص رمز نیروی دریایی نام می‌برد که سالها اطلاعات سری ایالات متحد آمریکا را به اسرائیل می‌داده

و به این دلیل به چندین سال زندان محکوم شده است. اما این فقط بخش کوچکی از واقعیت بود که برملا شد. اسرائیلیها حتی موفق شدند

رابرت مک فارلین رئیس

میانجیگری میان مقامات ایرانی و تیم ریگان، کاندیدای حزب جمهوریخواه آمریکا، تحت رهبری جرج بوش، کاندیدای معاونت ریاست جمهوری و گیتس، معاون سازمان «سیا» پرداختند و به توافقی دست یافتند. بر مبنای این توافق، می‌بایست گروگانهای آمریکایی تا هنگام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا همچنان در ایران بمانند و پس از پیروزی حزب جمهوریخواه، در مقابل ۵۲ میلیون دلار آزاد شوند^۱، کلیه ذخیره‌های ارزی ایران آزاد شوند و از همه مهمتر، جنگ‌افزارهای مورد نیاز ارتش ایران به آن کشور تحویل داده شود. گروگانها می‌بایست پس از پیروزی ریگان در انتخابات، در روز بیستم ژانویه ۱۹۸۱ آزاد شوند. آنها به این ترتیب به علت سیاست انتخاباتی حزب جمهوریخواه، چند ماه بیشتر در اسارت باقی ماندند. علاوه بر این، حکومت ریگان برخلاف سلف خود، چندان پایبند به رعایت تحریم صدور جنگ‌افزار به ایران نبود. اسرائیلیها سلاحهای موردنظر ایران را از موجودیهای خود تأمین می‌کردند و سازمان «سیا» انبارهای خالی شده اسرائیل را دوباره پر می‌کرد^۲. این معاملات که گفته می‌شود در مجموع به ۸۰ میلیارد دلار بالغ شده است، به وسیله شرکت‌های واقعی و ظاهری بیشماری انجام شدند که هر سال نام و هویت خود را عوض می‌کردند. برای پرداخت بهای

^۱ این ۵۲ میلیون دلار بنا به گفته بن مناشه، از محل سود معاملات مواد مخدری تأمین شد که اسرائیلیها برای «سیا» و با همکاری آنان به انجام رسانده بودند و دیپلماتها و مأموران اطلاعاتی سعودی در حمل و نقل آنها شرکت داشتند. رک: Ari Ben Menashe پیشگفته، ص ۸۰.
^۲ بنا به گزارش پایک، «سیا» انبارهای پر از اسلحه و مهماتی در اختیار داشته که به مراتب بزرگتر از موجودی ارتشهای رسمی بوده‌اند. رک:

محموله‌ها، بیش از ۲۰۰ حساب بانکی وجود داشت که هر یک فقط با یک شماره رمز مشخص می‌شد و در ۲۷ بانک، در قاره‌های مختلف پراکنده بودند. به این ترتیب، جنگ‌افزارهایی از آمریکا، چین و کره شمالی مثلاً به پاراگوا و از آنجا از طریق آرژانتین به شیلی، اسرائیل، پرتغال و استرالیا و در نهایت به ایران حمل شدند. اسرائیلیها انبوهی از دلالان اسلحه از کشورهای مختلف را برای عرضه جنگ‌افزار به ایران واداشتند تا معاملات سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا در میان آنها گم شود. برای این کار افرادی را به عنوان سفارش‌دهنده ایرانی به دلالتا معرفی می‌کردند و آنها به امید یک معامله کلان، از طریق تلفن‌ها و تلکس‌هایی که به وسیله همه سازمانهای اطلاعاتی کنترل می‌شدند، به جستجوی موشکهای ضدتانک، انواع هواپیماهای جنگی، مهمات توپخانه و جنگ‌افزارهای دیگر می‌پرداختند. این دلالتا نمی‌دانستند که اینچنین به بازی گرفته شده‌اند.

«کاگب»، سازمان اطلاعاتی اتحاد شوروی نیز در این بازی شرکت داده شده بود. اسحاق شامیر، نخست وزیر اسرائیل از مدتی پیش سیاست نزدیکی به شوروی را در پیش گرفته بود و در اثر آن موفق شد موافقت شوروی برای دادن اجازه مهاجرت تعداد زیادی از یهودیان آن کشور را بگیرد. با پشتیبانی شوروی، یهودیان اتیوپی نیز توانستند اجازه مهاجرت به اسرائیل را دریافت کنند. این مهاجران برای اسکان یافتن در سرزمینهایی که اسرائیل در جنگ با اعراب اشغال کرده بود در نظر گرفته شده بودند. به گفته بن مناشه، در نتیجه این ارتباط، مقادیری جنگ‌افزار

ساخت شوروی از طریق لهستان به ایران صادر شد.^۱

فهرست درخواستهای ایران به اسرائیل داده می‌شد. اسرائیل فهرست اقلامی را که نمی‌توانست از موجودیهای خود تأمین کند، به رابرت گیتس، رئیس بعدی سازمان «سیا» در آمریکا می‌داد. محموله‌ای که بر اساس این فهرستها آماده می‌شد، ابتدا به اسرائیلیها داده می‌شد تا آنها آن را از راههای پیچ‌درپیچ به ایران حمل کنند.

« » « »

سازمان «سیا» و اسرائیلیها سودهای افسانه‌ای این فروشها را بین خود تقسیم می‌کردند و هریک، سهم خود را به حسابهای رمزی خود در بانکهای اروپایی واریز می‌نمودند. از آنجا که در موارد متعددی پول نقد پرداخت می‌شد، می‌بایست از طریق سیستمهای بانکی پیچیده به این پولها وجهه قانونی داده شود. برای این منظور، در ابتدای کار از خدمات یک تاجر اسرائیلی-انگلیسی به نام رابرت ماکسول بهره برداری می‌شد که مدارسی به نام برلیتس در سراسر دنیا و از جمله در بلوک شرق دایر کرده بود و از وجود آنها برای نقل و انتقال پول استفاده می‌کرد. به ادعای بن مناشه، بخشی از سودهای اسرائیل از محل معاملات اسلحه، حتی در حسابهایی در بلوک شرق و از جمله در شوروی و مجارستان ذخیره می‌شد. ماکسول در قبال دراختیار قرار دادن شرکتهای خود در غرب و شرق، ۸ میلیون دلار دریافت کرد. سود فروشهای اسلحه از طریق بانک

^۱ Ben Menasche, a.a.O., S. 312f.

«کردیت سویس» به حسابهایی نزد بانک دولتی مجارستان واریز می‌شد. سازمان «سیا» حسابهایی برای همین منظور در لوکزامبورگ داشت.

بن مناشه از پرداخت ۵۶ میلیون دلار پول نقد صحبت می‌کند که دولت ریگان قرار بود قبل از به دست گرفتن حکومت، در برابر تأخیر در آزاد کردن گروگانها بپردازد. ولی ۴ میلیون دلار از این مبلغ به حساب شخصی به نام *ارل بریانس* پرداخت شد که یکی از نزدیکترین افراد به ریگان بوده است. مجموع این پولها به احتمال قوی از محل معاملات مواد مخدری تأمین شده که اسرائیل به سفارش و به حساب «سیا» در آمریکای مرکزی انجام می‌داده است. بن مناشه ادعا می‌کند که خودش یک بار مأموریت یافته است، ۱۶ میلیون دلار پول نقد و ۴۰ میلیون دلار چک بانکی را در یک چمدان از گواتمالا به آریزونا در ایالات متحد آمریکا حمل کند. گیتس، رئیس بعدی سازمان «سیا» شخصاً در فرودگاه از او استقبال و پولها را دریافت می‌کند و ترتیبی می‌دهد تا یک مأمور گمرک رسید پولها را به او بدهد.^۱

به این ترتیب دیده می‌شود که کارکرد سازمانهای اطلاعاتی و مخفی غربی تفاوت چندانی با وزارت امنیت آلمان شرقی و دایره «کوکو» ندارد. مأموران مخصوص این سازمانها، از جمله سازمانهای آمریکایی، در همه عرصه‌ها و در همه جا دست‌درکارند.

^۱ Ben-Menasche, a.a.O., S. 85.

وقتی از «اسرائیلیها» سخن گفته می‌شود، روابط به دقت مشخص نیست. طرف اسرائیلی از سازمانهای مخفی متعددی مانند «موساد» و سازمان اطلاعاتی ارتش تشکیل می‌شود. نکته تعیین‌کننده برای درک مسایل کلی این است که بنا به گفته بن مناشه، رهبران هر دو حزب بزرگ اسرائیل بر سر این موضوع توافق داشتند که به خاطر منافع اسرائیل به ایران کمک برسانند و در عین حال، از محل فروش اسلحه منبع درآمدی برای خود ایجاد کنند. در اینجا باید به این نکته توجه داشت که به دلیل تناسب آرای احزاب در انتخابات سال ۱۹۸۱، هیچیک از احزاب نمی‌توانست تشکیل حکومت دهد. از همین رو، ائتلافی از دو حزب بزرگ تشکیل شد و قرار بر این شد که شامیر، رهبر حزب «لیکود» در دو سال اول، نخست‌وزیری را به عهده بگیرد و سپس شیمون پریز، رهبر حزب کارگر این سمت را عهده دار شود. از آنجا که معاملات اسلحه، چه از نظر امور اطلاعاتی و چه تجاری در زمان نخست‌وزیری ~~شامیر~~ است افراد حزب لیکود سازماندهی می‌شد و بود، شیمون پریز پدر زمان نخست‌وزیری خود تلاش کرد کانالهای این حزب را از بین ببرد و کانالهای خود را بنا کند. اما لیکود به هیچ ~~نظر او~~

کشورهای عربی، موسوم به «بازپس دادن زمین در برابر صلح» با حزب کارگر اسرائیل توافق داشت. در صورتی که رهبران «لیکود» تلاش داشتند، سرزمینهای اشغالی در جنگ شش روزه را حفظ کنند و از طریق اسکان مهاجران اسرائیلی در آن سرزمینها، به رؤیای اسرائیل بزرگ تحقق بخشند. تنها با در نظر داشتن این پیشزمینه است که می‌توان دلیل تحرکات و سیاستهای هر یک از طرفهای درگیر در این ماجرا را درک کرد.

نبرد میان گروه متشکل از «لیکود» و سازمان «سیا» با گروه آلپور نورث، نیر و شیمون پریز، به ویژه پس از آن که گروه آلپور نورث احساس کرد که کلیه معاملاتش با ناکامی مواجه می‌شوند، با خشن‌ترین روشها جریان یافت. این گروه تحت این شرایط تصمیم گرفت برای نشان دادن توانایی و آمادگی خود، تعدادی موشکهای ضد هوایی «هاوک» را که ایران با قید فوریت درخواست کرده بود، از موجودی اسرائیل، از راه هوایی به تهران بفرستد. ولی مقامات ارتش اسرائیل دستوری دریافت کردند که این محموله را از موجودیهای از رده خارج شده‌ای جمع‌آوری کنند که با سکوهای پرتاب ایران هماهنگی نداشتند، زیرا این سکوها در دوران شاه با مدرن‌ترین تجهیزات آمریکایی ساخته شده بودند. علاوه بر این، همه موشکها مدت کوتاهی پیش از حمل با علامت آبی رنگ ستاره داود مشخص شدند که برای چنین معامله کاملاً سری و غیرقانونی با یک

کشور اسلامی خیلی عجیب بود. ایرانیها با ناراحتی خواستار پس گرفتن محموله و استرداد بهای آن شدند. اما پول دریافت شده تا آن هنگام به مصرف رسیده بود. نتیجه کار، رسوایی جبران‌ناپذیر و برملا شدن کلیه راههای تدارک جنگ‌افزار در هر دو طرف بود. آزادسازی گروگانها نیز - حتی با فعال شدن نماینده «سیا» در بیروت که به اطلاعات بسیار حساسی مجهز بود- پیش نرفت. طرح‌شدن این رسواییها در افکار عمومی که کتاب آری بن‌مناشه نیز تأثیر زیادی در آن داشت، همراه با درگیریهای فزاینده داخلی ائتلاف بزرگ اسرائیل، پیوسته ابعاد تهدیدکننده‌تری می‌گرفت. در حالی که گروههای پیرامون شامیر (که اکنون معاون نخست‌وزیر شده بود) و لیکود با هرگونه پشتیبانی از دشمن سرسخت خود، یعنی صدام حسین به شدت مخالفت می‌کردند، دولت ریگان به بازی دوگانه‌ای دست زده بود. ایالات متحد به‌طور پنهانی در راستای تلاشهای اسرائیل و از طریق ارتباطات قدیمی سازمان «سیا»، از تدارک اسلحه و قطعات یدکی برای ایران پشتیبانی می‌کرد. اما در عین حال، به عراق نیز جنگ‌افزار می‌داد.^۱ مسئولان امنیتی نزدیک به پریز از این سیاست پشتیبانی می‌کردند^۲ و برای انجام آن با اطرافیان مک فارلین،

^۱ انجام این کار بنا به نوشته جین هانت در کتاب «بازار اسلحه اسرائیل» (ص ۳۳)، به‌عهده مک فارلین، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور بوده که طبق گفته بن‌مناشه در خدمت سازمانهای امنیتی اسرائیل قرار داشته است.

^۲ اسرائیل بر اساس اطلاعات ماهواره‌ای آمریکا هدفهایی را برای پرتاب موشک به عراق می‌داد. منظور از این کار این بود که دستگاه نظامی عراق طوری کهنه جلوه داده شود که آمریکاییها از نابود کردن ماشین نظامی صدام - که آن را بسیار بزرگ می‌پنداشتند- منصرف شوند (رک: «پرونده مخفی موساد» نوشته استروفسکی، ص ۳۱۴. همچنین مقایسه شود با اظهارات گیتس، رئیس بعدی سیا در برابر کمیسیون تحقیق پارلمان (نقل شده در CAIB 39 ص ۶۶) و اشاره او به اینکه عکسهای ماهواره‌ای کاملاً سری نیز در اختیار عراق قرار داده

آلبور نورث و پوینت دکستر متحد شدند. به نظر می‌رسید این سیاست بازار عظیمی برای کارخانه‌های سازنده اسلحه و مهمات فراهم کند. ارقام کلانی نیز از معاملات غیرقانونی به جیب سیاستمداران آمریکایی سرازیر شد و مانع از روشن‌گری مسایل پشت‌پرده ماجرای «ایران-کنترا» گردید

به علت درگیری بی‌رحمانه دو جناح یادشده، این موضوع نیز برملا شد که دولت آمریکا از طرح عراق برای کشیدن یک خط لوله نفت به خلیج عقبه نیز پشتیبانی کرده است. این خط لوله می‌بایست عراق را که دارای تولید نفتی عظیمی است، از بنادر خلیج فارس که زیر تسلط ایران یا در معرض خطر بودند، بی‌نیاز کند. اما نقطه ضعف چنین خط لوله‌ای که می‌بایست از اردن عبور کند، این بود که ترمینال پایانی آن در فاصله دو کیلومتری بندر اسرائیلی ایلات قرار می‌گرفت. صدام حسین انجام این طرح را با مهارتی تاکتیکی به شرکت آمریکایی «بشیل» که بزرگترین سازنده تأسیسات نفتی در جهان است، پیشنهاد کرد. شولتس، و واین برگر، وزیران خارجه و دفاع وقت آمریکا، هر دو از کارکنان پیشین این شرکت بودند و احتمالاً در نظر داشتند، بعد از دوران وزارت خود به آن برگردند. وزیر دادگستری آمریکا به شیمون پریز پیشنهاد داد، در برابر دریافت ۴۰ میلیون دلار سندی را امضا کند که اسرائیل در صورت بروز جنگ، از هرگونه عملیات نظامی علیه این خط لوله خودداری خواهد

می‌شد. علاوه بر این، هم به عراق و هم به ایران اطلاعات جعلی جاسوسی داده می‌شد. رک: مقاله «پرونده پوینت دکستر»، نوشته ریچارد لینگمن در *The Nation*, 24.1.1987.

کرد. شامیر با دادن این تعهد مخالفت کرد و طرح ملغی شد. افشاگری در این مورد ابتدا در مطبوعات اسرائیل آغاز شد و بعد به مطبوعات آمریکا راه یافت.

از دید اطرافیان ریگان و بوش (معاون رئیس‌جمهور) صلح خاورمیانه فقط با پریز و حزب کار ممکن به نظر می‌رسید، به همین دلیل علاقه زیادی داشتند که راه دومی از طریق ارتباطهای خود در «لیکود» باز کنند. بعدها وقتی بوش در زمانی که رئیس‌جمهور شده بود، پرداخت یک اعتبار ده میلیاردی به اسرائیل را به متوقف ساختن پروژه‌های شهرک‌سازی در مناطق اشغالی موکول کرد، در مبارزه برای کسب آرای یهودیان آمریکا از کلیتون عقب افتاد، زیرا وی از برنامه «زمین در برابر صلح» که به وسیله دولت بوش عنوان شده بود، علناً انتقاد می‌کرد^۱.

هیچ‌یک از دولتهای غربی مانعی برای صدور بیش‌زمانه جنگ‌افزار به عراق صدام حسین که امروز این‌چنین شیطنانی تلقی می‌شود، ایجاد نکردند. برعکس، همه محافل تولیدکننده اسلحه غرب و شرق پیوسته به زیارت بغداد می‌رفتند تا آنجا خدمات خود را در برابر قیمت‌های عالی عرضه کنند. آشکارا راهی بهتر از این برای تبدیل پولهای نفت به ثروت جامعه‌های مصرفی غرب، پر کردن صندوق احزاب سیاسی و برقرار ماندن دستگاه رشوه‌خواری وجود ندارد. از توضیحات کتاب بن مناشه و منابع دیگر برمی‌آید که فعالیت دست‌درکاران فروش سلاح و محافل امنیتی برای مسلح کردن عراق به هیچ‌وجه محدود به جنگ‌افزارهای

^۱Yallop, *Die Verschwörung der Lügner*, S. 646.

متعارف نبوده است.

دولت عراق می‌کوشید به هر وسیله ممکن به سلاح‌های کشتار جمعی دست پیدا کند تا در صورت بروز جنگ، بر اساس منطق خالص نظامی، در برابر کاربرد سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل همچون عامل بازدارنده‌ای از آنها استفاده کند. فرانسه یک راکتور تحقیقاتی به عراق فروخت. در جریان کار عادی این راکتور، اورانیوم غنی‌شده‌ای تولید می‌شد که می‌توانست پس از مراحل نسبتاً ساده‌تری به اورانیوم مورد مصرف در سلاح‌های اتمی تبدیل شود. به این ترتیب، عراق فوق‌العاده به تولید سلاح اتمی نزدیک می‌شد. سانتریفوژهای ساخت آلمان و دارای ظرفیت بالا برای مراحل بعدی غنی‌کردن اورانیوم که در آزمایشگاه‌های اتمی آفریقای جنوبی تکمیل شده بودند نیز در اختیار عراق قرار گرفتند. این کار در حالی انجام شد که اسرائیل همکاری بسیار نزدیکی در زمینه سلاح‌های اتمی با آفریقای جنوبی داشت.^۱

عراقیها موشک‌های «اسکود» ساخت شوروی را به عنوان پرتابگر دوربرد سلاح اتمی در نظر گرفتند. تکمیل این موشک‌ها برای پرتاب بمب‌های اتمی را نیز شرکت‌های آلمانی، هریک تحت پوششی به‌عهده گرفتند. در دنیای عربی و اسلامی، نه تنها در عراق، بلکه در پاکستان و به‌طور موقت در مصر نیز برای دستیابی به یک سیستم قابل استفاده جنگ‌افزار هسته‌ای تلاش شد. قدرتهای اتمی به‌ندرت در برابر صدور

^۱ به نظر بیشتر متخصصان، آفریقای جنوبی توپ‌های ۱۵۵ میلیمتری قادر به شلیک گلوله‌های اتمی را از تولیدکنندگان آمریکایی دریافت کرد. رک:

Michael T. Klare, *The Corporate Gunrunners: South Africa's U.S. Weapons Connections*, *The Nation*, 2.7.1979, S. 75ff.

تأسیسات مربوط به این اقدام خطرناک مقاومت می‌کردند.

اما عراق فقط روی جنگ‌افزار اتمی کار نمی‌کرد. این کشور همزمان تلاش می‌کرد، تولید سلاح‌های شیمیایی نابودی جمعی را نیز پیش ببرد. مطبوعات غرب، به‌ویژه رسانه‌های آمریکایی تلاش داشتند خوانندگان خود را متقاعد کنند که فقط شرکت‌های آلمانی برای این منظور به عراق کمک کردند، اما این امر مطابق با واقعیت نیست. آری بن مناشه، مأمور مخفی اسرائیلی تشریح می‌کند که چگونه شرکت معاملات اسلحه شیلیایی «کاردوئن» با آگاهی «سیا» و زیر حمایت آن، مهمترین مواد برای تولید جنگ‌افزار شیمیایی را از فلوریدا به عراق حمل کرد.^۱ سازمان‌دهنده اصلی تهیه مواد شیمیایی نظامی برای عراق، یکنفر عراقی به‌نام بریوتی بود که پیش از آن در همین زمینه برای لیبی نیز فعالیت کرده بود. این شخص در لندن به نقشه‌های ساخت تأسیسات تولید سلاح شیمیایی قدیمی‌ای که انگلیسیها بعد از جنگ دوم جهانی از آلمان مصادره کرده بودند، دسترسی پیدا کرده بود.

با این ترتیب نباید از این موضوع تعجب کرد که محاکمه صادرکنندگان آلمانی تأسیسات و مواد شیمیایی به عراق، علیرغم هیاهوی عظیم رسانه‌های سراسر غرب، در نهایت مانند حبای ترکید. موارد این‌گونه محاکمه‌ها برای ماجراهای مربوط به صدور اسلحه کم نیست. در این مورد، البته «بان‌د» و دولت آلمان به تنهایی در برابر یک غوغای مطبوعاتی و سیاسی قرار گرفته بودند، اما بحرانی‌تر شدن این ماجرا به معنی به‌میان کشیده شدن پای سازمان‌های مخفی دوست می‌بود. قِصِر در

^۱ مقایسه شود با بن مناشه، پیشین، ص ۲۳۸ به‌بعد.

رفتن شرکت «ایمهاوزن» (صادرکننده آلمانی مواد و تأسیسات شیمیایی به عراق)، به احتمال زیاد مدیون حمایت سازمانهای مخفی و ارتباطهای تجاری آن در لندن، از جمله با شبکه متعلق به برپوتی بوده است. مهمترین صادرکننده تأسیسات ساخت سلاحهای شیمیایی، کنسرن شیلیایی «کاردوئن» بود که از زمان کودتای ژنرال پینوشه، به یکی از بزرگترین فروشندگان و تولیدکنندگان جنگافزار در جهان فرارویدیده بود. «کاردوئن» اجزای مهمی برای تولید مواد جنگی را به عراق صادر می کرد. کارخانه این شرکت برای تولید سلاحهای کشتار جمعی در پاراگوئه قرار داشت. اسرائیل تلاش کرد پاراگوئه را به بستن این کارخانه وادارد، اما این تلاش با کودتای نظامیان و سرنگونی رئیس جمهور آن کشور که برای اجرای خواست اسرائیل آماده بود، بی نتیجه ماند.

بول، مهندس بلژیکی، با اطلاع سازمان اطلاعاتی انگلستان و به احتمال زیاد با اطلاع «سیا» توپ مخصوصی برای شلیک گلوله های بیولوژیکی، شیمیایی و هسته ای به هدفهای دوری را تولید کرد که تا آن زمان فقط با پرتاب موشک امکان پذیر بود. بول این تکنیک را ابتدا به اسرائیل و بعد از رد شدن آن از طرف اسرائیلیها، به عراق عرضه کرد. کلیه واسطه گریهای لازم برای انتقال دانش فنی، تولید سلاحهای شیمیایی از موجودیهای شرکت «کاردوئن»، ساخت توپهای ابداعی بول و ارتباط با شرکتهای آفریقای جنوبی را مارک ثاچر، پسر مارگارت ثاچر، نخست وزیر انگلستان به عهده داشت و بسیاری از این کارها را به عنوان همسفر، در حین سفرهای رسمی مادرش به کشورهای مختلف انجام می داد. از آنجا که شرکتهای آمریکایی نیز با اطلاع آشکار «سیا» در برنامه سلاحهای شیمیایی عراق شراکت داشتند، شرکت «کاردوئن»، بول و مارک ثاچر همگی فرض را بر این گذاشته بودند که اجازه این فعالیتها

در بالاترین مراجع صادر شده است.^۱ به همین دلیل، از پذیرش خواست مصرانه اسرائیل برای توقف برنامه و صدور محموله ها به عراق سر بازمی زدند. اسرائیلیها از طریق رئیس سازمان امنیتی وقت آفریقای جنوبی مطلع شدند که «سیا» به وسیله یکی از شرکتهای متعلق به خود به نام «گاما»، مواد و تکنولوژی لازم برای تولید سلاحهای شیمیایی را از ماساچوست، اما از طریق آفریقای جنوبی به عراق می فرستد. اسرائیل از دوستان خود در آفریقای جنوبی فهرست نام شرکتهایی در بریتانیا، بلژیک و لوکزامبورگ را به دست آورد که بودجه آنها را «سیا» از طریق شرکت «کاردوئن» تأمین می کرد. این شرکتهای ماشین آلات و مواد برای تولید سلاحهای هسته ای و شیمیایی به عراق صادر می کردند. رئیس سازمان امنیت آفریقای جنوبی اطلاع داشت که موشکهای اسکودی که عراقیها در نظر داشتند برای پرتاب سلاحهای شیمیایی خود از آنها استفاده کنند، با کلاهکهای اتمی آفریقای جنوبی با موفقیت آزمایش شده بودند. نوسازی سکوها برای پرتاب موشکهای حامل کلاهکهای شیمیایی - بیولوژیکی - اتمی با اطلاع دولت آمریکا و با استفاده از برنامه حمایت از صادرات محصولات کشاورزی آمریکا، از طریق شعبه «بانک ملی دل لاوارو» (Banca Nazionale Del Lavarò) در آلمانای آمریکا انجام شد. کارهای اجرایی این طرح نیز به شرکتهای آمریکایی واگذار گردید. دولت آمریکا تلاشهایی را که بعدها برای تحقیق پارلمانی در این باره و تعقیب جزایی دست درکاران آن انجام شد، "به دلایل امنیت ملی" بی اثر کرد.^۲

^۱ مقایسه شود با:

Phillip Hiro, *Britain's Iraqgate, Thatcher and Major in the Dock*, The Nation, 4/11.1.1993.

^۲ David Corn: *Beltway Bandits*, The Nation, 3/10.8.1992; vgl. auch Dean Baquet: *Ex-Aide Says CIA Helped Arm Iraq in '80s*, NHT, 6.2.1995.

رهبران اسرائیل با توجه به وضعیت تهدیدآمیزی که ایجاد شده بود، تصمیم گرفتند که از فروشندگان و واسطه‌های مواد و تأسیسات تولید سلاحهای نابودی جمعی بخواهند، داوطلبانه اقدامات خود را برای مجهز کردن عراق متوقف کنند و در صورت امتناع آنها، اشخاص مهم در این رابطه را از میان بردارند. در پی این تصمیم، ظرف چند هفته، ۸ دانشمند آلمانی که به وسیله دفتر احسان برروتی در میامی استخدام شده و روی برنامه سلاحهای شیمیایی عراق کار می‌کردند، کشته شدند. دو دانشمند پاکستانی در اروپا به قتل رسیدند. یک نفر آلمانی به نام هانس مایرز که شریک اصلی شرکت کاردوئن در تولید مواد اصلی برای سلاحهای شیمیایی عراق بود، در یک حادثه اتوموبیل در حومه مونیخ کشته شد. سه تاجر عراقی در انگلستان به قتل رسیدند. سه نفر مصری و یک فرانسوی نیز به سرنوشت مشابهی دچار شدند.

چهار واحد عملیاتی مأمور برای این ترورها از فلسطینیهایی تشکیل شده بودند که گمان می‌کردند که برای یکی از سران مافیای سیسیل کار می‌کنند. این موضوع درست بود، اما آن رئیس مافیا در خدمت سازمان جاسوسی اسرائیل قرار داشت.^۱

از مسئولان سازمانهای امنیتی آمریکا خواسته نشد گزارشی علنی حتی در برابر پارلمان بدهند. در انگلستان نیز بحث زیادی در این باره نشد. با وجود این که می‌دانیم که سازمانهای مخفی برای پیشبرد سیاستهای کشورهای خود به کثیف‌ترین شیوه‌ها دست می‌زنند، باور کردن این واقعیت دشوار است که سازمانی مانند «سیا» سلاحهای نابودی جمعی را هدفمندانه در اختیار دیکتاتوری همچون صدام حسین قرار داده باشد.

^۱ بن مناشه، پیشگفته، ص ۲۸۶ به بعد.

احتمالاً از این طریق، با تصویب رئیس‌جمهور آمریکا یک سیاست بلوف و وحشت علیه چندین حریف اعمال شده بود: علیه دولت اسرائیل که زیر نفوذ «لیکود»، از برداشت آمریکائیه‌ها در مورد تعادل صلح‌آمیز در خاورمیانه فاصله زیادی گرفته بود و اسکان یهودیان در مناطق اشغالی را با شدت تمام به پیش می‌برد. اسرائیل با واحدهای جنگ‌آموده‌اش که در افکار عمومی جهان حتی کارآمدتر از ارتش ایالات متحد تلقی می‌شدند، به قدرت نظامی بزرگی در خاورمیانه و در نزدیکی بزرگترین ذخایر نفتی جهان تبدیل شده بود. اسرائیل علاوه بر این، دارای جنگ‌افزار هسته‌ای بود، آن هم به میزانی که کاربرد آن را حتی بدون تصویب آمریکا ممکن می‌ساخت. ممکن است آمریکائیه‌ها خواسته باشند با نشان دادن اینکه تولید سلاحهای شیمیایی در عراق به کمک محصولات خودشان را تحمل یا حتی تقویت می‌کنند، علاقه اسرائیل به برقراری تعادل با همه همسایگان هم‌مرز خود را برانگیزند. همین استدلال می‌تواند در مورد سلاحهای هسته‌ای نیز درست باشد. اگر این حدس درست باشد و چنانچه فرض را بر پیروی سازمانهای مخفی از سیاست مسئولانه‌ای بگذاریم، می‌بایست از بین بردن توانایی شیمیایی و هسته‌ای کشور مورد نظر نیز، پیش یا در حین یک درگیری نظامی پیش بینی شده باشد. و این امری بود که در مورد لیبی به وقوع پیوست.

اگر در مورد سازمانهای مخفی آمریکایی مانند «سیا» قایل به سیاستی عقلانی در جهت منافع آمریکا و نیز اسرائیل و کشورهای عربی باشیم، هدف از این اقدامات باید این بوده باشد که با ترساندن اسرائیل - که تحت رهبری «لیکود» از لحاظ نظامی و سیاسی رفتار خودسرانه‌ای در پیش گرفته بود- این کشور را از ساختن شهرکهای بیشتر در مناطق اشغالی فلسطین بازدارند تا روند صلح خاورمیانه با وساطت آمریکا بتواند پیش برود. اما «لیکود» تحت رهبری شامیر درست در جهت عکس، یعنی به نفع تصاحب قطعی سرزمینهای اشغال‌شده در جنگ

شش‌روزه و راندن بخش عمده ساکنان عرب آن مناطق تصمیم گرفت.^۱ همکاری تاکتیکی اسرائیل با شوروی و بدبینی عمیق شامیر، نخست‌وزیر وقت، نسبت به ایالات متحد نیز به این عوامل اضافه می‌شد. گفته می‌شد که بدبینی شامیر از زخمهای دوران جنگ ریشه می‌گیرد، زیرا به نظر او، آمریکائیه می‌خواستند کشتار یهودیان به دست نازیهای آلمان بدون مانع پیش برود. از سوی آمریکائیه نیز، در محافل نزدیک به ریگان و بوش این احساس به وجود آمده بود که دولت آمریکا زیر فشار گروههای بسیار قدرتمند طرفدار اسرائیل در کنگره و در رسانه‌ها، مجبور شده است، تقریباً بدون هیچ مقاومتی از عملکرد ائتلاف حاکم اسرائیل پشتیبانی کند، عملکردی که به نظر آنها معادل با خودکشی بود. در حالی که آمریکا می‌توانست در عین حفظ موقعیت خود به عنوان حامی اصلی و قدرت تضمین‌کننده موجودیت اسرائیل، با دادن سلاحهای شیمیایی و هسته‌ای به دشمنان و همسایگان این کشور، آن را به سیاست مورد نظر خود وادارد. محافل امنیتی پیرامون رهبری «لیکود» تصمیم گرفتند از چنین سیاستی جلوگیری کند و قتلهای بسیاری که به تعدادی از آنها اشاره شد، نتیجه این تصمیم بودند.

به گفته بن مناشه، امیرام‌نیر، مشاور امنیتی پُرز نیز یکی از قربانیان این درگیریها بوده است. او بر اساس اطلاعات رسمی، در یک سانحه هوایی در مکزیکو کشته شد. اما اطلاعات غیررسمی حکایت از این دارند که رفیق‌هاش که جاسوس «موساد» بوده، او را به ضرب گلوله کشته است.^۲

^۱ به نظر استروفسکی، در موساد نیز انعکاس مبارزه راست و چپ دیده می‌شود: «راستها می‌خواهند مناطق اشغالی را نگهدارند و پس از راندن بخش عمده ساکنان اصلی آنجا، به اسرائیل ضمیمه کنند. چپها، فلسطینیها را به عنوان یک واحد ملی تلقی می‌کنند که باید حقوق و اختیارات خود را داشته باشد...» رک: پرونده مخفی موساد، پیشگفته، ص ۴۸.

^۲ نیر قرار بود در محاکمه البور نورث شهادت بدهد. این شهادت ممکن بود پای ریگان و پُرز را به میان بکشد، زیرا او از ماجراهای مربوط به سلاحهای شیمیایی عراق در میامی مطلع بوده است. رک: *Profits of War*, S. 288. استروفسکی به همکاری آمریکا و اسرائیل در چارچوب برنامه ضد ترور در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ اشاره می‌کند که نیر و نورث بر آن

بول، مهندس بلژیکی و طراح توپهای دوربرد ابتدا یک اختار فوری و نیز پیشنهادی دایر بر پرداخت ۵ میلیون دلار در مقابل همکاری نکردن در ساخت توپها دریافت کرد، اما مدتی بعد، جسد او در خانه‌اش در بروکسل یافته شد.

یکی از جنبه‌های فرعی ماجرای کارخانه تولید جنگ‌افزار شیمیایی عراق ممکن است برای خوانندگان جالب توجه باشد. برپوتی، تاجر عراقی که واسطه خرید و تهیه ماشین‌آلات لازم برای طرح کارخانه تولید جنگ‌افزار شیمیایی عراق بود، برای اینکه موافقت شرکت آلمانی «ایمهاوزن» را برای ساخت چنین کارخانه‌ای جلب کند، از دلالت اسلحه‌ای به نام «سکورزنی» که مقیم اسپانیا بود، خواهش کرد که در این معامله وساطت نماید. این شخص که اکنون مرده است، در دوران نازیها افسر «اس‌اس» بود و به خاطر فرار دادن شجاعانه موسولینی، رهبر فاشیست‌های ایتالیا در دوران جنگ جهانی دوم، بین آلمانیها و آنگلو ساکسونها شهرت داشت و در میان نسل دوران جنگ و طرفداران نازیها که در تمام دنیا پراکنده بودند، از محبوبیت برخوردار بود.

اسکورزنی بعد از پایان جنگ به خدمت سازمان «سیا» درآمد و از آن طریق در اختیار سازمان نوبنیاد «گهلن» (سلف سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی آلمان فدرال یعنی «بان‌د») قرار گرفت که کاملاً زیر

نظارت داشتند و افشای اطلاعات نیر در این مورد می‌توانست برای دولتهای آمریکا و اسرائیل بسیار ناخوشایند باشد. استروفسکی حدس می‌زند که نیر با یک جراحی پلاستیک تغییر چهره داده و مخفی شده باشد، اما یک جاسوس آمریکایی به نام چیپ تاتوم بعدها ادعا کرد که دستور قتل او را از بوش دریافت کرده است. رک:

نظارت سیا قرار داشت. او وظیفه داشت، در بنیانگذاری سازمانهای مخفی کشورهای عربی به عنوان مشاور فعالیت و نفوذ غرب را در آنها تثبیت کند. او در پی همین مأموریت، مدتی مشاور دولت مصر برای ایجاد سازمانهای مخفی آن کشور بود و کسی است که برای استخدام متخصصان آلمانی به منظور ساختن کارخانه موشک‌سازی مصر وساطت کرد. اما بعد از این کار، دروهای دوستانه موساد را به شکل یک بمب نامه‌ای دریافت نمود.

اسکورزنی، سالها ارتباط میان نازیهای قدیمی آلمانی و فاشیستهای ایتالیایی را برقرار می‌کرد. او بعد از جنگ در اسپانیای تحت حاکمیت فرانکو زندگی می‌کرد و در آنجا تلاش خود را صرف ایجاد ارتباط میان فاشیستها و نازیها می‌کرد که به تدریج در تمام قاره‌ها پراکنده شده بودند. وی هزینه زندگی خود را از راه معاملات اسلحه و تأمین جنگجویان مزدور به دست می‌آورد، بدیهی است که این فعالیتها فقط با موافقت و نظارت سازمانهای مخفی انجام می‌شدند. وی در عین حال وظایفی را که سازمان «سیا» و «بان‌د» به او محول می‌کردند، انجام می‌داد. او در آلمان به طور مرتب در نهادهای نظامی حضور می‌یافت. گروه مزدوران نظامی «پالادین» که به وسیله او سازمان یافته بود، در عملیات ترور در اروپا، آفریقا، آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی شرکت داشت.^۱

نکته مشکوک در این رابطه این است که بریوتی در نامه‌ای از *اسکورزنی* خواهش می‌کند که گروهی برای محافظت از کارخانه سلاحهای شیمیایی لیبی استخدام کند، اما افراد این گروه حتی المقدور از اعضای قدیمی «اس‌اس» باشند. *اسکورزنی* به حق در پاسخ خود اشاره می‌کند که آقایان مورد نظر شما همگی سالهای پیری را می‌گذرانند و

^۱ برای ارتباط *اسکورزنی* با مزدوران لژیون خارجی فرانسه در الجزایر، گروه «پالادین» در اسپانیا و گروه تروریستی AAA در آرژانتین رک: Krüger, *The Great Heroin*, S.113

^۲ رک: Krüger، همانجا، ص ۲۰۹ به بعد.

دیگر نمی‌توانند برای چنین وظایفی در نظر گرفته شوند. اما اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا مردی مثل بریوتی می‌خواهد برای محافظت از چنین تأسیسات صنعتی- نظامی پنهان و حساسی که از دید افکار عمومی جهانی بسیار منفی است، افرادی این چنین بد سابقه را به کار بگمارد. با در نظر گرفتن این واقعیت که تدارک مهمترین قسمت‌های هر دو کارخانه شیمیایی در لیبی و عراق زیر نظارت سازمان «سیا» و سازمان جاسوسی انگلستان (ام آی ۶) انجام شد و کارخانه شیمیایی لیبی در نهایت به دست سازمانهای مخفی به طور اتوماتیک منفجر شد و نیز دستگاههای ویژه‌ای که در راکتور اتمی عراق کار گذاشته شده بودند، برای علامت‌دهی به هواپیماهای اسرائیلی به کار انداخته شدند تا بمباران آن تأسیسات موفقیت‌آمیز باشد، این تردید ایجاد می‌شود که در اینجا، آگاهانه می‌خواسته‌اند در صورت لزوم، تقصیر را به گردن طرف آلمانی بیندازند. به خوبی می‌توان تصور کرد که این نقشه به وسیله کارکنان سازمانهای مخفی دوست طرح شده بوده. وجود یک گروه محافظت، متشکل از اعضای «اس‌اس» و صدور قسمت‌های تعیین‌کننده‌ای از تأسیسات به وسیله کارخانه‌های آلمانی، موقعیت خوبی برای به راه‌انداختن یک رسوایی عالی علیه آلمانی‌های پلید را به دست می‌داد. این رسوایی می‌توانست اهمیت شرکتهای آمریکایی در ساختن آن تأسیسات را که زیر نظر سازمان «سیا» عمل کرده بودند، تحت‌الشعاع قرار دهد؛ و دست‌اندرکاران می‌دانند که چنین امتیازی چه ارزشی دارد. آیا مسئولان «بان‌د» و دولت آلمان فدرال به موقع دست سازمانهای رقیب را خوانده بودند یا به سادگی فریب نقشه ماهرانه «سیا» یا سازمانهای امنیتی دیگر خوردند؟ پاسخ دقیق به این پرسش را فقط کسانی می‌توانند بدهند که در جریان امور بوده یا بعداً قرار گرفته‌اند اما اجازه سهل‌انگارانه صدور کالا که برای شرکت «ایمهاوزن» صادر شده بود، بیشتر حاکی از این است که دولت آلمان و تشکیلات اطلاعاتی‌اش با احساس اعتماد و به طمع یک

معامله سودآور، به دامی افتادند که دموکراسیهای دوست، یعنی آمریکا و انگلستان و سازمانهای مخفی‌شان برای آنها پهن کرده بودند.

بار دیگر بازمی‌گردیم به طرفهای رقیب در معاملات اسلحه سه‌جانبه اسرائیل - ایران - آمریکا. نیروی مخرب این درگیری نظامی بزرگ از طریق ارتباطات میان‌قاره‌ای و طرفهای آنها در این سه کشور، انبوه پیشماری که در پی کسب پول کلان و سریع بودند و نیز سیاستمداران حامی این اشخاص افزایش می‌یافت. این معاملات از دید فعالان یکی از این دو کانال (حزب کار اسرائیل) می‌توانست به روند صلح میان اسرائیل و فلسطینیها خدمت کند، در حالی که «لیکود» به‌همان وسیله، هدف دسترسی به اسرائیل بزرگ را تعقیب می‌کرد. علاوه بر این، برای هر یک از دست‌درکاران، این خطر وجود داشت که اقداماتش افشا شده و در معرض افکار عمومی قرار داده شود. این دو گروه نبرد مرگباری را با یکدیگر آغاز کرده بودند که تلفات آن تا امروز ادامه دارد.^۱

این امر که «بوکلی»، رئیس سازمان سیا در بیروت ارتباطات وسیعی با گروههای بیشمار سیاسی لبنان و دسته‌های مسلح و شبه‌نظامیان آنها برقرار کرده بود و در حفظ این ارتباطات می‌کوشید^۲ نیز با مجموعه این وضعیت تناسب دارد. بوکلی که یکی از جالب‌ترین و مشکوک‌ترین اشخاص دخیل در جنگهای پنهانی آمریکا بود، در بهار ۱۹۸۴ ربه‌وده شد

^۱ اظهارات بن‌مناشه در مورد وجود دو کانال به‌وسیله یک مأمور پیشین «سیا» تأیید می‌شود. ر.ک: Mac Michael, *The Other Iran-Contra Cases*, CAIB 35, S. 52ff. این مقاله بر اساس اظهارات یک جاسوس آلمانی در آتن تهیه شده است.

^۲ Edward J. Dobbins, *The Buckley Affair: Anatomy of an Intelligence Disaster*, CAIB 30, S. 49f.

و بالاخره به‌قتل رسید. وی در دوران ریاست جمهوری نیکسون رئیس قرارگاه «سیا» در مکزیکو بود و در آنجا از میان کوباییهای مهاجر، گروههای ترور برای به‌قتل رساندن *فیدل کاسترو* سازماندهی می‌کرد. او در ویتنام مسئول برنامه «فونیکس» برای به‌قتل رساندن کادرهای رهبری ویت کنگ بود. یکی دیگر از وظایف *بوکلی*، سازماندهی و آموزش گروه محافظ *انور السادات*، رئیس‌جمهور مصر بود. البته باید گفت که او در انجام این وظیفه موفقیت درخشانی نداشت، زیرا *سادات* در سال ۱۹۸۱ به‌وسیله یک گروه بنیادگرای اسلامی به قتل رسید، همان گروهی که بعدها به بمب‌گذاری در یکی از برجهای مرکز تجارت جهانی نیویورک و در سال ۱۹۹۷ به کشتار توریستهای اروپایی و ژاپنی در لوکسور مصر دست زد.^۱ اعضای این گروه در زمانی که بوکلی برای کمک به سازماندهی تشکیلات امنیتی پاکستان در آن کشور اقامت داشت، به وسیله «سیا» و سازمان امنیت پاکستان برای مبارزه با ارتش شوروی در افغانستان تعلیم می‌دیدند. بوکلی به وسیله این گروهها و با همکاری سازمانهای مخفی پاکستانی اقدامات مؤثری در جهت بی‌ثباتی داخلی افغانستان به عمل آورد، با این نتیجه که دولت افغانستان رابطه متعادل میان شرق و غرب را کنار گذاشت، نیروهای طرفدار شوروی در ائتلاف حکومتی، رهبری را به دست گرفتند و از ارتش شوروی برای مداخله دعوت کردند. با در دست داشتن این دلیل بود که سازمان «سیا» توانست به‌کمک یک طرح سه‌میلیارد دلاری، جنگجویان متعصب و بنیادگرا را از سراسر دنیای اسلام استخدام کند، تعلیم دهد و در جنگ پنهانی آمریکا و شوروی هدایت نماید.

در جریان هجوم دانشجویان ایرانی به سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری کارکنان آن سفارت، پرونده‌ها و مدارکی به دست ایرانیها

^۱ منظور نویسنده، گروه «القاعده» است که هنگام نوشته‌شدن این کتاب، هنوز به این نام شناخته نشده بود.

افتاد که پرده از برخی فعالیت‌های بوکلی برمی‌داشت. به همین دلیل، «سیا» مطابق روش معمول خود، او را برای مدتی کنار گذاشت. بوکلی مهمترین متخصص تروریسم سازمان «سیا» در منطقه خاورمیانه و نزدیک بود. با وجودی که سازمان «سیا» معمولاً کادرهای برملاشده خود را در پنج سال اول بعد از لورفتن آنها به منطقه مأموریت سابقشان نمی‌فرستاد، بوکلی را بعد از دوره کوتاهی که نزد شرکت نفت دولتی مکزیکی به کار اشتغال داشت، در سال ۱۹۸۴ به بیروت روانه کرد. طبق نظر کارشناسان امور امنیتی، چنین مأموریتی برای او با حکم اعدام برابر بود.

مرکز «سیا» در بیروت خود نیز در موقعیت اضطراری بود. در آوریل ۱۹۸۳، سفارت آمریکا در بیروت در اثر انفجار بمبی ویران شد. در این انفجار، رابرت آمس، رئیس دایره خاورمیانه «سیا» و عده‌ای از متخصصان ضدترور که در همان موقع برای شرکت در کنفرانسی در سفارت گرد آمده بودند نیز کشته شدند. آمس گزارش‌های کاملی از وضعیت خاورمیانه تهیه کرده بود که برای طرح صلح «کمپ دیوید» میان مصر و اسرائیل و اجرای آن به‌رغم مقاومت‌های اسرائیل و اعراب به دولت کارتر کمک کرد. با در نظر گرفتن اینکه، آمس قرار بود فقط ۴۸ ساعت در بیروت اقامت کند، باید نتیجه گرفت که تدارک این انفجار به‌دست متخصصان امنیتی انجام شده بوده و آنها به‌خوبی می‌دانسته‌اند چه کسی را می‌خواهند از میان بردارند. شواهدی در دست است که بوکلی بعد از ربوده شدن، شکنجه شده و بخش مهمی از اطلاعات خود را لو داده است. نوار ۱۰ ساعته‌ای که از اعترافات وی ضبط شده و از جمله حاوی اطلاعاتی در باره پیش‌زمینه‌های قتل جان کندی بوده، برای پخش در آمریکا به رسانه‌های آمریکایی عرضه شد،^۱ [اما در اثر وساطت عده‌ای از

^۱ Bo Gritz, *Some Notes from the CIA and Opium, Internet: The Inside Story of John Lear, Bill Cooper and "The Great Cover-Up in Human Story"*

مقامات بلندپایه امنیتی انتشار نیافت] همکاران البور نورث - مسئول مبارزه ضدترور در دولت آمریکا- تلاش کردند تا بوکلی را در قبال تحویل اسلحه و از طریق یکی از رابط‌های معامله اسلحه ایران و اسرائیل آزاد کنند. اما این تلاشها بی‌نتیجه ماند.

در آمریکا، هنگامی این ماجرا به اوج خود رسید که دل‌الها و تاجران اسلحه‌ای که از طریق کانال لیکود و سازمان «سیا» جنگ‌افزار به ایران صادر می‌کردند، به‌وسیله واحد استراتژیک اداره گمرک نیویورک دستگیر شدند. اداره گمرک نیویورک به‌کمک یک دلال اسلحه ایرانی به‌نام سیروس هاشمی، دامی برای دل‌الان بین‌المللی اسلحه کانال اول پهن کرد. هاشمی همان کسی است که در سال ۱۹۸۰، به عنوان مشاور دولت کارتر، برای حل مسئله گروگانها فعالیت کرده، اما موفقیتی به دست نیاورده بود. قرار شده بود، «بانک شیمیکال» نیویورک برای تشویق و گول زدن دل‌الها و تاجرانی که دعوت شده و از همه دنیا به نیویورک آمده بودند، تأییدیه‌ای به هاشمی بدهد، مبنی بر اینکه او یک میلیارد دلار به‌منظور خرید اسلحه برای ایران در حساب خود موجودی دارد. رقم یک میلیارد دلار باعث شد که دل‌الان و تاجران اسلحه مرتبط با کانال «لیکود» به‌سرعت فریب بخورند و در اولین صحبت تلفنی‌ای که به‌وسیله اداره گمرک نیویورک ضبط می‌شد، خود را لو بدهند. سازمانهای اطلاعاتی اسرائیلی نزدیک به «لیکود» از وجود این دام مطلع بودند و برای پرده‌پوشی، ابله‌ترین دلال اسلحه اسرائیل را که یک ژنرال سابق ارتش بود، برای ملاقات با هاشمی فرستادند. تاجر اسلحه ابتدا ادعای هاشمی در مورد موجودی بانکی را بررسی کردند، اما انجام معامله در خاک آمریکا را بسیار خطرناک دانستند و سفر به نیویورک را رد کردند. قرار شد ملاقاتهای بعدی و معاملات قطعی در جزایر برمودا انجام شود. پلیس برمودا که از ماجرا مطلع شده بود، تاجر اسلحه را با مدارکی که هاشمی از آنها خواسته بود دستگیر و حکم اخراج آنها از برمودا را صادر

کرد، اما از پذیرش درخواست ایالات متحد برای تحویل رسمی آنها خودداری نمود. با وجود این، مأموران آمریکایی موفق شدند آنها را با هواپیمایی از برمودا خارج کنند و به نیویورک ببرند. در آنجا، دادستان وقت (شهردار فعلی نیویورک)، رئیس اداره گمرک و الیور نورث عضو شورای امنیت ملی، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در باره غیراخلاقی بودن عملیات این "تجار مرگ" داد سخن دادند. دستگیرشدگان در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۸۶ به زندان جزایی نیویورک تحویل داده شدند. انعکاس این دستگیری در مطبوعات خیره‌کننده بود.

کانال اول این معامله اسلحه، متشکل از «لیکود»، «سیا» و ایران که به این ترتیب ضربه سختی خورده و به تنگنا دچار شده بود، در این هنگام برای بی‌اثر کردن کانال دوم و آزاد کردن دوستان بازداشت‌شده خود وارد عمل شد. ابتدا، سیروس هاشمی که نقش طعمه را برای به‌دام انداختن تجار اسلحه بازی کرده بود، زیر ضرب قرار گرفت. این ایرانی، پیش از این به‌اتهام معامله اسلحه غیرمجاز با ایران دستگیر شده و فقط در قبال قول همکاری برای دستگیر کردن دست‌درکاران کانال اول (لیکود-سیا) آزاد شده بود.^۱ آری بن مناشه، مأمور سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل، که

^۱ سه برادر ایرانی به نامهای سیروس، جمشید و رضا هاشمی که ساکن کشورهای غربی بودند، در اوایل ماجرای گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران (اوایل سال ۱۹۸۰)، به مقامات حکومت کارتر نزدیک شدند و ادعا کردند که با هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی خویشاوندی و دوستی دارند و می‌توانند برای آزاد کردن گروگانهای آمریکایی از این ارتباط بهره‌برداری کنند. کارتر پیشنهاد آنها را پذیرفت، برادران هاشمی موفق به ارتباط با هیچ‌یک از مقامات مؤثر ایرانی نشدند و به طوری که می‌دانیم، این طرح با شکست مواجه شد، اما آنها توانستند با وساطت در چند معامله اسلحه برای ایران، پولهای زیادی به‌دست آورند. پس از روی کار آمدن ریگان و آزادی گروگانها، مقامات آمریکایی شروع به بازجویی از برادران هاشمی کردند و بالاخره در سال ۱۹۸۴ به اتهام فروش غیرقانونی جنگ‌افزار به ایران برای آنها کیفرخواست صادر شد. دو برادر بزرگتر به موقع از خطر اطلاع پیدا کردند و از آمریکا خارج شدند، اما رضا هاشمی دستگیر شد. سیروس هاشمی برای آزاد کردن برادرش، خود را در ماجرای تله‌گذاری گروه الیور نورث برای تجار و عاملان فروش جنگ‌افزار به ایران (کانال «لیکود» و «سیا») درگیر کرد. (مترجم)

جزء عوامل و کارگزاران کانال اول بود، در این موقع با هاشمی که در لندن اقامت داشت، ارتباط برقرار کرد و به او پیشنهاد کرد، در برابر دریافت پنج میلیون دلار، از شهادت در دادگاه علیه دستگیرشدگان، خودداری کند و در عین حال او را تهدید کرد که در صورت رد این پیشنهاد، اتفاقات ناخوشایندی برایش خواهد افتاد. هاشمی در لندن تحت مراقبت شدید شعبه «موساد» قرار گرفت. همه ملاقاتهای او تحت کنترل بود. او بالاخره تسلیم شد و به دادستانی مربوطه در نیویورک اطلاع داد که در محاکمه تجار اسلحه شهادت نخواهد داد. چند روز بعد، جسد او در آپارتمانش در لندن پیدا شد. طبق اظهار مأمور اسرائیلی که مراقب خانه او بود، آخرین ملاقات‌کننده وی یکی از افسران مرکز استراتژیکی گمرک نیویورک بوده است. این مرکز، واحدی بود که عملیات علیه تجار اسلحه کانال اول را هدایت می‌کرد. علت مرگ سیروس هاشمی در گزارش کالبدشکافی وی "ابتلائی ناگهانی به سرطان خون" ذکر شده، اما گزارش سازمان اطلاعاتی اسرائیل از آثار سوزن در ناحیه مفصل آرنج سخن به میان آمده است.^۱

در این موقع، کانال اول با خشونت وارد اقدام شد و تلاشهای الیور نورث برای ایجاد یک کانال دوم را بی‌هیچ ملاحظه‌ای با ناکامی روبرو ساخت. طرف ایرانی این کانال، خود از اینکه اسرائیلیها موشکهای ضدهوایی «هاوک» کهنه و از رده خارج شده با علامت ستاره داود را به آنها تحویل داده و پیش‌پرداخت آنها را پس ندادند، عصبانی بود. صدور محموله‌های بعدی اسرائیل از طریق کانال دوم، بعد از ملاقات الیور نورث با اسحاق رابین، وزیر دفاع وقت (که بعداً به نخست‌وزیر رسید و در نهایت ترور شد) به بن‌بست برخورد. بعد از این ملاقات، افشا شد که نورث برای بی‌اثر کردن ممنوعیتی که کنگره آمریکا برای صدور اسلحه

^۱ رک: بن مناشه، همانجا، ص ۱۸۴.

به «کتترا»های نیکاراگوا برقرار کرده بود، خواستار کمک اسرائیل برای تأمین جنگ‌افزار موردنیاز آنها شده است. و بالاخره این خبر هدفمندانانه در اختیار رسانه‌های عمومی قرار گرفت که سلطان بورنئو که در عین حال بانکدار الیور نورث بوده^۱، مبلغ ده میلیون دلار به یکی از نزدیکان مورد اعتماد شیمون پرز داده است^۲

طرف اسرائیلی، ماجرای کامل الیور نورث را به روزنامه‌های آمریکایی عرضه کرد، اما سردبیرهای آنها از انتشار آن جلوگیری کردند. در نهایت، یک روزنامه کوچک لبنانی - به‌خواست ایرانیان - آن را چاپ کرد.^۳ از آن پس، این موضوع در زمین باروری رشد کرد. زیرا چند روز قبل از آن، یکی از هوپماهای حامل اسلحه برای «کتترا»ها، به‌وسیله ارتش نیکاراگوئه سرنگون شده بود. اسنادی از لاشه هواپیما به دست آمد که نشان می‌داد، «سیا» در آن عملیات دست داشته است. به طوری که دیگر انکار آن در واشینگتن غیرممکن بود. و سر آخر، ماجرای «پولارد» به رسانه‌ها راه یافت، با اشاره به اینکه، مک فارلین، مشاور امنیتی رئیس جمهور و یکی از عالی‌رتبه‌ترین کارمندان کاخ سفید، جاسوس اسرائیل بوده است.

به‌همین دلیل، جای تعجب نیست که رهبری سیاسی آمریکا از طریق افشای ارتباط‌های آن با قاچاقچیان مواد مخدر، شستشوده‌ندگان پول و ارتباط بانوریگا، رئیس دولت پاناما و دوست و قدیمی جرج بوش (پدر)

امنیت داخلی آلمان شرقی بود) در جریان معاملات پنهانی جنگ‌افزار از یک‌طرف و برملا شدن ارتباط آن با کارتل مواد منفجره غرب از طرف دیگر را نیز به‌همین ترتیب می‌توان توضیح داد. به شرکت «ایمس» بعد از این ماجراها دستور داده شد که از آن پس از معامله با اشخاص مشکوک خودداری کند.

قتل اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوئد نیز که بعد از دیدن یک فیلم سینمایی، در راه بازگشت به خانه‌اش، با وجود تعداد زیادی مأموران امنیتی و حفاظتی مسلح و مجهز به بی‌سیم، از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت را نیز احتمالاً در همین جهت می‌توان توضیح داد. اما به این سؤال که آیا مرگ بارشل، نخست‌وزیر پیشین ایالت «شلسویگ هولشتاین» آلمان نیز با این ماجرا ارتباط داشته است، به‌سختی می‌توان پاسخ داد. آخرین ملاقات بارشل در ژنو با شخصی بود که از او در دفتر یادداشت خود به عنوان رولوف یاد می‌کند. اما پیش از آن، با عدنان کاشوقی، دلال اسلحه تبعه عربستان سعودی ملاقات کرد. این شخص نه‌تنها با شیمون پرز دوستی داشت، بلکه دارای روابط تنگاتنگی با خانواده سلطنتی سعودی و نیز با قذافی بود و در گزارش کنگره آمریکا در باره رسوایی ایران - کتترا از او به عنوان جاسوس آمریکا نام برده شده است.^۱ در اسناد اسرائیلی، از کاشوقی به عنوان یکی از مأموران قدیمی «موساد» ذکر شده که کارهای تجاری خود را با سرمایه «موساد» آغاز

¹ U.S. Congress, Senate, The BCCI Affair, A Report to the Committee on Foreign Relations by Senator John Kerry and Senator Hank Brown, December 1992, a.a. O., S. 6

در این گزارش (ص ۶)، از منوچهر قربانی پور نیز به عنوان یکی از عاملان کانال دوم نام برده می‌شود.

کرده است. و بالاخره باید به این واقعیت اشاره شود که بعد از اینکه ارسال جنگ‌افزار به ایران از بنادر دانمارک و با کشتی‌های دانمارکی (و به‌ویژه بعد از روی کار آمدن حکومت جدید در دانمارک) با مشکلات پیش‌بینی‌نشده‌ای روبرو شد، بخش قابل توجهی از محموله‌ها می‌بایست از طریق بنادر استان شلسویگ هولشتاین آلمان به ایران فرستاده شود.^۱ ملاقاتهایی که بارشل در منطقه پرتی به نام «کاولسدورف» انجام داد، بازدیدهای پنهانی او از منطقه دورافتاده‌ای در آلمان شرقی و استراحت چهارهفته‌ای عجیب او در استراحت‌گاه کسل‌کننده‌ای در جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی، همگی بسیار مشکوک‌اند.

براساس محتوای اظهارات یکی از دست‌درکاران ماجرای ایران - کتترا در برابر کمیسیون کنگره آمریکا، ماجرای بارشل باید مربوط به "نوعی تصادم میان دو کانال تهیه اسلحه برای ایران" بوده باشد.^۲ کاشوقی موقعیت بسیار مهمی در اداره و تأمین مالی کانال رقیب (دوم) داشته است. این کانال که از دفتر شیمون پرز نخست‌وزیر وقت اسرائیل و امیرام نیر، مشاور ضدترورش هدایت می‌شد، شامل گروهی بود که همگی‌شان بعدها در جریان رسوایی «بانک اعتبارات و تجارت بین‌المللی» (BCCI) مطرح شدند. پرز، الیور نورث، نوریگا، قربانی‌فر، هاشمی، نیر، مایک حراری و نیز «کارتل مواد مخدر مدلین»، به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل، اجزای اصلی شبکه‌ای را تشکیل می‌دادند که بی‌هیچ ملاحظه‌ای افشا شد. کانال اول با خشونت تمام با کانال رقیب وارد

¹ برای اطلاعات بیشتر در این مورد و در مورد عدنان کاشوقی رک: اظهارات Romeo Dalla Chiesa، رئیس بانک رم، در برابر دادگاه جنایتکاران مافیا، درباره اظهارات برادرش، ژنرال Carlo Alberto Dalla Chiesa، که مسئول تحقیق در باره تجارت اسلحه به وسیله مافیا بوده، چند روز پیش از آنکه ترور شود. در:

Another "Bulgarian Connection" South, CAIB 28, S. 25.

² The BCC Affair, Hearing before the Subcommittee on Terrorism, Narcotics and International Operation of Committee on Foreign Relations, Part 3, S. 529ff.

جنگ شد و افراد بسیار مهمی را که در واشینگتن دارای موقعیتهای استراتژیک بودند قربانی کرد. پرزیدنت ریگان و جرج بوش، معاونش با زحمت زیاد توانستند خود را نجات دهند.^۱ حتی بیل کلینتون، رئیس جمهوری دو دوره بعد و همسرش نیز با این ماجرا بی‌ارتباط نبوده و از رسواییهایی که بر سر آن ایجاد شد، در امان نماندند.^۲

به همین دلیل نباید جای تعجب باشد که استروفسکی، مأمور سازمان مخفی اسرائیل، قتل بارشل در ژنو را چه از نظر علل و چه از نظر جزئیات فنی، تشریح می‌کند.^۳ در اینجا فقط زمینه‌های مورد اشاره او مورد نظر ما قرار دارند.^۴ به‌گفته وی، «موساد» در معامله جنگ‌افزار با ایران، از «بان‌د» به عنوان واسطه و دست‌نشانده استفاده کرده بود. این ماجرا مربوط می‌شود به فروش قطعات هواپیماهای جنگی اف ۴ که در نیروی هوایی آلمان فدرال هم مورد استفاده قرار داشت. اداره امنیت داخلی هامبورگ و ایالت شلسویگ هولشتاین در سطح کارمندان رده متوسط از این معامله مطلع شده بودند. اما «موساد»، «بان‌د» را هدفمندانه و با این استدلال که ممکن است جاسوسان آلمان شرقی در آن نفوذ کرده باشند، برکنار نگاه داشت. بارشل، نخست‌وزیر ایالت نیز در آغاز کار بی‌اطلاع بود.

در این موقعیت بود که «بان‌د» برای کانال دوم به خدمت گرفته شد و رابطی برای آن تعیین گردید. این رابط همان کسی بود که در جوار کارهای خود، از طریق مایک حراری، مأمور سابق موساد، معاملات

^۱ در گزارش کنگره آمریکا اشاره‌ای به خبر روزنامه آلمانی «دی ولت» ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۷ شده، که براساس آن، سفیر ایران در ملاقاتی میان الیور نورث و نمایندگان ایران در هامبورگ، اجازه خرید

بنادر ایالت شلسویک هولشتاین آلمان انجام شود. «بان‌د»، بارشل، نخست‌وزیر ایالت را در جریان این عملیات مخفی گذاشت. اما مأمور «بان‌د» اطلاعاتی بیش از آنچه که از نظر «موساد» لازم بود، به نخست‌وزیر داد. بارشل همکاری در این عملیات و صدور اجازه برای آن را رد کرد. پس از آن، «موساد» شخصی به نام فایزر، از کارکنان کنسرن مطبوعاتی «شپرینگر» را به افشاگری علیه بارشل واداشت. فایزر مدت کوتاهی پیش از انتخابات ایالتی نزد مطبوعات افشا کرد که در دور قبلی انتخابات از طرف بارشل مأموریت داشته، از رقیب او جاسوسی کند. هدف از این افشاگری، بردن آبروی نخست‌وزیر در افکار عمومی بود تا به این وسیله، شکست او در انتخابات و پیروزی رقیبش تضمین شود.

بارشل تلاش کرد خود را با کمک «بان‌د» تبرئه کند. اما «بان‌د» نیز در این عملیات بسیار محرمانه روش پنهانکاری را در پیش گرفت. به بارشل پیشنهاد شد در قبال دریافت مبلغ هنگفتی از سیاست‌کناره‌گیری نماید و سکوت کند. اما او این پیشنهاد را رد کرد. هنگامی که بارشل تصمیم گرفت، در برابر کمیسیون تحقیق پارلمان ایالت همه‌چیز را بیان کند، انگیزه کافی برای ساکت کردن او برای مخالفانش ایجاد شد. به همین دلیل او را به ژنو کشاندند. اُستروفسکی توضیح می‌دهد که بارشل چگونه به وسیله یک رابط «بان‌د» برای رفتن به ژنو اغوا شد و به دست تیمی از «موساد» به قتل رسید. جزئیاتی که او در مورد بیهوش کردن و وارد کردن پنج داروی کشنده در حال بیهوشی با یک لوله مخصوص به معده بارشل می‌دهد، با نتایج آزمایشات پزشکی قانونی ژنو تطبیق می‌کنند.^۱

هرچه بیشتر رد ماجرای بارشل پیگیری شود، به همان اندازه هم عملکرد آلمانی‌های درگیر در این ماجرا عجیب‌تر به نظر می‌رسد. از

جمله اینکه، فایزر که گفته شده است، با نام مستعار ویستلر برای موساد کار می‌کرده، با حفظ شغل خود در کنسرن مطبوعاتی «شپرینگر» به منظور انجام «کارهای سخت» انتخاباتی در اختیار دولت ایالتی و نخست‌وزیر ایالت قرار می‌گیرد. او در این مدت هم از صندوق دولت ایالتی دستمزد می‌گیرد و هم از کنسرن «شپرینگر» پول اضافه بر مقرری معمول خود دریافت می‌کند. او طبق ادعای خودش، از طرف دفتر نخست‌وزیری مأموریت می‌یابد، اخباری از زندگی خصوصی رقیب انتخاباتی نخست‌وزیر برای به‌کاربردن علیه او تهیه کند. ظاهراً به این کار موفق هم می‌شود، اما درست به موقع و قبل از انتخابات، اطلاعات مربوط به این فعالیت غیرقانونی خود را به مجله «شپیگل» (یکی از نشریات گروه شپرینگر) می‌دهد.

مجله «شپیگل» بلافاصله خبر را چاپ می‌کند و باعث سقوط بارشل می‌شود. اما یک مجله دیگر آلمانی به نام «شترن» داوطلبانه وظیفه کشف واقعیت در ماجرای خودکشی یا قتل بارشل را که در پی سقوط او اتفاق افتاد به عهده می‌گیرد. سردبیر «شترن» پیشاپیش از سفر کاملاً پنهانی بارشل و مقصد او مطلع بوده، به آنجا می‌رود، در همان هتلی که بارشل در نظر داشت اقامت کند، اطاقی می‌گیرد، در روز حادثه، حدود ساعت ۱۲ به اطاق بارشل تلفن می‌زند و چون جوابی نمی‌شنود، به‌ابتکار خود به اطاق او می‌رود و با جسد او مواجه می‌شود. این خبرنگار لزومی برای آوردن پزشک هم نمی‌بیند و به‌ادعای خود، مشغول بررسی یادداشتهای بارشل می‌شود. ساعت مچی بارشل در عکسی که این خبرنگار از او گرفته، ساعت ۱۲ و چهل و پنج دقیقه را نشان می‌دهد. اما تازه در ساعت ۲ بعدازظهر ماجرا به پلیس ژنو اطلاع داده می‌شود. هیچکس از او نپرسید، در این فاصله چه کارهایی انجام داده از عکسهایی هم که از جسد و محل حادثه گرفته، جز همان یک عکس اثری در دست نیست. یک مأمور سازمانهای امنیتی آلمان به نام ورنر ماوس در حول و حوش

^۱ Vgl. Armand Mergen, *Tod in Genf*, S. 41ff & Ostrofsky, S. 398.

تاریخ مرگ بارشل بارها به همراه فرد دیگری با یک هواپیمای اجاری میان فرانکفورت، زوریخ و ژنو رفت و آمد می‌کند و شب پیش از حادثه، در هتلی درست در همسایگی دیواره دیوار هتل بارشل اقامت می‌کند. آیا این همان "رابط «بان‌د»" ای نیست که استروفسکی از او نام می‌برد؟

یک نکته قابل ذکر دیگر این است که مجله «شیپگل» تا کنون بر درستی نظریه خودکشی که رسماً به عنوان علت مرگ بارشل اعلام شد، پافشاری و با هرگونه نظر متفاوتی در این باره به شدت مبارزه می‌کند. از طرف دیگر، کارآگاه خصوصی سویسی‌ای که از طرف خانواده بارشل برای رسیدگی به مرگ او استخدام شده بود و خود سابقاً از همکاران ورنر ماوس بود، مدت کوتاهی پیش از پایان تحقیقاتش در اثر سکت قلبی درگذشت. وی بر اساس اظهار خودش، فاصله بسیار کمی با پرده برداشتن از واقعیت داشته. او همچنین چند روز پیش از مرگ خود به یکی از نزدیکانش گفته بود که همه قتل‌های مشکوک چندسال گذشته به یگدیگر مربوطند. قتل پالمه، نخست‌وزیر سوئد، به وضوح یکی از موارد مورد اشاره او بوده است. در این فاصله، یکی از اعضای سابق یک گروه آدمکشی سازمان جاسوسی آفریقای جنوبی، قتل پالمه را به عهده گرفته است.

مقامات مسئول سوئیس تاکنون مدارکی را که کارآگاه سویسی جمع‌آوری کرده بود، نه به دادستانی آلمان داده‌اند و نه منتشر کرده‌اند. مقامات آلمانی نیز خود را دارای صلاحیت برای هیچ‌گونه اظهارنظر در باره نوشته‌های استروفسکی در این مورد نمی‌بینند.

-

جنگ‌افزارهایی که از اتریش به ایران حمل شدند و در جریان رسوایی «نوریکوم» علنی گردیدند نیز مطمئناً به کانال دوم تعلق داشته‌اند. افشای معاملات شرکت مواد منفجره سوئدی «بوفورس» که از طرق

متعدد انجام می‌شد و همه آنها لو رفتند و به‌ویژه، مداخله پرسروصدای سندیکای دریانوردان دانمارک در این جریان، همگی حکایت از این دارند که قصد رسوا کردن و متلاشی کردن کانال دوم در بین بوده است.^۱ در این عملیات به‌احتمالی این هدف سیاسی نیز مطرح بوده که کشورهای اروپایی را - که چه در درگیری شرق و غرب و چه در روابط دشمنانه اسرائیل و فلسطینی‌ها خواستار درنظر داشتن منافع دوطرف و سازش آنها بودند- به این وسیله تحت فشار قرار دهند و با خود همراه کنند. رسوایی‌هایی که برای دولت برونو کریسکی به مناسبت‌های مختلف، از جمله ماجرای محموله‌های جنگ‌افزار شرکت «نوریکوم» به ایران برپا شدند، در این رابطه قابل توضیح‌اند.

طبق اسناد و صورت‌حسابهایی که در جریان تفتیش خانه مندر القصار به دست آمد، او نیز در این ماجرا دست داشته‌است. رد پای معاملات کانال دوم، از مندر القصار به لهستان و شرکتی لهستانی به نام «سیتین» و یک واسطه تهیه اسلحه برای گروه فلسطینی «ابوندال» ادامه می‌یابد.^۲

یکی از اجزای متشکله یا جنبی عملیات وسیع تهیه جنگ‌افزار برای ایران، پشتیبانی از گروه‌های تروریستی مخالف حکومت نیکاراگوا است

^۱ Jane Hunter, *Missiles for the Mullas: The Israeli Arms Bazaar*, CAIB 30, S. 33f.

^۲ فروش اسلحه از طرف شبکه‌ای، متشکل از سازمان‌های امنیتی اسرائیل و آمریکا به یک گروه تروریستی فلسطینی چپ، مانند ابوندال ممکن است برای خواننده حیرت‌آور باشد. اما در دنیای سازمان‌های مخفی و اطلاعاتی این‌گونه عملیات دارای نمونه‌های بسیاری است. اکنون آشکار شده که اسرائیل در گروه ابوندال نفوذ کرده بوده و از آن طریق برای پیش‌برد مقاصد خود، ترورهایی - از جمله در خاک خود و به‌بهای کشته شدن شهروندان اسرائیل به دست این گروه - انجام می‌دهد. طبعاً لازمه این عملیات این بوده که گروه مذکور اسلحه دریافت کند. اما فروش این سلاحها می‌بایست از راه‌های پریچ‌وخم و پنهانی انجام شود تا حتی رهبران آن گروه نیز پی نبرند که چه دست‌هایی در کار بوده. انتخاب واسطه‌ای در یک کشور سوسیالیستی مانند لهستان، به بهترین وجه به هدف ردگم کردن خدمت می‌کرد و در عین حال این امکان را نیز در اختیار طراحان این معامله قرار می‌داد که در صورت لزوم پرده از این معامله بردارند و تحت عنوان حمایت از تروریسم، جنجال به راه اندازند و آن کشور را تحت فشار قرار دهند. (مترجم)

که به «کنترا»ها معروف بودند. اما این، تنها گروهی نبود که از این پشتیبانی برخوردار می‌شد بلکه گروههای دیگری در آنگولا^۱، موزامبیک، کامبوج، اتیوپی و در درجه اول در افغانستان^۲ که نزد افکار عمومی غرب همگی تحت عنوان «مبارزان راه آزادی» معرفی می‌شدند نیز مشمول این پشتیبانی بودند. دولت ریگان علیرغم مصوبه کنگره آمریکا که صدور اسلحه برای «کنترا»ها را ممنوع کرده بود، سیاست خود را در نیکاراگوا بر پشتیبانی از گروههای شورشی موسوم به «کنترا» پایه‌گذاری کرده بود که به‌طور عمده از ارتشهای رژیم دیکتاتوری سوموزا تشکیل می‌شدند. اسرائیلیها از این عملیات با سلاحهایی پشتیبانی می‌کردند که به ادعای خودشان از کشورهای عربی و سازمان آزادیبخش فلسطین به غنیمت گرفته بودند، اما در واقع، بخش عمده آن را در بازارهای بین‌المللی جنگ‌افزار می‌خریدند.

^۱ CIA, Pike Report, S. 198ff.

^۲ به این نکته در گزارشی از الیور نورث اشاره شده است:

Exhibit OLN 326, in Ö National Security Archiv, Washington.